



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دکتر مجید سجادی پناه

راهی از دل بحران به سوی حکمرانی نوین

اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ پایان نیست؛ آغاز بازسازی اعتماد است.

تهران؛ دیماه ۱۴۰۴

فهرست کلی کتاب

فصل اول : دی ماه ۱۴۰۴ در چارچوب تاریخ معاصر ایران	۶
فصل دوم: آناتومی یک بحران: از ریشه‌های ساختاری تا جرقه نهایی	۳۴
فصل سوم: نقشه اعتراض؛ فضا، زمان و ساختار تجمع	۶۳
فصل چهارم: بازیگران داخلی: طبقات، گروه‌ها و نسل‌ها	۷۴
فصل پنجم: بازیگران خارجی و ابعاد بین‌المللی اعتراضات	۹۲
فصل ششم: تحلیل گفتمان اعتراضات	۱۱۴
فصل هفتم: پاسخ نظام: استراتژی کنترل، برخورد و مهار	۱۲۷
فصل هشتم: تحلیل تاریخی: دی ماه به عنوان نقطه‌ی گسست	۱۴۸
فصل نهم: سناریوهای آینده؛ از بازتولید تا تغییر ساختاری	۱۶۵
فصل دهم: راه درمان؛ بازسازی اعتماد و بازسازی حکمرانی	۱۸۴

فهرست تفصیلی کتاب

پیش گفتار.....	۱
مقدمه.....	۴
فصل اول : دی‌ماه ۱۴۰۴ در چارچوب تاریخ معاصر ایران.....	۶
بخش ۱. اعتراض در تاریخ ایران: از مشروطه تا امروز.....	۶
بخش ۲. دی‌ماه ۱۴۰۴ در ادامه کدام روندهاست؟.....	۹
بخش ۱-۲. روند نارضایتی اقتصادی.....	۹
بخش ۲-۲. روند فروپاشی اعتماد سیاسی.....	۱۲
بخش ۲-۳. روند تغییر نسل و فرهنگ سیاسی.....	۱۵
بخش ۳- تفاوت دی‌ماه با انقلاب و با اعتراضات قبلی.....	۱۸
۳-۱. ماهیت کنش.....	۱۸
۳-۲. علت و محرک.....	۱۹
۳-۳. هویت کنشگران.....	۲۰
۳-۴. ساختار سازمانی و رهبری.....	۲۰
۳-۵. محور مطالبات.....	۲۱
۳-۶. گفتمان و روایت.....	۲۱
۳-۷. نقش رسانه و شبکه.....	۲۲

۳-۸. ماهیت پاسخ نظام	۲۲
۳-۹. پیامدها و گسست بدون انقلاب	۲۳
بخش ۴. تحلیل پنج گانه: سیر تحول ساختاری اعتراضات ایران از ۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴ ...	۲۴
۴-۱. ساختار اعتراض: از «رهبری متمرکز» به «شبکه‌ی افقی»	۲۴
۴-۲. گستره اعتراض: از «مرکز» به «شهرهای کوچک و حاشیه‌ها»	۲۵
۴-۳. ابزار اعتراض: از «شعار و تجمع» به «شبکه و رسانه»	۲۵
بخش ۵- چرا دی ماه «ملی» شد؟	۲۷
۱. اقتصاد سیاسی اعتراض: بحران معیشت به عنوان تجربه‌ی مشترک ملی	۲۸
۲. جامعه‌شناسی اعتراض: گسترش شکاف‌های اجتماعی و انسجام ملی اعتراض	۲۸
۳. فرهنگ، معنا و نمادها: شکل‌گیری زبان مشترک اعتراض	۲۹
۴. سیاست و حکمرانی: بحران اعتماد و فروپاشی قرارداد اجتماعی	۲۹
۵. امنیت و نظم: از اعتراض محلی به بحران ملی نظم	۲۹
۶. بُعد بین‌المللی: بازتاب جهانی و فشار روایت‌های خارجی	۳۰
بخش ۶- سازوکار بروز، گسترش و تداوم	۳۰
بخش ۷- پیامدها و دلالت‌ها برای جامعه و حکمرانی	۳۱
فصل دوم: آناتومی یک بحران: از ریشه‌های ساختاری تا جرقه نهایی	۳۴

- ساختار اقتصادی ایران ۳۴
- ۱. رانت، نفت، یارانه و تورم ۳۶
- ۱-۲. نفت: درآمدی که توسعه را تعطیل کرد ۳۷
- ۱-۳. یارانه: سیاستی که به جای کمک، اقتصاد را بیمار کرد ۳۷
- ۱-۴. تورم: نتیجه طبیعی ساختار رانتی و نفتی ۳۸
- ۱-۵. ساختار اقتصادی و بحران مشروعیت: پیوند ناگسستنی ۳۸
- ۲. سیاست‌های کلان اقتصادی و «سیاست‌زدایی» از اقتصاد ۳۹
- ۳. اقتصاد «فقر قابل پیش‌بینی» و خشم انباشته ۴۲
- ۴. «قانون دو گانه‌ی رانت-یارانه» به عنوان چارچوب تحلیل ۴۴
- ۵. بحران مشروعیت: دولت، نهادها، و اعتماد عمومی ۴۶
- ۵-۱. تغییر نقش دولت: از «مدیریت» به «کنترل» ۴۷
- ۵-۲. نهادها: از «نهادهای اجتماعی» به «نهادهای قدرت» ۴۸
- ۵-۳. اعتماد عمومی: «اعتماد» به عنوان سرمایه‌ی سیاسی ۴۸
- ۵-۴. بحران مشروعیت و «فاصله میان نظام و جامعه» ۴۹
- ۵-۵. بحران مشروعیت و امنیت: تبدیل اعتراض به تهدید ساختاری ۴۹
- ۶. تغییر ساختار جمعیتی و ظهور نسل جدید ۵۰
- ۷. بحران سیاسی و ناکارآمدی سازوکارهای نمایندگی ۵۱

۵۱	۸. بحران فرهنگی و معنایی
۵۲	۹. بحران امنیتی و سیاست‌های انتظامی
۵۳	۱۰. بُعد بین‌المللی و فشارهای منطقه‌ای
۵۵	«نظریه آستانه‌ی خشم» و «شکل‌گیری موج اعتراضی»
۵۷	۱. محرک‌ها و نقطه‌ی جرقه
۶۱	۳-۱. نقطه‌ی جرقه: پایان انتظار و آغاز انفجار
۶۳	فصل سوم: نقشه اعتراض؛ فضا، زمان و ساختار تجمع
۶۳	۱. جغرافیا و گسترش (شهرها، مرکز و پیرامون)
۶۵	۴-۱. جغرافیای اعتراض و تغییر ساختار اجتماعی
۶۵	۵-۱. تحلیل امنیتی: جغرافیای اعتراض و هزینه‌های کنترل
۶۷	۱-۲. موج نخست: واکنش به شوک اقتصادی و «آستانه‌ی خشم»
۶۷	۲-۲. موج دوم: گسترش به مناطق و شهرهای جدید
۶۸	۳-۲. موج سوم: تقویت نمادها و زبان اعتراض
۶۸	۴-۲. موج چهارم: تداوم در برابر برخورد و تبدیل به یک پدیده تاریخی
۶۹	۳. ساختار تجمع و میدان‌ها (مکان‌های اعتراض)
۶۹	۱-۳. ساختار تجمعی متنوع: «میدان‌ها، مسیرها و محلات»
۷۳	۵-۳. تحلیل امنیتی: چرا کنترل مکان‌های پراکنده دشوارتر است؟

فصل چهارم: بازیگران اعتراض (داخلی): طبقات، گروه‌ها و نسل‌ها .. ۷۵

۱. نسل جدید: از امید به خشم ۷۵

۱-۱. تولد یک نسل در شرایط بحران ۷۶

۱-۳. نسل جدید و حس «بی‌صدایی» ۷۶

۱-۴. خشم اقتصادی + خشم هویتی ۷۷

۱-۵. نسل جدید و شبکه‌های اجتماعی: «چسب اجتماعی» اعتراض ۷۷

۱-۶. نسل جدید و بحران «نسبت با آینده» ۷۷

۱-۷. تحلیل امنیتی: نسل جدید، یک بازیگر «غیرقابل پیش‌بینی» ۷۸

۲. طبقه‌ی متوسط آسیب‌دیده ۷۸

۲-۱. تعریف طبقه‌ی متوسط در ایران: بین رفاه و اضطراب ۷۸

۲-۲. طبقه‌ی متوسط و «توهم امنیت اقتصادی» ۷۹

۲-۳. طبقه‌ی متوسط آسیب‌دیده و «حس تحقیر» ۷۹

۲-۴. طبقه‌ی متوسط و «مرز ناپذیری سیاسی» ۷۹

۲-۵. طبقه‌ی متوسط و شبکه‌ی ارتباطی گسترده ۸۰

۲-۶. طبقه‌ی متوسط و «احساس خیانت» ۸۰

۲-۷. تحلیل امنیتی: طبقه‌ی متوسط، عامل «تبدیل اعتراض به بحران ملی» ۸۰

۳. طبقات کارگر و اقشار محروم ۸۱

- ۳-۱. طبقه‌ی کارگر: نیروی تولید، اما فاقد قدرت تصمیم‌گیری ۸۱
- ۳-۲. اقشار محروم: «زندگیِ معلق» در حاشیه‌ی شهر ۸۱
- ۳-۳. کارگر و محروم: «خشم اقتصادی» در برابر «پاسخ سیاسی» ۸۲
- ۳-۴. طبقات کارگر و اقشار محروم: «حضور فیزیکی» و «واقعیت خیابانی» .. ۸۲
- ۳-۵. کارگر و محروم: «پیوستگی اعتراض» به‌جای «موج‌زنی» ۸۲
- ۳-۶. تحلیل امنیتی: طبقات کارگر و محروم، «محور قابل انفجار» ۸۳
۴. نقش زنان و نقش جنسیت در اعتراض ۸۳
- ۴-۱. زنان به‌عنوان «نماینده‌ی قرارداد اجتماعی شکست‌خورده» ۸۴
- ۴-۲. حضور زنان به‌عنوان «نشانه‌ی تغییر هویت سیاسی» ۸۴
- ۴-۳. جنسیت و «بارِ دوگانه‌ی فشار» ۸۴
- ۴-۴. زنان و نمادسازی: «پوشش زن به‌عنوان میدان سیاست» ۸۵
- ۴-۵. زنان و شبکه‌های اجتماعی: تولید روایت و مقاومت ۸۵
- ۴-۶. تحلیل امنیتی: زنان، نقطه‌ی حساسِ نظام ۸۶
۵. نقش اقلیت‌ها و مناطق قومی/مذهبی ۸۶
- ۵-۱. اقلیت‌ها و «تاریخ نابرابری» ۸۶
- ۵-۲. مناطق قومی/مذهبی: نقش «پیرامون» در شکل‌گیری اعتراض ۸۷
- ۵-۳. اقلیت‌ها و «هویت جمعی»: پیوند بین اعتراض و مطالبات تاریخی ۸۷

- ۴-۵. اقلیت‌ها و «رابطه با دولت»: اعتماد شکننده ۸۷
- ۵-۵. تحلیل امنیتی: اقلیت‌ها و خطر «گسترش قومی» اعتراض ۸۸
- ۶-۵. اقلیت‌ها و نقش «پیوند دهنده» در شبکه اعتراض ۸۸
۶. نظریه‌ی «ائتلاف‌های موقت»: چگونه نیروها کنار هم قرار گرفتند؟ ۸۸
- ۱-۶. تعریف ائتلاف موقت در دی‌ماه ۸۹
- ۲-۶. اجزای ائتلاف‌های موقت: چه نیروهایی کنار هم قرار گرفتند؟ ۸۹
- ۳-۶. چرا این ائتلاف‌ها شکل گرفتند؟ (عوامل ساختاری) ۹۰
- ۴-۶. چگونه این ائتلاف‌ها سازماندهی شدند؟ (مکانیزم‌های پیوند) ۹۰
- ۵-۶. ویژگی‌های ائتلاف‌های موقت: قدرت و ضعف ۹۱
- ۶-۶. تحلیل امنیتی: ائتلاف‌های موقت و «امنیت‌زدایی از بحران» ۹۱
- فصل پنجم: بازیگران خارجی و ابعاد بین‌المللی اعتراضات ۹۲**
- طرح مسئله: از واقعیت زمینی تا جنگ روایت‌های جهانی ۹۲
- بخش ۱: زمینه‌ها و ریشه‌های تاریخی و ساختاری ۹۳
- ۱-۱. زمینه اقتصادی-سیاسی: فشار خارجی به مثابه بستر مستمر و چرخه ۹۴
- بخش ۲: سطوح و سازوکارهای تأثیرگذاری بین‌المللی ۹۸
- ۱-۲. سطح ساختاری-اقتصادی (غیرمستقیم و بنیادین) ۹۹
- ۲-۲. سطح رسانه‌ای-گفتمانی (شتاب‌دهنده و معنا‌ساز) ۱۰۰

- ۳-۲. سطح سیاسی-نمادین (مستقیم و پرمناقشه)..... ۱۰۲
- بخش ۳: تحلیل تعاملی و پیامدها: چرخه معیوب و جنگ روایت‌ها ۱۰۴
- ۳-۱. تقویت متقابل: دینامیک چرخه معیوب و دوگانه‌سازی مشروعیت ۱۰۴
- ۳-۲. پیامدهای داخلی: قطبی‌سازی، فرصت‌سازی و تهدیدهای راهبردی ۱۰۵
- ۳-۳. پیامدهای بین‌المللی: تحول پایدار در جایگاه و تصویر ایران دی‌ماه ۱۴۰۴
و بازتاب آن جایگاه ایران در صحنه بین‌المللی را دچار تحولات ماندگاری
کرد..... ۱۰۷
- ۳-۴. دی‌ماه ۱۴۰۴ به مثابه «میدان جنگ روایت‌ها»: نبرد برای تصاحب معنا ۱۰۸
- جمع‌بندی نهایی: یک اکوسیستم تأثیرگذار غیرمستقیم و چرخه معیوب ۱۰۹
- اثر متقابل داخل و خارج: تقویت تشدیدکننده در چرخه معیوب ۱۱۰
- نقطه آغاز: اقتصاد سیاسی بسته و بحران داخلی ۱۱۰
- فصل ششم: تحلیل گفتمان اعتراضات؛ روایت رسمی و ۱۱۴**
۱. روایت رسمی: امنیت، نظم عمومی و ملاحظات خارجی ۱۱۴
- ۴-۱. تمرکز بر پیامدها در مدیریت بحران ۱۱۶
- ۵-۱. چارچوب گفتمانی: «قانون، نظم و امنیت» ۱۱۶
- ۶-۱. پیامدهای راهبردی روایت امنیت‌محور ۱۱۶
۲. روایت مردمی: عدالت، نابرابری، آزادی ۱۱۷

۳. از پیام تا میدان: شبکه‌های اجتماعی و شکل‌گیری موج ملی دی‌ماه ۱۴۰۴..... ۱۱۹
۴. تحلیل گفتمان: شعارها، نمادها، هشتک‌ها ۱۲۲
۵. «میدانِ روایت» به‌عنوان میدانِ اصلیِ اعتراض ۱۲۴
- فصل هفتم: پاسخ نظام: استراتژی کنترل، برخورد و مهار ۱۲۷**
۱. تبارشناسی برخورد: منحنی تکامل ابزارهای مهار (۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴)..... ۱۲۸
- الف) دوران مهار فیزیکی و تمرکز رسانه‌ای..... ۱۲۸
- ب) دوران جراحی امنیتی و انزوای دیجیتال ۱۲۸
- ج) دوران جنگ ترکیبی و معماری انسداد ۱۲۹
۲. تحلیل استراتژیک پاسخ در دی‌ماه ۱۴۰۴: امنیتی‌سازی و تغییر زمین بازی ۱۲۹
- سه مرحله واکنش (چرخه استحاله بحران)..... ۱۲۹
- جنبه‌های اصلی تغییر ریخت‌شناسی پس از برخورد ۱۴۰۴ ۱۳۰
۳. هزینه‌های سیاسی برخورد و پارادوکس کارکرد ۱۳۲
- هزینه‌های داخلی: از سقوط سرمایه اجتماعی تا انباشت خشم پنهان ۱۳۳
- هزینه‌های بین‌المللی: انزوای سیستماتیک و ضربه به اقتصاد ۱۳۴
- پارادوکس کارکرد برخورد: کاهش کوتاه‌مدت، بازتولید بلندمدت ۱۳۵
- پارادوکس برخورد و بازتولید: ۱۳۶
- مکانیسم کاهش کوتاه‌مدت: غلبه ترس بر خشم ۱۳۶

۱۳۷..... مکنایسم بازتولید بلندمدت: تبدیل خشونت به کالای سیاسی

۴. آینده پژوهی: تکنولوژی های نوین و تغییر ماهیت میدان (۱۴۰۴ به بعد) ۱۳۸

۱۳۹..... تکنولوژی های کلیدی که میدان را بازتعریف می کنند

۱۴۰..... پارادوکس نهایی: قدرت فنی در اوج، پیوند اجتماعی در حقیض

۵. ارزیابی اثرات مدیریتی برخورد بر روند تجمعات و اعتراض ها ۱۴۲

۱۴۲..... اثرات کوتاه مدت: کاهش و مهار عملیاتی تجمعات

برخورد به عنوان ابزار دوگانه: کاهش کوتاه مدت و بازتولید بلندمدت ۱۴۳

۱۴۴..... عوامل تعیین کننده اثر برخورد

۶. جمع بندی: مدیریت برخورد نظام با اعتراض ها؛ از ۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴ ۱۴۵

۱۴۵..... مسیر تکاملی: از واکنش گر به معمار هوشمند

۱۴۶..... دستاوردها و موفقیت های کوتاه مدت

۱۴۷..... هزینه ها و چالش های بلندمدت: پارادوکس اصلی

فصل هشتم: تحلیل تاریخی: دی ماه به عنوان نقطه ی گسست ۱۴۸

۱. چارچوب نظری: در جست و جوی تعریف «گسست تاریخی» ۱۴۸

۲. استدلال به نفع «گسست»: نشانه های عبور از آستانه ۱۴۹

۳. استدلال به نفع «استمرار»: تداوم چرخه های ناتمام ۱۵۱

۴. سنتز تحلیلی: دی ماه ۱۴۰۴ به مثابه «گسست تدریجی» ۱۵۲

۵. تحلیل ساختاری: رصد تحول در بنیان‌های چهارگانه نظام ۱۵۳

۵-۱. ساختار اقتصادی: از رانت-توزیع به رانت-بقا؛ فروپاشی ۱۵۴

۵-۲. ساختار اجتماعی: از جامعه طبقاتی به جامعه «شکاف‌زده» ۱۵۵

۵-۳. ساختار سیاسی: از بحران مشروعیت عملکردی ۱۵۵

۵-۴. ساختار امنیتی-کنترلی: از مهار متمرکز به مواجهه با هیدرایی شبکه‌ای ۱۵۶

جمع‌بندی تحلیلی: دگردیسی ساختاری بدون فروپاشی نهادی ۱۵۷

۶. پایان یک دوره؟ آغاز یک دوره؟ در آستانه یک گذار تاریخی ۱۵۸

۶-۱. پایان یک دوره: فروپاشی پارادایم حکمرانی موجود ۱۵۸

۶-۲. آغاز یک دوره: تولد وضعیت «تعلیق تاریخی» و ۱۵۹

۶-۳. سنتز: دی‌ماه ۱۴۰۴ به مثابه «آستانه» ۱۶۰

۶-۴. دی‌ماه به عنوان «نقطه آغاز انتخاب تاریخی» ۱۶۱

۷. ماهیت «انتخاب تاریخی» پس از دی‌ماه ۱۶۱

۸. چرا دی‌ماه را «نقطه آغاز» این انتخاب می‌دانیم؟ ۱۶۳

فصل نهم: سناریوهای آینده؛ از بازتولید تا تغییر ساختاری ۱۶۵

۱. سناریوی اول: بازتولید با اصلاحات جزئی ۱۶۵

۱-۱. مکانیسم اجرا و مؤلفه‌های کلیدی ۱۶۵

سیاست: تغییر چهره‌ها بدون تغییر قواعد ۱۶۶

- اجتماع و امنیت: مهار هوشمند و برخورد هدفمند ۱۶۶
- ۱-۲. پیشران‌های این سناریو ۱۶۷
- ۱-۳. پیامدها و محدودیت‌های این سناریو پیامدها: ۱۶۷
۲. سناریوی دوم: امنیتی‌تر شدن و تشدید بحران ۱۶۸
۳. سناریوی سوم: بازتعریف قرارداد اجتماعی ۱۷۲
۴. سناریوی چهارم: تغییر ساختاری (انقلاب یا فروپاشی) ۱۷۷
۵. معیارهای تشخیص مسیر آینده ۱۸۱
- فصل دهم: راه درمان؛ بازسازی اعتماد و بازسازی حکمرانی ۱۸۴**
۱. بازسازی اعتماد؛ مسئله‌ای فراتر از تبلیغ و روایت ۱۸۴
۲. بازسازی حکمرانی؛ از مدیریت بحران به اصلاح ساختار ۱۸۵
۳. عدالت اقتصادی به‌عنوان پیش شرط ثبات سیاسی ۱۸۶
۴. بازتعریف امنیت؛ از «کنترل جامعه» به «امنیت جامعه» ۱۸۶
۵. نسل جدید و ضرورت گفت‌وگوی نسلی ۱۸۷
۶. بازسازی قرارداد اجتماعی؛ نقطه‌ی اتصال درمان‌ها ۱۸۷
- راه درمان اقتصادی: اصلاح ساختار، کنترل تورم، شفافیت ۱۸۸
- راه درمان اجتماعی: بازسازی جامعه مدنی و احیای مشارکت ۱۹۱
- راه درمان سیاسی: بازسازی نهادها و اصلاحات سیاسی ۱۹۴

پیشنهادهای عملی و قابل اجرا ۱۹۷

پیام نهایی: دی‌ماه ۱۴۰۴ پایان نیست بلکه نقطه آغاز یک انتخاب تاریخی است ... ۲۰۰

منابع و مآخذ ۲۰۴

منابع فارسی ۲۰۴

منابع انگلیسی ۲۰۵

پیش‌گفتار

دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان به‌عنوان یک «حادثه‌ی مقطعی» یا «فوران لحظه‌ای خشم» فهم کرد. آنچه در آن روزها رخ داد، نه یک انفجار ناگهانی، که نقطه‌ی عطفی بود که سال‌ها انباشت نارضایتی، بی‌اعتمادی و ناکارآمدی را به سطح آورد. دی‌ماه، در عین حال که یک اعتراض خیابانی بود، یک «آینه‌ی تاریخی» نیز بود؛ آینه‌ای که تصویر ناکامی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را یک‌جا و بی‌پرده به نمایش گذاشت. این کتاب، تلاش می‌کند این آینه را بشکند و قطعات آن را در یک تحلیل منسجم و تاریخی کنار هم قرار دهد.

هدف این کتاب، فهم «چرایی» و «چگونگی» دی‌ماه ۱۴۰۴ و تعیین جایگاه آن در روند تاریخی ایران است. ما در اینجا نه به دنبال یک روایت احساسی یا قضاوت اخلاقی، بلکه به دنبال یک تحلیل ساختاری و عینی هستیم؛ تحلیلی که بتواند نشان دهد چرا این اعتراض‌ها در این زمان خاص شکل گرفتند، چه عواملی آنها را تشدید کرد و چگونه می‌توانند مسیر آینده‌ی ایران را تغییر دهند. این کتاب می‌کوشد از دل آشفتگی‌های روزمره‌ی رسانه‌ای و هیاهوی سیاسی، یک نقشه‌ی قابل فهم و تاریخی از دی‌ماه ارائه دهد.

پرسش مرکزی این پژوهش این است:

«دی‌ماه ۱۴۰۴ چرا و چگونه رخ داد؟ و چه تغییری در روند تاریخی ایران ایجاد می‌کند؟»

این پرسش، هم‌زمان سه سطح را در بر می‌گیرد:

۱- عوامل محرک و زمینه‌ساز (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی)

۲- ساختار و الگوی شکل‌گیری اعتراض (جغرافیا، زمان، بازیگران و روایت‌ها)

۳- پیامدها و سناریوهای آینده (از بازتولید تا تغییر ساختاری)

برای پاسخ به این پرسش، روش پژوهش این کتاب ترکیبی از تحلیل اسناد، رسانه‌ها، داده‌های اقتصادی و مقایسه تاریخی است. در این مسیر، ما با سه نوع منبع روبه‌رو هستیم:

- اسناد رسمی و نهادهای نظامی (گزارش‌ها، آمارها، بیانیه‌ها و سیاست‌گذاری‌ها)
- گزارش‌ها و روایت‌های رسانه‌ای (رسانه‌های رسمی، مستقل، شبکه‌های اجتماعی و روایت‌های میدانی)

- داده‌های اقتصادی و اجتماعی (تورم، بیکاری، درآمد، نابرابری، شاخص‌های رفاه و فقر)

این ترکیب، امکان می‌دهد که دی‌ماه ۱۴۰۴ را نه به‌صورت یک پدیده‌ی منفرد، بلکه به‌عنوان یک فرآیند تاریخی قابل تحلیل ببینیم. در اینجا، رسانه‌ها به‌عنوان «محل تولید روایت» و داده‌ها به‌عنوان «محل سنجش واقعیت» عمل می‌کنند؛ و مقایسه تاریخی نیز کمک می‌کند این رویداد را در بستر بلندمدت‌تر روندهای ایران قرار دهیم.

محدوده و مرزهای مطالعه این کتاب روشن و محدود است. این کتاب در پی بررسی کامل تمامی رخداد‌های سیاسی ایران در دهه‌های گذشته نیست، بلکه تمرکز آن بر دی‌ماه ۱۴۰۴ و عوامل و پیامدهای آن است. در عین حال، برای فهم بهتر این مقطع، ناگزیر به بازگشت به زمینه‌های تاریخی و تحولات بلندمدت خواهیم پرداخت؛ اما این

بازگشت‌ها همواره در خدمت پرسش مرکزی و در چارچوب محدوده‌ی مطالعه خواهند بود.

این کتاب، از آنچه «درون‌ماجرا» رخ داد (شعارها، مسیرها، تجمع‌ها، بازیگران و واکنش‌های نظامی) شروع می‌کند، اما هدف نهایی آن فراتر از توصیف رویداد است. هدف این است که نشان دهد دی‌ماه ۱۴۰۴ چگونه می‌تواند نقطه‌ی گسست یا نقطه‌ی بازتولید باشد؛ و اینکه چه مسیرهایی پیش روی ایران قرار دارد. در پایان، این کتاب تلاش می‌کند نه فقط یک تحلیل تاریخی ارائه دهد، بلکه یک چارچوب فهم برای آینده‌ی ایران بسازد؛ چارچوبی که در آن دی‌ماه ۱۴۰۴ نه به‌عنوان یک پایان، بلکه به‌عنوان نقطه‌ی آغاز یک انتخاب تاریخی دیده شود

مقدمه

دی‌ماه ۱۴۰۴، یک نقطه‌ی زمانی نیست؛ یک «شکاف» است؛ شکافی که در عمق جامعه باز شده و تا لایه‌های نهادهای قدرت کشیده شده است. آنچه در خیابان‌ها رخ داد، فقط یک انفجار خشم اقتصادی نبود؛ این انفجار، در واقع «زبان یک جامعه» بود که پس از سال‌ها انباشته شدن نارضایتی، ناگهان تصمیم گرفت حرف خود را بلند و آشکار بزند. دی‌ماه، نه فقط فریاد یک لحظه، بلکه بازتاب سال‌ها تنش ساختاری بود؛ تنشی که از ضعف نظام پاسخگویی، از نابرابری‌های اقتصادی، از تحقیرهای اجتماعی، و از فروپاشی اعتماد اجتماعی تغذیه می‌شد.

این کتاب، درصدد است دی‌ماه ۱۴۰۴ را نه به‌عنوان یک رویداد مقطعی، بلکه به‌عنوان یک «مقطع تاریخی» بفهمد؛ مقطعی که می‌تواند هم نقطه‌ی پایان یک دوره باشد و هم نقطه‌ی آغاز دوره‌ای دیگر. آنچه این مقطع را تاریخی می‌کند، نه حجم اعتراض، نه تعداد تجمع‌ها، و نه حتی شدت برخوردها، بلکه ماهیت پیام اجتماعی است؛ پیامی که نشان می‌دهد رابطه‌ی مردم با نهادهای حکمرانی دچار فرسایش عمیق شده و دیگر با ابزارهای سنتی کنترل و مدیریت قابل ترمیم نیست.

دی‌ماه ۱۴۰۴، یک «آینه‌ی تمام‌نما» بود؛ آینه‌ای که ناکامی‌های انباشته‌شده را بی‌پرده به نمایش گذاشت: ناکامی در تحقق عدالت اجتماعی، ناکامی در ساخت یک اقتصاد پایدار و مقاوم، ناکامی در بازتولید مشروعیت نهادهای، و ناکامی در پاسخ‌گویی به نسل جدیدی که نه فقط خواهان رفاه، بلکه خواهان «کرامت» و «نمایندگی» است. در این آینه، نه فقط بحران اقتصادی، که بحران «معنای سیاست» و «معنای زندگی جمعی» نیز دیده می‌شود.

اما دی‌ماه، صرفاً یک آینه نبود؛ یک «هشدار» هم بود. هشدار از این که اگر نظام و جامعه نتوانند مسیر تعامل و اعتماد را بازسازی کنند، این شکاف ممکن است عمیق‌تر

شود و هزینه‌های آینده را به‌شدت افزایش دهد. تاریخ ایران و تاریخ جهان نشان داده‌اند که نظام‌هایی که اعتراض را تنها با ابزارهای امنیتی پاسخ می‌دهند، در نهایت به بحران‌های بزرگ‌تر و فراگیرتر می‌رسند. در مقابل، نظام‌هایی که اعتراض را به‌عنوان پیام اجتماعی می‌خوانند، شانس بازسازی مشروعیت و بازسازی پیوند اجتماعی را دارند.

در این کتاب، دی‌ماه ۱۴۰۴ به‌مثابه یک «آغاز انتخاب» بررسی می‌شود؛ انتخابی که هم برای نظام و هم برای جامعه مطرح است. این انتخاب می‌تواند به تکرار مسیرهای قدیمی و بازتولید بحران منجر شود یا به بازسازی اعتماد و تغییر ساختاری. دی‌ماه، نه پایان قطعی، بلکه نقطه‌ی «آغاز یک سوال تاریخی» است: آیا ایران می‌تواند از این تجربه عبور کند و مسیر جدیدی بسازد، یا این تجربه به‌عنوان نشانه‌ای از گسست نهایی باقی خواهد ماند؟

در فصل‌های پیش رو، تلاش شده است این مقطع تاریخی از زاویه‌های مختلف تحلیل شود: از تحلیل ساختاری و تاریخی، از تحلیل اقتصادی و اجتماعی، از تحلیل سیاست و امنیت، و از تحلیل روایت و گفتمان. هدف این است که دی‌ماه ۱۴۰۴ را نه به‌صورت یک حادثه، بلکه به‌صورت یک فرایند تاریخی درک کنیم؛ فرایندی که در آن، اقتصاد، سیاست، جامعه و رسانه‌ها با هم در تعامل‌اند و هر کدام می‌توانند مسیر آینده را تغییر دهد.

فصل اول: دی‌ماه ۱۴۰۴ در چارچوب تاریخ معاصر ایران

بخش ۱. اعتراض در تاریخ ایران: از مشروطه تا امروز

اعتراض در تاریخ معاصر ایران، نه یک استثنا، بلکه یک قاعده تکرارشونده است. جامعه ایرانی، برخلاف تصویر رسمی «ثبات ممتد»، همواره در وضعیت تنش پنهان زیسته است؛ تنشی که در بزنگاه‌های اقتصادی، سیاسی یا هویتی، به خیابان، میدان و بازار سرریز شده است. از این منظر، دی‌ماه ۱۴۰۴ نه حادثه‌ای ناگهانی، بلکه حلقه‌ای از زنجیره‌ای تاریخی است که ریشه‌های آن دست‌کم به انقلاب مشروطه بازمی‌گردد.

در مشروطه، اعتراض نخستین‌بار از سطح نارضایتی خام فراتر رفت و به «مطالبه سیاسی سازمان‌یافته» تبدیل شد. بازار، روحانیت، روشنفکران و اصناف شهری در ائتلافی ناپایدار اما مؤثر، اعتراض را به ابزار تغییر نظام سیاسی بدل کردند. مهم‌تر از خود اعتراض، «آگاهی به حق اعتراض» متولد شد؛ این‌که خیابان می‌تواند محل چانه‌زنی با قدرت باشد، نه صرفاً محل آشوب.

در دوره پهلوی اول، اعتراض مهار شد، نه حل. دولت مدرن دیکتاتور، با تمرکز بر نظم و توسعه آمرانه، اعتراض را به حاشیه راند، اما ریشه‌های نارضایتی اجتماعی را از میان نبرد. نتیجه آن شد که اعتراض از شکل

علنی به شکل انباشته و خاموش تغییر ماهیت داد. امنیت برقرار بود، اما رضایت اجتماعی نه.

پهلوی دوم، اگرچه فضای اقتصادی و اجتماعی متنوع‌تری ایجاد کرد، اما شکاف میان توسعه اقتصادی و انسداد سیاسی، اعتراض را به سطحی انفجاری رساند. اعتراضات دهه ۴۰ و ۵۰، به‌ویژه پس از اصلاحات ارضی و مدرن‌سازی شتاب‌زده، نشان داد که رشد بدون مشارکت، خود مولد بحران است. انقلاب ۱۳۵۷، اوج این فرایند بود؛ جایی که اعتراض دیگر نه اصلاح‌طلبانه، بلکه براندازانه شد و نظام سیاسی را به‌طور کامل واژگون کرد.

پس از انقلاب، اعتراض وارد مرحله‌ای پیچیده‌تر شد. نظام جمهوری اسلامی، خود برآمده از اعتراض بود، اما به‌تدریج در جایگاه قدرت قرار گرفت. از این‌جا به بعد، اعتراض در جمهوری اسلامی همواره میان سه قطب در نوسان بوده است: «مطالبه‌گری»، «بحران مشروعیت» و «تهدید امنیتی». با اعتراضات دهه ۶۰ برخورد شد، نه به‌دلیل صرف اعتراض، بلکه به‌دلیل هم‌زمانی با جنگ و تهدیدهای امنیتی بنیادین. در این دهه، امنیت بر هر چیز دیگری تقدم پیدا کرد.

دهه ۷۰، اعتراض را به دانشگاه‌ها بازگرداند. ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نشان داد که اعتراض می‌تواند بدون فروپاشی نظم سیاسی، به چالش تبدیل شود. این

نخستین نشانه‌ی شکاف میان نسل جدید و ساختار قدرت بود. اعتراض دیگر صرفاً اقتصادی یا ایدئولوژیک نبود؛ هویتی شده بود.

اعتراضات ۱۳۸۸، نقطه عطفی دیگر بود. این بار، اعتراض نه از حاشیه، بلکه از متن نظام سیاسی برخاست. مسئله، صرفاً نتیجه انتخابات نبود؛ مسئله، بحران اعتماد بود. از این مقطع به بعد، مفهوم «اعتراض» وارد مرحله‌ای شد که می‌توان آن را «اعتراض به سازوکارها» نامید، نه فقط به تصمیم‌ها.

اما دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ مسیر اعتراض را تغییر دادند. اعتراض از طبقه متوسط شهری به طبقات فرودست، از سیاست به اقتصاد، و از مرکز به پیرامون منتقل شد. این انتقال، یک هشدار تاریخی بود: اعتراض دیگر زبان نخبگانی ندارد؛ خشن‌تر، پراکنده‌تر و کم‌پیش‌بینی‌تر شده است.

در این میان، اعتراضات مهر ۱۴۰۱ یک نقطه‌ی کیفی متفاوت را رقم زد. این اعتراضات، که حول مسئله‌ی زنان شکل گرفت، نخستین جنبش فراگیر پس از انقلاب بود که نه با مطالبه‌ی اقتصادی آغاز شد و نه با مطالبه‌ی کلاسیک سیاسی؛ بلکه با اعتراض به «نظم هنجاری» حاکم بر زندگی روزمره. جنبش زنان ۱۴۰۱ نشان داد که اعتراض در ایران وارد مرحله‌ای شده است که در آن، سبک زندگی و حق انتخاب، به میدان سیاست کشیده می‌شوند. این جنبش، اگرچه به‌ظاهر فروکش کرد، اما اثر ساختاری آن باقی ماند و زمینه‌ی فرهنگی و روانی اعتراضات بعدی، از جمله دی‌ماه ۱۴۰۴، را شکل داد.

دی‌ماه ۱۴۰۴ در ادامه همین مسیر شکل گرفت، اما با یک تفاوت بنیادین: هم‌زمانی بحران اقتصادی مزمن، فرسایش اعتماد عمومی، و فروپاشی روایت‌های رسمی. اعتراض در این مقطع، نه فقط واکنش به گرانی یا سقوط پول ملی، بلکه واکنش به «احساس بن‌بست تاریخی» بود. جامعه‌ای که راه اصلاح را مسدود می‌بیند، اعتراض را نه انتخاب، بلکه آخرین امکان می‌داند.

از منظر تاریخی، دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید در زمره اعتراضات «گذار» تحلیل کرد؛ نه انقلابی به معنای کلاسیک، و نه اعتراضی محدود و مقطعی. این اعتراض، نشانه‌ی ورود جامعه ایران به مرحله‌ای است که در آن، هر بحران اقتصادی بالقوه می‌تواند به بحران سیاسی و امنیتی تبدیل شود.

در نتیجه، فهم دی‌ماه ۱۴۰۴ بدون درک سیر تاریخی اعتراض در ایران ممکن نیست. این فصل نشان می‌دهد که اعتراض در ایران نه پدیده‌ای تصادفی، بلکه بخشی از منطق تحول قدرت، دولت و جامعه است؛ منطقی که اگر نادیده گرفته شود، خود را در خیابان بازتولید می‌کند.

بخش ۲. دی‌ماه ۱۴۰۴ در ادامه کدام روندهاست؟

بخش ۱-۲. روند نارضایتی اقتصادی

نارضایتی اقتصادی در ایران، پدیده‌ای مقطعی یا حاصل یک تصمیم اشتباه کوتاه‌مدت نیست؛ بلکه روندی انباشتی، فرسایشی و تاریخی است که در طول چند دهه شکل گرفته و در دی‌ماه ۱۴۰۴ به نقطه‌ی بروز آشکار رسید. آنچه در این مقطع فوران کرد، نه صرفاً خشم از گرانی، بلکه خستگی از «اقتصادی بود که دیگر قابل توضیح نبود».

در دهه‌های پس از انقلاب، اقتصاد ایران همواره میان سه منطق در نوسان بوده است: منطق توزیع، منطق کنترل، و منطق بقا. در دوره‌هایی که درآمدهای نفتی بالا بوده، دولت با توزیع یارانه، تثبیت قیمت‌ها و گسترش هزینه‌های عمومی، نارضایتی را مهار کرده است. اما این مهار، همواره موقتی بوده و به‌جای حل مسئله، آن را به آینده منتقل کرده است. نتیجه، اقتصادی است که به‌جای تولید رضایت پایدار، نارضایتی معوق تولید می‌کند.

از اواسط دهه ۱۳۹۰، این چرخه وارد مرحله‌ی اختلال شد. تحریم‌های ساختاری، کاهش دسترسی به منابع ارزی، و هم‌زمانی آن با سیاست‌های اقتصادی ناپایدار، باعث شد دولت دیگر قادر به ایفای نقش «ضربه‌گیر اقتصادی» نباشد. تورم مزمن، سقوط ارزش پول ملی، و کاهش مستمر قدرت خرید، زندگی روزمره را به میدان فرسایش تبدیل کرد. در چنین شرایطی، نارضایتی اقتصادی دیگر یک احساس ذهنی نبود؛ به تجربه‌ای زیسته بدل شد.

دی‌ماه ۱۴۰۴ محصول این فرسایش طولانی است. در این مقطع، جامعه با اقتصادی مواجه بود که نه قابل پیش‌بینی بود، نه قابل اعتماد، و نه قابل دفاع. قیمت‌ها نه بر اساس منطق بازار، بلکه بر اساس شوک، شایعه و انتظار تورمی تغییر می‌کردند. دستمزدها از واقعیت زندگی عقب مانده بودند و سیاست‌های حمایتی، یا ناکارآمد بودند یا دیرهنگام. در این وضعیت، نارضایتی از «گرانی» به نارضایتی از «بی‌معنایی سیاست اقتصادی» ارتقا یافت.

از منظر تاریخی، این وضعیت تفاوت مهمی با اعتراضات اقتصادی پیشین دارد. در اعتراضات دهه‌های قبل، جامعه معمولاً مطالبه‌ای مشخص داشت: افزایش دستمزد، تثبیت قیمت، یا اصلاح یک سیاست خاص. اما در دی‌ماه ۱۴۰۴، مطالبه اصلی مبهم‌تر

و در عین حال عمیق‌تر بود: مطالبه‌ی «قابل زیستن شدن اقتصاد». این تغییر سطح مطالبه، نشانه‌ی عبور نارضایتی اقتصادی از سطح سیاست‌گذاری به سطح حکمرانی است.

از منظر امنیتی، نارضایتی اقتصادی زمانی خطرناک می‌شود که سه ویژگی را هم‌زمان پیدا کند: گستردگی، تداوم، و بی‌افقی. دی‌ماه ۱۴۰۴ هر سه ویژگی را در خود داشت. نارضایتی محدود به یک قشر یا یک شهر نبود؛ از بازار و طبقه متوسط تا حاشیه‌نشینان و کارگران را دربر می‌گرفت. موقتی نبود؛ حاصل سال‌ها فشار انباشته بود. و از همه مهم‌تر، افق روشنی برای بهبود دیده نمی‌شد. جامعه‌ای که افق ندارد، مستعد انفجار است.

در این شرایط، اقتصاد از یک حوزه تخصصی به یک مسئله امنیت ملی تبدیل می‌شود. نه به این معنا که هر اعتراض اقتصادی الزاماً تهدید امنیتی است، بلکه به این معنا که بی‌ثباتی اقتصادی می‌تواند پیوندهای اعتماد، نظم اجتماعی و مشروعیت سیاسی را هم‌زمان تضعیف کند. دی‌ماه ۱۴۰۴ دقیقاً در این نقطه شکل گرفت؛ جایی که اقتصاد دیگر مسئله‌ی «عدد و جدول» نبود، بلکه مسئله‌ی «بقا و کرامت» شده بود.

نکته کلیدی آن است که نارضایتی اقتصادی در دی‌ماه ۱۴۰۴، به‌تنهایی عامل اعتراض نبود، بلکه «محرک فعال‌کننده» روندهای دیگر بود؛ از بحران اعتماد سیاسی تا فروپاشی روایت رسمی. اقتصاد، ماشه را کشید، اما گلوله از انبار نارضایتی‌های عمیق‌تر شلیک شد. این پیوند، در فصل‌های بعدی کتاب به‌ویژه در تحلیل رسانه و پاسخ نظام، به‌طور تفصیلی بررسی خواهد شد.

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید نقطه‌ای دانست که در آن، روند طولانی نارضایتی اقتصادی از مرحله تحمل اجتماعی عبور کرد و وارد مرحله بروز سیاسی شد. این

عبور، نه تصادفی بود و نه اجتناب‌ناپذیر؛ بلکه نتیجه‌ی انباشت تصمیم‌ها، تعویق اصلاحات، و نادیده‌گرفتن هشدارهایی بود که سال‌ها پیش داده شده بودند، اما شنیده نشدند.

بخش ۲-۲. روند فروپاشی اعتماد سیاسی

اعتماد سیاسی، ستون نامرئی هر نظم سیاسی است؛ تا زمانی که پابرجاست، بحران‌ها قابل مدیریت‌اند و هنگامی که فرسوده می‌شود، حتی تصمیم‌های عادی نیز می‌توانند به بحران تبدیل شوند. دی‌ماه ۱۴۰۴ در بستری شکل گرفت که این ستون پیش‌تر ترک برداشته بود. آنچه در خیابان دیده شد، بیش از آنکه اعتراض به یک سیاست یا یک دولت باشد، واکنش به فرسایش طولانی اعتماد میان جامعه و ساختار قدرت بود.

در تاریخ معاصر ایران، اعتماد سیاسی همواره شکننده بوده است. دولت‌ها اغلب بیش از آنکه بر رضایت پایدار تکیه کنند، بر کنترل، بسیج مقطعی یا مشروعیت ایدئولوژیک اتکا کرده‌اند. این الگو، اگرچه در کوتاه‌مدت کارآمد بوده، اما در بلندمدت به انباشت بی‌اعتمادی انجامیده است. تجربه‌های تاریخی از مشروطه تا امروز نشان می‌دهد که هرگاه فاصله میان وعده و واقعیت زیاد شده، اعتماد سیاسی نخستین قربانی بوده است.

پس از انقلاب ۱۳۵۷، سرمایه اعتماد سیاسی به‌طور بی‌سابقه‌ای بالا بود. نظام جمهوری اسلامی نه فقط مشروعیت قانونی، بلکه مشروعیت عاطفی و اخلاقی داشت. اما این سرمایه به تدریج و در اثر مجموعه‌ای از عوامل فرسوده شد: جنگ طولانی، ناکارآمدی‌های مدیریتی، شکاف میان گفتار و عمل، و ناتوانی در پاسخ‌گویی شفاف

به مطالبات جدید جامعه. اعتماد، اگر بازتولید نشود، مصرف می‌شود؛ و در ایران، بازتولید آن به تدریج متوقف شد.

دهه ۱۳۷۰ آغاز شکاف علنی اعتماد بود. اصلاحات سیاسی امید ایجاد کرد، اما محدودیت‌های ساختاری و انسدادهای بعدی به ناامیدی انجامید. پیام ضمنی برای جامعه این بود که «تغییر ممکن است، اما نه به اندازه‌ای که وعده داده می‌شود». این پیام، اعتماد را نه ناگهانی، بلکه تدریجی فرسود.

اعتراضات ۱۳۸۸ نقطه عطفی در فروپاشی اعتماد سیاسی بود. مسئله فقط نتیجه یک انتخابات نبود؛ مسئله این بود که بخش قابل توجهی از جامعه، سازوکارهای رسمی حل اختلاف را ناکارآمد یا غیرقابل اتکا دید. از این مقطع به بعد، شکاف اعتماد وارد مرحله‌ای شد که می‌توان آن را «شکاف نهادی» نامید؛ بی‌اعتمادی نه به افراد، بلکه به فرآیندها و نهادها تسری یافت.

اعتراضات مهر ۱۴۰۱ این فرسایش را وارد سطحی جدید کرد. در این مقطع، بی‌اعتمادی دیگر صرفاً متوجه سازوکارهای انتخاباتی یا تصمیم‌های اقتصادی نبود، بلکه به توان نظام در درک و مدیریت تغییرات اجتماعی و نسلی تعمیم یافت. برخورد با جنبش زنان، برای بخش مهمی از جامعه، نشانه‌ای از شکاف عمیق میان ساختار قدرت و زیست واقعی جامعه بود. از این پس، بی‌اعتمادی نه فقط سیاسی، بلکه هویتی شد؛ و این نوع بی‌اعتمادی، بسیار عمیق‌تر و دیرپاتر است.

در شروع دهه ۱۴۰۱، این بی‌اعتمادی با بحران‌های اقتصادی گره خورد. وعده‌های بهبود معیشت، کنترل تورم و گشایش اقتصادی یا محقق نشد یا ناپایدار بود. جامعه به تدریج به این جمع‌بندی رسید که تغییر دولت‌ها الزاماً به تغییر سیاست‌ها منجر

نمی‌شود. این ادراک، اعتماد سیاسی را از سطح رقابت‌های جناحی به سطح ساختار حکمرانی منتقل کرد.

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ محصول همین وضعیت است. در این مقطع، اعتراض دیگر بر محور «چه کسی تصمیم گرفته» نمی‌چرخید، بلکه بر محور «چرا سازوکاری برای اصلاح وجود ندارد» متمرکز بود. این تغییر پرسش، نشانه‌ی فروپاشی اعتماد سیاسی است. جامعه‌ای که اعتماد دارد، مطالبه می‌کند؛ جامعه‌ای که اعتماد ندارد، اعتراض می‌کند.

از منظر امنیتی، فروپاشی اعتماد سیاسی خطرناک‌تر از نارضایتی اقتصادی است. اقتصاد می‌تواند با بسته‌های حمایتی یا سیاست‌های جبرانی تا حدی ترمیم شود، اما اعتماد سیاسی به‌سادگی بازسازی نمی‌شود. هنگامی که جامعه باور خود به شنیده‌شدن را از دست می‌دهد، اعتراض از شکل مسالمت‌آمیز و قابل مدیریت، به شکل پرخطر و پیش‌بینی‌ناپذیر تغییر ماهیت می‌دهد.

در دی‌ماه ۱۴۰۴، نشانه‌های این وضعیت آشکار بود. اعتراض‌ها فاقد رهبری مشخص بودند، اما در عین حال گسترده و هم‌زمان بودند. این الگو معمولاً محصول بی‌اعتمادی عمیق است؛ جامعه‌ای که نه به نهادهای رسمی اعتماد دارد و نه به واسطه‌های سیاسی. در چنین شرایطی، خیابان به آخرین محل بیان تبدیل می‌شود.

نکته تعیین‌کننده آن است که فروپاشی اعتماد سیاسی در دی‌ماه ۱۴۰۴ نه یک حادثه، بلکه نتیجه‌ی روندی طولانی بود که سال‌ها پیش آغاز شده و بارها هشدارهای آن نادیده گرفته شده بود. اعتراضات این مقطع را باید به‌عنوان نشانه‌ای از ورود جامعه ایران به مرحله‌ای تحلیل کرد که در آن، استمرار بی‌اعتمادی می‌تواند هر بحران اقتصادی یا اجتماعی را به بحران سیاسی و امنیتی تبدیل کند.

دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که بدون بازسازی اعتماد سیاسی، هیچ اصلاح اقتصادی یا امنیتی پایداری ممکن نیست. اعتماد، پیش‌نیاز ثبات است، نه محصول آن. نادیده‌گرفتن این واقعیت، اعتراض را نه مهار، بلکه به آینده منتقل می‌کند.

بخش ۲-۳. روند تغییر نسل و فرهنگ سیاسی

دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان صرفاً با شاخص‌های اقتصادی یا تصمیم‌های سیاسی توضیح داد؛ این اعتراضات، پیش از آنکه رویدادی اقتصادی یا امنیتی باشند، نشانه‌ی یک دگرگونی نسلی و فرهنگی در جامعه ایران‌اند. نسلی که به خیابان آمد، نه وارث مستقیم انقلاب بود و نه خاطره‌ای زنده از جنگ داشت؛ بلکه محصول جهانی‌شدن ناقص، ارتباطات دیجیتال و زیست روزمره در وضعیت تعلیق بود.

جنبش زنان در مهر ۱۴۰۱ نقطه‌ی آشکارشدن این تغییر نسلی بود. برای نخستین‌بار، نسلی به میدان آمد که سیاست را نه از طریق شعارهای کلان، بلکه از طریق بدن، سبک زندگی و تجربه‌ی روزمره تعریف می‌کرد. زنان در این جنبش، نه فقط به‌عنوان یک گروه اجتماعی، بلکه به‌عنوان حاملان یک گفتمان جدید ظاهر شدند؛ گفتمانی که در آن، کرامت فردی، حق انتخاب و کنترل بر پوشش، به مسائل سیاسی تبدیل شدند. این تغییر، فرهنگ اعتراض را برای همیشه دگرگون کرد و الگوی کنش دی‌ماه ۱۴۰۴ را از پیش شکل داد.

در تاریخ معاصر ایران، هر موج بزرگ اعتراض با یک تغییر نسلی هم‌زمان بوده است. مشروطه، برآمده از نسل جدیدی از تجار، طلاب و روشنفکران بود؛ انقلاب ۱۳۵۷، محصول نسلی بود که تجربه توسعه آمرانه و انسداد سیاسی را هم‌زمان زیست. اما

دی‌ماه ۱۴۰۴ متعلق به نسلی است که نه وعده‌های گذشته را باور دارد و نه الگوهای پیشین اعتراض را می‌پذیرد.

این نسل در فضایی رشد کرده که سیاست رسمی، حضور حداقلی در زندگی روزمره‌اش داشته، اما تصمیم‌های سیاسی بیشترین اثر را بر معیشت، آینده و هویت او گذاشته است. تناقض میان «بی‌صدایی سیاسی» و «هزینه‌پردازی اقتصادی»، فرهنگ سیاسی این نسل را شکل داده است. نتیجه، نسلی است که سیاست را نه از طریق نهادها، بلکه از طریق تجربه زیسته درک می‌کند.

از منظر فرهنگی، این تغییر به معنای عبور از سیاست ایدئولوژیک به سیاست مسئله‌محور است. برای این نسل، مفاهیمی چون عدالت، کرامت، و حق انتخاب، بیش از مفاهیم انتزاعی مشروعیت یا وفاداری اهمیت دارند. اعتراض، برای آنان نه کنش آرمانی، بلکه واکنشی عملی به انسداد فرصت‌هاست. در این فرهنگ سیاسی جدید، خیابان جایگزین حزب، شبکه اجتماعی جایگزین رسانه رسمی، و کنش لحظه‌ای جایگزین سازمان‌یافتگی کلاسیک شده است.

این تغییر فرهنگ سیاسی، الگوی اعتراض را نیز دگرگون کرده است. اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ فاقد رهبری متمرکز، شعارهای واحد و ساختار سلسله‌مراتبی بودند. این فقدان، نشانه ضعف نبود؛ نشانه تغییر بود. نسلی که به ساختارهای پایدار بی‌اعتماد است، ترجیح می‌دهد اعتراض را سیال، پراکنده و غیرقابل پیش‌بینی نگه دارد. این ویژگی، از منظر امنیتی، اعتراض را هم دشوارتر برای مهار و هم مستعد رادیکال‌شدن می‌کند.

نکته مهم آن است که این نسل، تجربه‌ای از «پیروزی سیاسی» در حافظه جمعی خود ندارد. اصلاحات ناتمام، اعتراضات ناکام و وعده‌های محقق‌نشده، سرمایه امید را

تحلیل برده‌اند. در چنین شرایطی، فرهنگ سیاسی به سمت کنش‌های پرهزینه‌تر میل می‌کند؛ زیرا هزینه سکوت، از هزینه اعتراض بیشتر به نظر می‌رسد.

از منظر امنیتی، تغییر نسل و فرهنگ سیاسی یک شمشیر دو لبه است. از یک‌سو، نبود رهبری و سازمان‌یافتگی می‌تواند مانع تداوم بلندمدت اعتراض شود؛ از سوی دیگر، همین ویژگی باعث می‌شود اعتراضات به سرعت تکثیر شوند و مهار آن‌ها دشوارتر گردد. دی‌ماه ۱۴۰۴ دقیقاً در این نقطه ایستاد: اعتراضاتی که نه فروپاشی فوری ایجاد کردند و نه به‌سادگی فروکش کردند.

دی‌ماه ۱۴۰۴ همچنین نشان داد که شکاف میان نسل جدید و روایت رسمی عمیق‌تر از آن است که با ابزارهای سنتی ترمیم شود. زبان رسمی، مفاهیم قدیمی و چارچوب‌های امنیتی کلاسیک، برای نسلی که با منطق شبکه‌ای و جهانی فکر می‌کند، اقناع‌کننده نیستند. این ناهماهنگی زبانی و مفهومی، خود به تشدید بحران کمک کرده است.

بنابراین روند تغییر نسل و فرهنگ سیاسی یکی از کلیدی‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ است. این اعتراضات نه صرفاً فریاد نان، و نه فقط اعتراض به سیاست، بلکه بیان نسلی است که خود را بیرون از معادلات رسمی می‌بیند. تا زمانی که این تغییر نسلی درک و در حکمرانی بازتاب نیابد، اعتراض نه خاموش می‌شود و نه قابل پیش‌بینی باقی می‌ماند.

بخش ۳- تفاوت دی‌ماه با انقلاب و با اعتراضات قبلی

دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان با همان معیارهایی سنجید که انقلاب ۱۳۵۷ یا اعتراضات ۱۳۸۸ و ۱۳۹۸ را تحلیل می‌کنند. اگر انقلاب را نقطه‌ای بدانیم که یک نظم سیاسی از درون «تغییر ساختاری» می‌یابد، دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید نقطه‌ای دانست که نظم سیاسی موجود با بحران‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مواجه می‌شود، اما هنوز به مرحله‌ای نرسیده که خود را به صورت آشکار و کامل بازتولید یا واژگون کند. این تفاوت، به معنای کم‌اهمیت بودن دی‌ماه نیست؛ بلکه به معنای نوع متفاوتی از بحران است؛ بحرانی که می‌تواند به گسست منجر شود، اما لزوماً به انقلاب نمی‌رسد.

برای فهم دقیق‌تر جایگاه دی‌ماه ۱۴۰۴، آن را در محورهای کلیدی با اعتراضات پیشین مقایسه می‌کنیم:

۱-۳. ماهیت کنش

انقلاب ۱۳۵۷، کنشی «مبتنی بر جایگزینی» بود: نظم سیاسی موجود از درون خود مشروعیت خود را از دست داد و مشروعیت جدیدی جایگزین شد. در انقلاب، «پروژه سیاسی» روشن بود؛ یک نظام جدید در حال شکل‌گیری بود. مهر ۱۴۰۱، کنشی بود که ماهیت اعتراض را از «اقتصادی/سیاسی» به «هویتی» برد؛ جایی که «پوشش، سبک زندگی و کرامت» به عنوان میدان سیاست وارد شدند. دی‌ماه ۱۴۰۴، در ادامه‌ی همین مسیر، اعتراض را به سطح «اجتماعی-سیاسی» و «اقتصادی-هویتی» هم‌زمان رساند. اما دی‌ماه ۱۴۰۴، کنشی «مبتنی بر اعتراض» است، نه «مبتنی بر جایگزینی». اعتراض در دی‌ماه، بیش از آن که به دنبال ساختن نظام جدید باشد، به دنبال فروپاشاندن یا تغییر کارکرد نظام موجود است. در این معنا، شبیه اعتراضات ۱۳۸۸

و ۱۳۹۸ است؛ با این تفاوت که سطح نارضایتی و گستره جغرافیایی، آن را از اعتراض‌های قبلی متمایز می‌کند.

۲-۳. علت و محرک

اعتراضات ۷۸ عمده‌تاً حول مطالبه آزادی بیان، فضای سیاسی، و انتقاد از سانسور شکل گرفت. این اعتراضات، زخم دیرینه‌ای را باز کرد: شکاف میان جامعه و نظام سیاسی در عرصه آزادی و حقوق. اعتراضات ۸۸ در ابتدا حول نتیجه انتخابات بود، اما به سرعت به بحران مشروعیت تبدیل شد؛ چرا که بخش بزرگی از جامعه، سازوکارهای رسمی را قابل اعتماد نمی‌دید. اعتراضات ۹۶ بیشتر اقتصادی-معیشتی بودند، اما به زودی نشان دادند که «اقتصاد» بدون «سیاست» قابل حل نیست. اعتراضات ۹۸ به طور مستقیم از «سیاست‌گذاری اقتصادی» آغاز شد، اما به سرعت به اعتراض به ساختار قدرت نزدیک شد، زیرا مردم احساس کردند بحران اقتصادی از مدیریت ناکارآمد و فساد ناشی می‌شود. مهر ۱۴۰۱ با محوریت «زن، زندگی، و آزادی» آغاز شد؛ محرک مستقیم موضوع حجاب و خشونت علیه زنان بود، اما علت عمیق، «سکوت طولانی مدت جامعه نسبت به نقض حقوق و کرامت» و «احساس بن‌بست در مسیر اصلاح» بود. این اعتراض نشان داد که مسئله‌ی زنان، دیگر یک مطالبه «بخش خاصی از جامعه» نیست، بلکه به عنوان یک محور ملی و نمادین، می‌تواند جامعه را به هم پیوند دهد. دی‌ماه ۱۴۰۴ اما نقطه‌ای است که اقتصاد، سیاست و فرهنگ سیاسی هم‌زمان در یک نقطه تلاقی می‌کنند. محرک مستقیم اقتصادی است، اما علت عمیق، «بی‌اعتمادی و احساس بن‌بست» است.

۳-۳. هویت کنشگران

در انقلاب ۱۳۵۷، کنشگران اصلی از طبقات مختلفی بودند که هویت جمعی نسبتاً مشترکی داشتند: هویت ضدسلطنتی و ضدغربی، با محوریت دین و عدالت اجتماعی. در ۷۸ طبقه متوسط شهری، روشنفکران و دانشجویان در رأس اعتراض بودند. در ۸۸ طبقه متوسط و نخبگان سیاسی، همراه با بخش‌هایی از طبقه شهری. در ۹۶ و ۹۸ بخش‌هایی از طبقه متوسط و پایین‌تر، به‌خصوص در شهرهای کوچک و حاشیه‌ها. مهر ۱۴۰۱ از یک طبقه مشخص فراتر رفت و «زنان، جوانان، طبقه متوسط، دانشجویان، کارگران، و طبقه حاشیه‌نشین» را در یک جبهه قرار داد. ویژگی اصلی این موج، حضور زنان در مرکز روایت و حضور جوانان در خیابان‌ها و شبکه‌های اجتماعی بود. دی‌ماه ۱۴۰۴ گسترده‌ترین طیف اجتماعی را در بر می‌گیرد: بازار، کارگران، زنان، جوانان شهری، حاشیه‌نشینان، و طبقه متوسط درگیر بحران. این تنوع، دی‌ماه را از نظر جامعه‌شناختی به یک «اعتراض فراطبقاتی» تبدیل می‌کند.

۳-۴. ساختار سازمانی و رهبری

انقلاب ۱۳۵۷ با سازمان‌های سیاسی، شبکه‌های اجتماعی و رهبران مشخص شکل گرفت. در ۷۸ و ۸۸ ساختارهای سازمانی و شبکه‌های روشنفکری و حزبی حضور داشتند. در ۹۶ و ۹۸ سازمان‌یافتگی رسمی کمتر بود و اعتراض بیشتر خودجوش و پراکنده بود. مهر ۱۴۰۱ ساختار اعتراض شبکه‌ای و نمادین بود؛ رهبری به‌صورت یک فرد یا حزب نبود؛ بلکه «زنان» و «نمادهای کرامت» رهبری را شکل دادند. این نوع رهبری نمادین، در برابر سرکوب مستقیم، مقاومت بیشتری ایجاد می‌کند و به‌سرعت در سطح جامعه تکثیر می‌شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ از همه این‌ها متفاوت است؛ اعتراض‌ها شبکه‌ای، خودجوش و بدون رهبری مشخص بودند، اما در عین حال سریعاً گسترش

یافتند. این الگو نشان می‌دهد که نسل جدید دیگر به «سازمان» برای حرکت نیاز ندارد؛ شبکه و اعتماد افقی کافی است.

۳-۵. محور مطالبات

انقلاب ۱۳۵۷ محور مطالبات گسترده‌ای داشت: آزادی، عدالت، استقلال، پایان سلطه خارجی و تغییر ساختار سیاسی. اعتراضات ۱۳۸۸ محور «حق انتخاب و عدالت انتخاباتی» را داشت و به‌طور مستقیم به «قواعد بازی سیاسی» می‌پرداخت. اعتراضات ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ بیشتر حول محورهای اقتصادی و معیشتی شکل گرفتند. مهر ۱۴۰۱ میراث‌دار جنبش زنان بود؛ جنبشی که مرز میان اعتراض اجتماعی و اعتراض هویتی را درنوردید و نشان داد که مسئله‌ی «چگونه زیستن» می‌تواند به همان اندازه‌ی «چگونه نظام شدن» سیاسی باشد. دی‌ماه ۱۴۰۴ اما ترکیبی از این‌هاست:

- مطالبه اقتصادی (قابل زیستن شدن زندگی)
- مطالبه سیاسی (بی‌اعتمادی به سازوکارهای رسمی)
- مطالبه هویتی (کرامت، عدالت، و احساس «حق داشتن آینده») این ترکیب، دی‌ماه را به یک اعتراض «فراسطحی» تبدیل می‌کند؛ اعتراضی که از مرزهای اقتصادی عبور کرده و وارد حوزه مشروعیت و هویت شده است.

۳-۶. گفتمان و روایت

در ۷۸ گفتمان اصلی «آزادی سیاسی و پایان سانسور» بود. در ۸۸ گفتمان «حق انتخاب و عدالت انتخاباتی» غالب بود. در ۹۶ گفتمان «معیشت و اقتصاد» به‌عنوان محور اصلی مطرح شد. در ۹۸ گفتمان «اقتصاد، فساد و عدالت» برجسته شد. مهر ۱۴۰۱ حول «کرامت انسانی، آزادی زنان، و پایان سیاست‌گذاری بر بدن» شکل گرفت

و به سرعت با موضوعات اقتصادی و سیاسی پیوند خورد و به یک گفتمان عمومی تبدیل شد. دی‌ماه ۱۴۰۴ ترکیبی است: «اقتصاد» به‌عنوان محرک، «اعتماد» به‌عنوان زمینه، و «کرامت و آینده» به‌عنوان هویت. این ترکیب، دی‌ماه را به یک اعتراض چندلایه تبدیل کرد که هم به ساختار و هم به عملکرد نظام اشاره دارد.

۳-۷. نقش رسانه و شبکه

در انقلاب ۱۳۵۷، رسانه‌های رسمی و غیررسمی نقش داشتند، اما شبکه‌های اجتماعی وجود نداشتند. در ۱۳۸۸ اینترنت و رسانه‌های خارجی نقش برجسته‌ای داشتند. مهر ۱۴۰۱ نشان داد که رسانه‌های اجتماعی می‌توانند یک نماد را به سرعت به یک «مضمون سیاسی» تبدیل کنند. دی‌ماه ۱۴۰۴ ادامه‌ی همان روند بود؛ اما گستره و عمق آن بسیار بیشتر شد. اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در یک جهان شبکه‌ای شکل گرفت؛ جایی که روایت‌ها به سرعت تولید، تکثیر و تغییر می‌کنند. این ویژگی، هم موجب گسترش سریع اعتراض می‌شود و هم موجب جنگ روایت‌ها؛ جنگی که در آن، قدرت رسمی و مخالفان، هر دو تلاش می‌کنند «معنای اعتراض» را تسخیر کنند.

۳-۸. ماهیت پاسخ نظام

پاسخ نظام به انقلاب ۱۳۵۷، تغییر ساختاری بود؛ پاسخ به اعتراض ۱۳۸۸، مهار سیاسی و امنیتی؛ پاسخ به اعتراضات اقتصادی پیشین، ترکیبی از برخورد و اعطای امتیازهای اقتصادی. در مهر ۱۴۰۱، پاسخ نظام بیش از هر دوره‌ی دیگری، «سرکوب هویتی» و «تلاش برای حذف نمادها» بود. در دی‌ماه ۱۴۰۴، پاسخ نظام ترکیبی از سه سیاست بود: برخورد و امنیتی‌سازی، مهار روایت و جنگ رسانه‌ای، ارائه بسته‌های اقتصادی محدود. این ترکیب، نشان‌دهنده‌ی این است که نظام خود را در شرایطی

می‌بیند که نه می‌تواند صرفاً با برخورد، اعتراض را خاموش کند و نه می‌تواند با اصلاح اقتصادی، اعتماد را بازسازی کند.

۹-۳. پیامدها و گسست بدون انقلاب

اگر انقلاب ۱۳۵۷ را «گسست ساختاری» بدانیم و اعتراضات پیشین را «بحران‌های مقطعی»، دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید به‌عنوان «گسست بالقوه» تفسیر کرد: گسستی که هنوز به انقلاب نرسیده، اما نظام را در یک آزمون تاریخی قرار داده است. مهر ۱۴۰۱ «پیش‌درآمد دی‌ماه» است: چون جامعه را آماده کرد تا در دی‌ماه، اعتراض اقتصادی را به یک اعتراض فراگیر تبدیل کند. دی‌ماه ۱۴۰۴، هنوز نتیجه نهایی خود را نگرفته است؛ اما یک پیام روشن دارد: بحران‌ها دیگر قابل مهار با «سیاست‌های مقطعی» نیستند. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که نظام در آستانه یک «گسست ساختاری» قرار دارد، نه صرفاً یک بحران مقطعی.

بنابراین مقایسه دی‌ماه ۱۴۰۴ با اعتراضات ۷۸، ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ نشان می‌دهد که اعتراضات در ایران از یک مسیر خطی عبور نکرده‌اند، بلکه از مسیر یک رشد پیچیده و چندلایه گذر کرده‌اند. هر موج، نشان‌دهنده تغییر در ترکیب اجتماعی، ساختار سازمانی، گفتمان و پاسخ نظام بوده است. دی‌ماه ۱۴۰۴ نقطه‌ای است که این مسیر به یک «تقاطع تاریخی» می‌رسد؛ تقاطعی که در آن، اقتصاد، سیاست و فرهنگ سیاسی هم‌زمان به بحران می‌رسند و این بحران، دیگر با ابزارهای سنتی قابل مهار نیست.

بخش ۴. تحلیل پنج گانه: سیر تحول ساختاری اعتراضات ایران از ۱۳۷۸

تا ۱۴۰۴

دی ماه ۱۴۰۴ را باید هم در امتداد موج‌های قبلی و هم به عنوان نقطه‌ای متفاوت فهم کرد. برای این کار، باید «شباهت‌ها» را به عنوان استمرار تاریخی پذیرفت و «تفاوت‌ها» را به عنوان نشانه‌های تغییر ساختاری تحلیل کرد. در ادامه، دی ماه ۱۴۰۴ را در پنج محور کلیدی مقایسه می‌کنیم:

۴-۱. ساختار اعتراض: از «رهبری متمرکز» به «شبکه‌ی افقی»

در همه اعتراضات معاصر ایران، هسته‌ای از «نارضایتی عمومی» وجود داشته که از بستر اقتصاد، سیاست و فرهنگ بیرون آمده است. اما ساختار تغییر کرده است:

- در ۷۸ و ۸۸ تا حدی دارای رهبری و سازمان‌دهی بود؛ شبکه‌های سیاسی و روشنفکری حضور داشتند.
- در ۹۶ و ۹۸ بیشتر خودجوش و پراکنده شد.
- مهر ۱۴۰۱ شبکه‌ای و نمادین بود؛ «زنان» و «نمادهای کرامت» رهبری را شکل دادند.
- دی ماه ۱۴۰۴ ساختار اعتراض به شکل شبکه‌ای افقی درآمد؛ جایی که «رهبر» نه یک فرد، بلکه مجموعه‌ای از گفتمان‌ها، نمادها و الگوهای رفتاری است. این تغییر، یک تحول امنیتی-سیاسی هم هست؛ چون مقابله با شبکه افقی، بسیار دشوارتر از مقابله با رهبری متمرکز است.

۲-۴. گستره اعتراض: از «مرکز» به «شهرهای کوچک و حاشیه‌ها»

همواره شهرهای بزرگ نقطه شروع بوده‌اند، اما گستره تغییر کرده است:

- در ۷۸ و ۸۸ متمرکز در مراکز دانشگاهی و سیاسی.
- در ۹۶ و ۹۸ گسترش به شهرهای کوچک و مناطق صنعتی آغاز شد.
- مهر ۱۴۰۱ گستره سراسری بود با حضور پررنگ زنان و جوانان در شهرهای متوسط و حاشیه‌ای.
- دی‌ماه ۱۴۰۴ گستره اعتراض به‌صورت سراسری و فراگیر است؛ شهرهای بزرگ، متوسط، کوچک، مناطق حاشیه‌ای و حتی برخی مناطق روستایی، همزمان وارد صحنه می‌شوند. این گستره نشان می‌دهد که اعتراض، دیگر محدود به «مرکز سیاسی» نیست؛ بلکه «بدنه جامعه» وارد میدان شده است.

۳-۴. ابزار اعتراض: از «شعار و تجمع» به «شبکه و رسانه»

تجمع، شعار و حضور فیزیکی همیشه عنصر اصلی بوده، اما ابزارها تکامل یافته‌اند:

- در ۷۸ و ۸۸ ابزار اصلی تجمع و سازمان‌دهی کلاسیک بود.
- در ۹۶ و ۹۸ رسانه‌های اجتماعی برای فراخوان و ثبت صحنه‌ها وارد شدند.
- مهر ۱۴۰۱ «تصویر» و «پوشش زن» را به‌عنوان ابزار اصلی مقاومت به‌کار گرفت.
- دی‌ماه ۱۴۰۴ ابزار اعتراض بیش از هر دوره‌ای دیجیتال و شبکه‌ای است. هشتگ‌ها، ویدئوهای لحظه‌ای، جریان‌سازی در پلتفرم‌ها و ساخت

«روایت‌های لحظه‌ای» نقش تعیین‌کننده دارند. اعتراض دیگر فقط خیابان نیست؛ خیابان و شبکه در هم تنیده‌اند.

۴-۴. روایت‌ها: از «یک روایت واحد» به «جنگ روایت‌ها»

در همه اعتراضات دو روایت اصلی وجود داشته است: روایت نظام و روایت مردم. اما شکل تقابل تغییر کرده است:

- در ۷۸ روایت نظام بیشتر حول «براندازی» و «ضد دین» بود.
- در ۸۸ حول «فتنه و بی‌ثباتی».
- در ۹۶ و ۹۸ بیشتر «اقتصادی» و «امنیتی» شد.
- مهر ۱۴۰۱ روایت مردم حول «کرامت و آزادی زنان» شکل گرفت و نظام تلاش کرد آن را به «فتنه» تقلیل دهد.
- دی‌ماه ۱۴۰۴ روایت‌ها به یک «جنگ روایت» تبدیل شد؛ فضای رسانه‌ای تغییر کرده و روایت مردم سریع‌تر و گسترده‌تر منتقل می‌شود. نظام نیز به‌صورت هم‌زمان از روایت «امنیت» و «اقتصاد» استفاده می‌کند، اما این روایت‌ها به‌دلیل بی‌اعتمادی عمومی، کمتر اثرگذارند.

۴-۵. پیامدها: از «بحران مقطعی» به «گسست تاریخی» در همه اعتراضات

پیامدها شامل افزایش هزینه‌های سیاسی و تغییر در رابطه نظام و مردم بوده است، اما عمق آن متفاوت است:

- در ۷۸ پیامدها در حوزه سیاسی و فرهنگی بود؛ ساختار تغییر نکرد.

- در ۸۸ شکاف سیاسی بزرگ‌تر شد.
 - در ۹۶ و ۹۸ پیامدها بیشتر اقتصادی و اجتماعی دیده شد.
 - مهر ۱۴۰۱ یک «شکست فرهنگی-سیاسی» در رابطه نظام با جامعه ایجاد کرد و زمینه دی‌ماه ۱۴۰۴ را آماده کرد.
 - دی‌ماه ۱۴۰۴ نشانه‌های «گسست تاریخی» آشکار است؛ نه فقط یک بحران اقتصادی یا سیاسی، بلکه نشانه‌ی پایان یک دوره‌ی اعتماد و آغاز یک دوره‌ی جدید از رابطه نظام و جامعه.
- بنابراین شباهت‌های دی‌ماه ۱۴۰۴ با اعتراضات قبلی، نشان می‌دهد که ایران در مسیر یک تاریخ طولانی از نارضایتی و اعتراض قرار دارد. اما تفاوت‌ها، نشان‌دهنده‌ی این است که دی‌ماه ۱۴۰۴ نه فقط یک تکرار، بلکه تحولی کیفی است؛ تحول در ساختار اعتراض، گستره، ابزار، روایت و پیامدها. دی‌ماه ۱۴۰۴، نقطه‌ای است که «اعتراض» از یک پدیده اجتماعی به یک فرایند تاریخی تبدیل می‌شود؛ فرایندی که هم ساختارهای قدرت را به چالش می‌کشد و هم ساختارهای جامعه را بازتعریف می‌کند.

بخش ۵- چرا دی‌ماه «ملی» شد؟

دی‌ماه ۱۴۰۴ به‌لحاظ ماهیت و ساختار، از یک اعتراض محلی یا طبقه‌ای فراتر رفت و به یک پدیده‌ی ملی تبدیل شد؛ این ملی‌شدن، محصول هم‌زمانی چند روند ساختاری است:

۱. اقتصاد سیاسی اعتراض: بحران معیشت به عنوان تجربه‌ی مشترک ملی

در طول دهه‌های اخیر، بحران اقتصادی ایران به صورت تدریجی از یک مسئله‌ی «طبقه یا گروه خاص» به یک مسئله‌ی «عمومی و ملی» تبدیل شد. تورم مزمن، سقوط قدرت خرید، بیکاری گسترده، افزایش هزینه‌های مسکن و خدمات، و کاهش امنیت شغلی، به گونه‌ای بود که تقریباً هیچ گروه اجتماعی بزرگی از آن مصون نماند. این وضعیت باعث شد که اعتراضات، از یک مطالبه‌ی محلی یا گروهی، به یک مطالبه‌ی ملی تبدیل شود؛ زیرا «معیشت» به زبان مشترک همه طبقات و مناطق تبدیل شد.

۲. جامعه‌شناسی اعتراض: گسترش شکاف‌های اجتماعی و انسجام ملی اعتراض

شکاف‌های طبقاتی، نسلی، و منطقه‌ای در ایران طی سال‌ها افزایش یافته است. اما دی‌ماه ۱۴۰۴، نشان داد که این شکاف‌ها نه تنها منجر به تفرق جامعه نشده‌اند، بلکه در یک نقطه‌ی مشخص، به هم پیوسته‌اند. دلایل این پیوند عبارت‌اند از:

- **تجربه‌ی مشترک نابرابری:** حتی اگر میزان فشار اقتصادی در مناطق مختلف متفاوت باشد، تجربه‌ی «کمبود، ناامیدی و بی‌عدالتی» در تمام کشور مشترک است.
- **پراکندگی جغرافیایی اعتراض:** اعتراضات در شهرهای بزرگ و کوچک، در مرکز و پیرامون، در مناطق مختلف قومی و اقتصادی، رخ داد و این پراکندگی، نشان‌دهنده‌ی «ملی بودن» اعتراض است.

- شبکه‌های اجتماعی به عنوان بستر ملی: شبکه‌های اجتماعی، به سرعت پیام‌ها، نمادها و روایت‌ها را در سراسر کشور منتشر کردند و این امر، «پیوند ملی» را تقویت کرد.

۳. فرهنگ، معنا و نمادها: شکل‌گیری زبان مشترک اعتراض

در دی‌ماه ۱۴۰۴، زبان اعتراض به صورت ملی شکل گرفت. نمادها و شعارها، نه تنها در یک شهر یا یک گروه، بلکه در سراسر کشور قابل فهم و بازتولید بود. این امر نشان می‌دهد که اعتراض، یک «زبان مشترک» یافته است. این زبان، از اعتراضات ۱۴۰۱ تغذیه کرد؛ زیرا بسیاری از نمادها، شعارها و سبک اعتراض، از آن دوره به ارث رسید و به سرعت در دی‌ماه ۱۴۰۴ بازتولید شد.

۴. سیاست و حکمرانی: بحران اعتماد و فروپاشی قرارداد اجتماعی

ملی شدن دی‌ماه ۱۴۰۴، نتیجه‌ی فروپاشی قرارداد اجتماعی در سطح کشور بود. هنگامی که اعتماد عمومی به نهادهای حکمرانی کاهش یابد، و جامعه احساس کند که راه‌های رسمی برای حل مشکلات بسته شده است، اعتراض تبدیل به تنها «زبان باقی‌مانده» می‌شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که جامعه دیگر به وعده‌های سیاستمداران و نهادها باور ندارد و این بی‌اعتمادی، به یک تجربه‌ی ملی تبدیل شده است.

۵. امنیت و نظم: از اعتراض محلی به بحران ملی نظم

امنیت و نظم نیز یکی از عوامل ملی شدن اعتراض بود. هنگامی که اعتراضات در چندین شهر به صورت هم‌زمان رخ می‌دهد، مسئله دیگر یک موضوع محلی نیست، بلکه یک «بحران ملی نظم» محسوب می‌شود. این وضعیت، هم برای جامعه و هم برای نظام، پیامدهای گسترده‌تری دارد.

۶. بُعد بین‌المللی: بازتاب جهانی و فشار روایت‌های خارجی

دی‌ماه ۱۴۰۴ در بستر جهانی نیز یک پدیده‌ی ملی شد. شبکه‌های رسانه‌ای جهانی، به سرعت اعتراضات را پوشش دادند و این پوشش، باعث شد که اعتراض در سطح بین‌المللی به‌عنوان یک مسئله‌ی ملی ایران مطرح شود. همچنین، فشارها و روایت‌های خارجی، به‌عنوان یک عامل «تقویت‌کننده» عمل کردند؛ نه لزوماً به این معنا که اعتراض را ایجاد کردند، بلکه به این معنا که آن را در سطح جهانی قابل مشاهده و قابل تبدیل به یک مسئله‌ی ملی کردند.

بخش ۶- سازوکار بروز، گسترش و تداوم

ملی شدن دی‌ماه ۱۴۰۴، از طریق سازوکارهای مشخصی رخ داد:

۱. **اشتراک تجربه‌ی بحران اقتصادی:** هر گروه اجتماعی، به‌نوعی با تورم، بیکاری، یا کاهش قدرت خرید مواجه بود. این اشتراک تجربه، «هم‌افزایی ملی» را ایجاد کرد.
۲. **شبکه‌های اجتماعی:** پیام‌ها، ویدئوها، شعارها و روایت‌ها به سرعت در سراسر کشور منتشر شدند.
۳. **حافظه‌ی جمعی اعتراضات ۱۴۰۱:** تجربه‌ی ۱۴۰۱، ظرفیت اجتماعی برای اعتراض را افزایش داد و به مردم آموخت که چگونه می‌توانند بدون سازمان رسمی، به‌سرعت هم‌افزایی کنند.

۴. گسترش نمادها و زبان مشترک: نمادها و شعارها، به سرعت از یک شهر به شهرهای دیگر منتقل شدند و یک زبان ملی شکل گرفت.

۵. ناتوانی نهادهای رسمی در پاسخ‌دهی: وقتی نهادهای حکمرانی نتوانند به صورت هم‌زمان به مطالبات اقتصادی پاسخ دهند، اعتراض به یک «پدیده ملی» تبدیل می‌شود.

بخش ۷- پیامدها و دلالت‌ها برای جامعه و حکمرانی

ملی شدن دی ماه ۱۴۰۴، پیامدهای مهمی دارد:

الف) بحران مشروعیت در سطح ملی

اگر اعتراض ملی شود، معنایش این است که بحران، دیگر محدود به یک گروه یا منطقه نیست؛ بلکه در سطح کل کشور، مشروعیت حکمرانی زیر سؤال رفته است. این وضعیت، خطر «بازتولید بحران» را افزایش می‌دهد.

ب) دشواری کنترل و مهار

ملی شدن اعتراض، به معنای دشوار شدن کنترل آن است. اعتراض دیگر به یک کانون محدود نیست و به صورت شبکه‌ای و پراکنده، در سراسر کشور تداوم می‌یابد.

ج) تغییر ماهیت سیاست

وقتی اعتراض ملی می‌شود، سیاست نیز از یک رقابت بین نخبگان به یک «مسئله ملی» تبدیل می‌شود. در این شرایط، هر تصمیم نظامی، باید در چارچوب ملی‌سازی اعتماد و بازسازی قرارداد اجتماعی تحلیل شود.

د) بازتاب بین‌المللی و حساسیت بیشتر

ملی شدن اعتراض، به معنای افزایش حساسیت بین‌المللی است. این موضوع، هم برای نظام و هم برای جامعه، یک فشار مضاعف ایجاد می‌کند؛ زیرا روایت‌ها در سطح جهانی شکل می‌گیرند و می‌توانند بر سیاست داخلی اثر بگذارند.

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ «ملی» شد چون بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران در یک نقطه‌ی مشترک هم‌افزا شدند. این هم‌افزایی، در بستر شبکه‌های اجتماعی و حافظه‌ی جمعی اعتراضات ۱۴۰۱، به یک زبان مشترک و نمادهای ملی تبدیل شد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که اعتراض در ایران، دیگر یک پدیده‌ی محلی یا گروهی نیست؛ بلکه یک روند ملی است که می‌تواند ساختار قرارداد اجتماعی و مشروعیت حکمرانی را به‌صورت بنیادی به چالش بکشد. این ملی شدن، سناریوهای آینده را به سمت «بازسازی قرارداد اجتماعی»، «تشدید بحران مشروعیت»، یا «تداوم اعتراض به‌صورت شبکه‌ای» سوق می‌دهد.

جمع‌بندی فصل اول

دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید در چارچوب «سیر اعتراضات معاصر» ایران فهمید؛ سیر و رشدی که هر موج جدید، شکل، جنس و عمق متفاوتی دارد. اعتراضات ۷۸، ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ هر یک نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران ثبت شده‌اند، اما دی‌ماه ۱۴۰۴، در عین داشتن شباهت‌های بنیادین، تفاوت ساختاری و تاریخی دارد: محصول «هم‌زمانی چند بحران» است و نه تنها واکنش به یک بحران واحد.

این اعتراض، از یک موج مقطعی فراتر رفت و به نشانه‌ای از گسست تدریجی در رابطه دولت-ملت تبدیل شد. گستره سراسری، ترکیب مطالبات اقتصادی-هویتی-سیاسی، ساختار شبکه‌ای بدون رهبری متمرکز، و ملی شدن همزمان، دی‌ماه ۱۴۰۴ را از اعتراضات پیشین متمایز می‌کند. نارضایتی اقتصادی ماشه را کشید، اما فروپاشی اعتماد سیاسی و تغییر نسلی گلوله را شلیک کرد.

دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که چرخه‌های اعتراضی دیگر با الگوهای مهار سنتی قابل کنترل نیستند. اعتراض دیگر زبان یک طبقه یا یک منطقه نیست؛ زبان بدنه جامعه، از بازار و کارگر تا حاشیه‌نشین و نسل جدید، شده است. این رویداد، نه پایان یک دوره، بلکه آغاز یک انتخاب تاریخی است: یا بازسازی اعتماد و قرارداد اجتماعی از درون، یا تداوم بحران مشروعیت و گسست تدریجی.

فهم این رویداد بدون درک سیر تاریخی اعتراض در ایران ممکن نیست؛ سیر و رشدی که هر موج جدید، لایه‌ای تازه به منطق تحول قدرت و جامعه افزوده است. دی‌ماه ۱۴۰۴ نقطه‌ای است که این منطق به تقاطع رسیده و آینده را به چالش می‌کشد.

فصل دوم: آناتومی یک بحران: از ریشه‌های ساختاری تا جرقه نهایی

ساختار اقتصادی ایران

اقتصاد ایران، در طول دهه‌های اخیر، نه یک «اقتصاد بازار» به معنای کلاسیک، و نه یک «اقتصاد دولتی» به معنای کامل بوده است؛ بلکه ترکیبی است از اقتصاد نفتی-رانتی که با ساختارهای سیاسی و امنیتی پیوند خورده است. این ترکیب، یک ویژگی کلیدی دارد: تولید ثروت در ایران، کمتر از طریق کار و تولید و سرمایه‌گذاری مولد، و بیشتر از طریق دسترسی به رانت و منابع دولتی انجام می‌شود. این واقعیت، هم بنیان اقتصادی و هم بنیان سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار داده و یکی از عوامل اصلی بحران مشروعیت است.

اقتصاد سیاسی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان بدون بازگشت به تحولات ساختاری از دهه‌ی ۸۰ فهم کرد؛ دهه‌ای که در آن، منطق اقتصاد ایران به تدریج از «تولید و انباشت واقعی» به «توزیع رانت و یارانه» تغییر مسیر داد. این دگردیسی، نه یک انتخاب مقطعی، بلکه حاصل برهم‌نشینی فشارهای خارجی، ضعف‌های نهادی و راهبردهای کوتاه‌مدت حکمرانی بود که در مجموع، اقتصاد را از پیوند طبیعی خود با کار، بهره‌وری و نوآوری جدا کرد.

از منظر اقتصاددانان، دوگانه‌ی رانت/یارانه به معنای شکل‌گیری اقتصادی است که در آن، بازدهی فعالیت‌ها نه از مسیر تولید، بلکه از دسترسی به منابع کمیاب و تصمیم‌های سیاسی حاصل می‌شود. در چنین ساختاری، بازارها سیگنال‌های واقعی را از دست می‌دهند، سرمایه به جای حرکت به سمت تولید مولد، در مسیرهای

کم‌ریسک و رانتی متمرکز می‌شود و طبقه متوسط، که ستون ثبات اجتماعی است، به تدریج فرسوده می‌شود. نتیجه، اقتصادی است با رشد شکننده، اشتغال بی‌کیفیت و تورم مزمن.

در تحلیل جامعه‌شناختی، این الگوی اقتصادی پیامدهای عمیق‌تری دارد. جامعه‌ای که در آن مسیر ارتقای اجتماعی از تلاش و مهارت جدا می‌شود، به تدریج دچار «انسداد افق آینده» می‌گردد. احساس نابرابری دیگر صرفاً به تفاوت درآمد محدود نیست، بلکه به تجربه‌ی بی‌عدالتی ساختاری تبدیل می‌شود؛ تجربه‌ای که در آن، فرد نه تنها فقیرتر می‌شود، بلکه احساس می‌کند قواعد بازی از پیش به ضرر او نوشته شده است. این ادراک، بستر روانی اعتراض را فراهم می‌کند.

از نگاه حکمرانی، چرخش به سمت توزیع منابع بر اساس قدرت سیاسی، اگرچه در کوتاه‌مدت می‌تواند نارضایتی را مدیریت کند، اما در بلندمدت به تضعیف ظرفیت دولت منجر می‌شود. دولت به جای تنظیم‌گر توسعه، به توزیع‌کننده‌ی امتیاز بدل می‌شود و مشروعیت خود را نه از کارآمدی، بلکه از توان مداخله‌ی حمایتی می‌گیرد. با فرسایش منابع، این مدل به بن‌بست می‌رسد و شکاف میان وعده‌ها و واقعیت‌ها آشکار می‌شود.

در سطح سیاسی، اقتصاد رانتی، مناسبات قدرت را نیز دگرگون می‌کند. سیاست به جای رقابت بر سر برنامه‌های توسعه، به رقابت برای دسترسی به منابع محدود تبدیل می‌شود. این وضعیت، مشارکت سیاسی را تهی از معنا می‌کند و شهروندان را به تماشاگرانی ناراضی بدل می‌سازد. اعتراض در این‌جا، نه یک کنش ایدئولوژیک، بلکه واکنشی به حذف‌شدگی از چرخه‌ی تصمیم‌سازی و توزیع است.

از منظر امنیتی، تداوم چنین ساختاری به انباشت «ناامنی اجتماعی پنهان» می‌انجامد. نابرابری و فقدان امید، الزاماً بلافاصله به بحران امنیتی تبدیل نمی‌شوند، اما ظرفیت بالقوه‌ی ناآرامی را در خود ذخیره می‌کنند. در این شرایط، هر شوک اقتصادی یا تصمیم پرهزینه می‌تواند این انرژی نهفته را آزاد کند. تهدید اصلی، نه در سازمان‌یافتگی اعتراض، بلکه در گستردگی اجتماعی آن است.

در جمع‌بندی، اقتصاد سیاسی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ ریشه در مسیری دارد که طی آن، اقتصاد از تولید فاصله گرفت و به توزیع رانته نزدیک شد. این مسیر، هم نابرابری را تعمیق کرد و هم امید به ارتقای اجتماعی را فرسود. اعتراض، در این معنا، نه انحراف از نظم، بلکه واکنشی ساختاری به نظامی است که دیگر قادر به بازتولید حداقل‌های عدالت، معنا و آینده نیست.

۱. رانت، نفت، یارانه و تورم

۱-۱. رانت: ستون فقرات اقتصاد سیاسی ایران رانت در اقتصاد ایران، به معنای «دسترسی غیررقابتی به منابع، قراردادهای مجوزها، و ارز دولتی» است. در این سیستم، ثروت نه از طریق تولید ارزش افزوده، بلکه از طریق دسترسی به قدرت تولید می‌شود. رانت، دو پیامد ساختاری دارد: شکل‌گیری طبقه‌ای از «رانت‌خواران» که منافعشان با ثبات ساختار سیاسی گره خورده است؛ و کاهش انگیزه برای تولید و نوآوری، زیرا سود بیشتر در مسیر رانت است تا مسیر تولید.

در چنین ساختاری، هنگامی که یک طبقه اجتماعی احساس می‌کند «پوشش و هویت» او نیز در معرض کنترل و تحقیر است، اعتراض از سطح اقتصادی به سطح هویتی منتقل می‌شود. مهر ۱۴۰۱ نمونه‌ی بارز این انتقال بود: اعتراض به «حجاب»

نه فقط یک اعتراض فرهنگی، بلکه واکنشی به «احساس تحقیر و کنترل» بود که ریشه در ساختار رانتی و نابرابر اقتصادی دارد.

۲-۱. نفت: درآمدی که توسعه را تعطیل کرد

نفت در ایران، به جای اینکه به عنوان یک سرمایه ملی برای توسعه اقتصادی و صنعتی استفاده شود، به عنوان منبعی برای تأمین بودجه جاری، توزیع یارانه، و خرید آرامش اجتماعی عمل کرده است. این مسئله، دو پیامد کلیدی دارد: وابستگی دولت به نفت که آن را در برابر نوسانات جهانی و تحریم‌ها آسیب‌پذیر می‌کند؛ و کاهش کارایی ساختار تولید، زیرا انگیزه‌ی توسعه صنعتی و افزایش بهره‌وری کاهش می‌یابد.

نفت، در ایران به یک «پول سیاست» تبدیل شده است؛ پولی که از طریق آن، دولت تلاش کرده است «اجتماع را مدیریت کند» اما در عین حال، جامعه را از مسیر تولید و توسعه واقعی دور کرده است. وقتی دولت نتواند توسعه را هدایت کند، «زنان» به عنوان نماد آینده و تمدن، وارد میدان می‌شوند. مهر ۱۴۰۱ نشان داد که جامعه دیگر به «پول نفت» و بسته‌های حمایتی اعتماد ندارد؛ زیرا مسئله فقط رفاه نیست، مسئله «کرامت» و «آزادی» است.

۳-۱. یارانه: سیاستی که به جای کمک، اقتصاد را بیمار کرد

یارانه در ایران به عنوان یک ابزار سیاست اجتماعی و اقتصادی، همواره به عنوان «کمک به فقرا» معرفی شده است؛ اما در عمل، تبدیل به یک سیاست عمومی نادرست و غیرهدفمند شده است. دو مشکل اصلی در نظام یارانه وجود دارد: غیرهدفمند بودن (بخش زیادی از منابع به طبقات متوسط و حتی ثروتمند می‌رسد) و افزایش تقاضا و تورم (یارانه‌ها فشار بودجه‌ای دولت را افزایش می‌دهند و تقاضا را در برابر عرضه محدود تشدید می‌کنند).

در نتیجه، یارانه به جای اینکه «سیاستی برای کاهش فقر» باشد، به یک پاشنه آشیل اقتصادی تبدیل می‌شود که دولت را مجبور می‌کند برای حفظ ثبات اجتماعی، هر بار هزینه‌های بیشتری پرداخت کند. یارانه، مردم را به «مصرف‌کننده‌ی دائمی کمک» تبدیل می‌کند. این وضعیت، اعتماد عمومی را می‌کشد و افراد را به‌سوی احساس «ذلت» می‌برد. مهر ۱۴۰۱، نخستین موجی بود که نشان داد مردم دیگر حاضر نیستند در ازای بقای نظام، «کرامت خود» را قربانی کنند.

۴-۱. تورم: نتیجه طبیعی ساختار رانتی و نفتی

تورم در ایران، نه یک پدیده موقتی، بلکه یک «ویژگی ساختاری» است. تورم، حاصل چند عامل کلیدی است: کاهش تولید داخلی و وابستگی به واردات، پول‌پاشی و کسری بودجه، سیاست‌های ناپایدار ارزی و تخصیص ارز ترجیحی، افزایش تقاضای عمومی در برابر عرضه محدود.

تورم، به‌خصوص برای طبقات متوسط و پایین، به معنای کاهش قدرت خرید و افزایش «احساس نابرابری» است. در یک جامعه‌ای که اعتماد به دولت کم است، تورم به‌سرعت به «نشانه بی‌کفایتی نظام» تبدیل می‌شود. مهر ۱۴۰۱ نشان داد که بحران مشروعیت، دیگر فقط از نارضایتی اقتصادی نمی‌آید؛ بلکه از «بی‌اعتمادی به نظام اخلاقی و فرهنگی» نیز سرچشمه است. وقتی مردم احساس می‌کنند که نظام، نه تنها در اقتصاد، بلکه در «حقوق زنان» نیز پاسخگو نیست، اعتماد عمومی به‌سرعت فرو می‌ریزد.

۵-۱. ساختار اقتصادی و بحران مشروعیت: پیوند ناگسستنی

همان طوری که گفته شد اقتصاد ایران، با رانت، نفت، یارانه و تورم، به یک اقتصاد «سیاست‌زده» تبدیل شده است. در چنین اقتصادی، مردم فقط از «گرانی» شکایت

نمی‌کنند؛ بلکه از نحوه اداره کشور، نحوه توزیع منابع، و نحوه تصمیم‌گیری شکایت می‌کنند. این شکایت‌ها در نهایت به بحران مشروعیت منجر می‌شوند: وقتی مردم می‌بینند که ثروت در مسیر رانت و قدرت تولید می‌شود، اعتماد به عدالت و شایسته‌سالاری از بین می‌رود؛ وقتی نفت صرفاً برای حفظ نظام سیاسی هزینه می‌شود و توسعه واقعی رخ نمی‌دهد، اعتماد به آینده کم می‌شود؛ وقتی یارانه‌ها و سیاست‌های اقتصادی، تنها بحران را تشدید می‌کند، امید به اصلاح از بین می‌رود؛ وقتی تورم، زندگی روزمره را به یک جنگ تبدیل می‌کند، اعتراض به یک انتخاب تبدیل می‌شود.

بنابراین از منظر حکمرانی، کاهش مستمر اعتماد عمومی به نهادهای تصمیم‌گیری و اجرا، یکی از عمیق‌ترین لایه‌های بحران دی‌ماه ۱۴۰۴ است. اعتماد، زیرساخت نامرئی حکمرانی پایدار است؛ هنگامی که این زیرساخت فرسوده می‌شود، حتی تصمیم‌های درست نیز با بدبینی و مقاومت اجتماعی مواجه می‌گردند. انباشت تجربه‌های ناکامی، وعده‌های محقق نشده و فقدان شفافیت، اعتماد را از یک سرمایه‌ی جمعی به یک خاطره‌ی تاریخی بدل کرده است.

۲. سیاست‌های کلان اقتصادی و «سیاست‌زدایی» از اقتصاد

در ایران، سیاست اقتصادی همیشه «وجود داشته»، اما در بسیاری از دوره‌ها به شکل سیاست‌زدایی اجرا شده است؛ یعنی تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی نه در چارچوب یک برنامه‌ی منسجم و شفاف، بلکه در چارچوب منافع سیاسی، امنیتی و شبکه‌های قدرت صورت گرفته است. این وضعیت، اقتصاد را به یک «عرصه‌ی بی‌قانون» تبدیل کرده که در آن، نه بازار واقعی، نه دولت پاسخ‌گو، و نه نهادهای نظارتی قدرتمند حضور دارند.

سیاست‌زدایی در اینجا به معنای «حذف سیاست از اقتصاد» نیست، بلکه به معنای حذف پاسخ‌گویی سیاسی از اقتصاد است. در نظام‌های دموکراتیک، سیاست اقتصادی به‌صورت علنی، با برنامه، با بودجه، با شفافیت و با پاسخ‌گویی اجرا می‌شود. اما در ایران، سیاست اقتصادی یا در قالب تصمیم‌های پنهان و پشت درهای بسته اتخاذ می‌شود، یا در قالب دستورهای مقطعی و غیرمنسجم صادر می‌شود، یا در قالب سیاست‌های امنیتی و برای حفظ ثبات اجرا می‌شود، نه برای رشد اقتصادی.

به همین دلیل، سیاست اقتصادی در ایران به یک «بزار مدیریت بحران» تبدیل شده، نه یک «بزار توسعه». سیاست‌های کلان اقتصادی ایران در دهه‌های اخیر، بیشتر به‌صورت پاسخ‌های کوتاه‌مدت به بحران‌ها شکل گرفته‌اند. این پاسخ‌ها، معمولاً دارای سه ویژگی هستند: مقابله با بحران از طریق تزریق پول، افزایش یارانه‌ها و حمایت‌های مقطعی، تغییرات ارزی و قیمت‌گذاری دستوری. این سیاست‌ها، هر بار برای «خنثی‌سازی» یک بحران اجرا می‌شوند، اما در نهایت خود به عامل بحران بعدی تبدیل می‌شوند.

در ایران، تصمیم‌های کلان اقتصادی غالباً تحت تأثیر «شبکه‌های قدرت» است؛ شبکه‌هایی که از طریق رانت، قراردادهای دولتی، و دسترسی به منابع، منافع خود را تأمین می‌کنند. این وضعیت دو پیامد دارد: اول، سیاست‌های اقتصادی به‌جای اینکه به‌سود کل جامعه باشد، به‌نفع شبکه‌های خاص تنظیم می‌شود؛ دوم، هر اصلاح واقعی اقتصادی، با مقاومت شدید این شبکه‌ها مواجه می‌شود، چون اصلاح به معنای از دست دادن منافع است.

وقتی سیاست اقتصادی در شفافیت و پاسخ‌گویی نیست، دو اتفاق رخ می‌دهد: مردم نمی‌دانند چرا قیمت‌ها بالا می‌رود، چرا ارز نوسان دارد، چرا یارانه‌ها هدفمند

نمی‌شوند؛ دولت نمی‌تواند پاسخ منطقی به مردم بدهد، چون سیاست‌ها بر اساس منافع شبکه‌ها تنظیم می‌شود، نه بر اساس منطق توسعه. در نتیجه، «اقتصاد» از یک حوزه تخصصی به یک مسئله‌ی اخلاقی و سیاسی تبدیل می‌شود. مردم احساس می‌کنند که نه فقط اقتصاد بد اداره می‌شود، بلکه عمداً اداره می‌شود تا منافع خاصی حفظ شود. این احساس، دقیقاً همان «جرم سیاسی» است که بحران مشروعیت را عمیق‌تر می‌کند.

وقتی سیاست‌ها شفاف نیستند، بازار رسمی نمی‌تواند به‌درستی عمل کند و اقتصاد به سمت اقتصاد سایه و فعالیت‌های غیررسمی می‌رود. اقتصاد سایه، به‌صورت پنهان رشد می‌کند: قاچاق کالا و ارز، معاملات غیررسمی و خارج از سیستم بانکی، فعالیت‌های اقتصادی بدون مالیات، رشد بازارهای غیررسمی و شبکه‌های رانت. اقتصاد سایه، به‌نوبه خود، ساختار اقتصاد را از داخل تضعیف می‌کند و موجب می‌شود دولت برای کنترل، به ابزارهای امنیتی متوسل شود. این چرخه، همان چرخه‌ای است که دی‌ماه ۱۴۰۴ را ممکن کرده است.

بنابراین سیاست‌های کلان اقتصادی ایران، نه تنها ناکارآمد بوده‌اند، بلکه به دلیل سیاست‌زدایی، تبدیل به یک منبع نارضایتی شده‌اند. سیاست‌زدایی به معنای حذف شفافیت، پاسخ‌گویی و عقلانیت از تصمیم‌گیری اقتصادی است. این وضعیت، اقتصاد را به یک حوزه‌ی غیرقابل اعتماد تبدیل کرده و زمینه‌ی بحران مشروعیت را فراهم کرده است. دی‌ماه ۱۴۰۴ نه فقط یک اعتراض اقتصادی است، بلکه اعتراض به ناتوانی نظام در مدیریت اقتصاد و عدم پاسخ‌گویی است؛ اعتراض به «اقتصاد بی‌سیاست» و «سیاست بی‌اقتصاد»

۳. اقتصاد فقر قابل پیش‌بینی و خشم انباشته

اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر، نه فقط با فقر مواجه بوده، بلکه با فقر قابل‌پیش‌بینی مواجه بوده است؛ فقری که به‌صورت نظام‌مند و تکرارشونده، هر سال تکرار می‌شود و برای مردم تبدیل به یک «پیش‌بینی تلخ» می‌شود. این نوع فقر، از فقر ناگهانی و شوک‌زا متفاوت است؛ زیرا مردم می‌دانند که فردا هم سخت‌تر خواهد شد. همین پیش‌بینی، خشم را انباشته می‌کند و تبدیل به یک بمب اجتماعی می‌شود.

فقر قابل‌پیش‌بینی به این معناست که مردم می‌دانند قدرت خریدشان هر سال کاهش می‌یابد، تورم و گرانی بخشی از زندگی عادی است، افزایش دستمزد هرگز با افزایش قیمت‌ها هماهنگ نیست، و سیاست‌های اقتصادی بیشتر به‌صورت «درمان موقت» اجرا می‌شود تا «اصلاح ساختاری». این پیش‌بینی تلخ، مردم را به دو حالت می‌رساند: یا به ناامیدی می‌رسند، یا به خشم. در دی‌ماه ۱۴۰۴، بخش بزرگی از جامعه به خشم رسید؛ چرا که دیگر نمی‌توانستند فقر را «تحمّل» کنند.

خشم انباشته، خشم یک فرد نیست؛ خشم جمعی است. این خشم، ناشی از حس تبعیض (ثروت و فرصت‌ها به شکل نابرابر توزیع می‌شود)، حس تحقیر (فقر، نه فقط اقتصادی، بلکه اجتماعی و روانی است)، حس بی‌عدالتی (رانت‌خواران بدون هزینه زندگی می‌کنند)، و حس بی‌پاسخ‌گویی (وقتی مردم سوال می‌کنند «چرا؟» و پاسخی دریافت نمی‌کنند) است. در این حالت، اعتراض دیگر یک واکنش به یک سیاست خاص نیست؛ بلکه واکنش به یک نظام است.

در هر جامعه‌ای، یک «قرارداد اجتماعی» ناگفته وجود دارد: مردم به دولت اعتماد می‌کنند تا امنیت، رفاه و عدالت را فراهم کند؛ دولت نیز در مقابل، از مردم انتظار دارد که نظم را رعایت کنند و مشروعیت خود را حفظ کند. وقتی فقر قابل‌پیش‌بینی

و خشم انباشته به وجود می‌آید، این قرارداد اجتماعی به تدریج فرو می‌ریزد. مردم دیگر باور ندارند که دولت می‌تواند یا می‌خواهد زندگی آن‌ها را بهتر کند. در نتیجه، رفتار مردم از «پذیرش» به «مقاومت» تغییر می‌کند. دی‌ماه ۱۴۰۴، نقطه‌ای است که این قرارداد، به صورت آشکار شکسته شد: مردم دیگر نمی‌پذیرند که فقر، یک «سرنوشت» باشد.

خشم انباشته، برای انفجار فقط یک جرقه لازم دارد. این جرقه می‌تواند یک تصمیم اقتصادی، یک حادثه کوچک، یا یک خبر باشد. اما آنچه باعث انفجار می‌شود، نه جرقه، بلکه انباشت خشم است. در دی‌ماه ۱۴۰۴، مردم از مدت‌ها قبل، بارها و بارها فشار را تحمل کرده بودند؛ فشارهایی که از تورم، بیکاری، کاهش ارزش پول، و افزایش هزینه‌های زندگی ناشی می‌شد. به همین دلیل، وقتی جرقه‌ای رخ داد، اعتراض‌ها نه فقط سریع، بلکه گسترده و عمیق شد.

خشم انباشته، اگر به درستی مدیریت نشود، می‌تواند به یک بحران امنیتی تبدیل شود. زیرا وقتی مردم احساس کنند که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند، ریسک‌پذیری افزایش می‌یابد و رفتارهای تهاجمی‌تر می‌شود. در این شرایط، اعتراض اقتصادی می‌تواند به تخریب اموال عمومی، حمله به نمادهای قدرت، تشدید خشونت و درگیری، و حتی وارد شدن به حوزه‌های سیاسی و امنیتی منتهی شود.

مهر ۱۴۰۱ همان جرقه‌ای بود که نشان داد خشم فقط اقتصادی نیست؛ بلکه «هویتی» است. اعتراض به حجاب، در واقع اعتراض به این بود که مردم دیگر نمی‌پذیرند «پوشش زن» میدان کنترل و سیاست‌گذاری باشد. در دی‌ماه ۱۴۰۴، یکی از ویژگی‌های نگران‌کننده این بود که خشم انباشته، به سرعت به یک «بحران

امنیتی» تبدیل شد، زیرا مردم دیگر صرفاً خواستار تغییر اقتصادی نبودند؛ بلکه خواستار تغییر ساختار قدرت بودند.

بنابراین اقتصاد «فقر قابل پیش‌بینی» و خشم انباشته، همان موتور اصلی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ است. این فقر، نه یک شوک گذرا، بلکه یک روند طولانی و تکرارشونده بوده است. و خشم انباشته، نه یک احساس لحظه‌ای، بلکه یک انرژی جمعی است که تنها به یک جرقه نیاز داشت تا به انفجار تبدیل شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان تنها به «یک تصمیم اقتصادی» یا «یک سیاست خاص» تقلیل داد؛ دی‌ماه، نتیجه‌ی یک دهه سیاست‌زدایی، رانت، تورم، و بی‌اعتمادی است که خشم را در جامعه انباشته کرده و آن را به نقطه انفجار رسانده است.

۴. «قانون دوگانه‌ی رانت-یارانه» به‌عنوان چارچوب تحلیل

در تحلیل اقتصاد سیاسی ایران، یک الگوی کلیدی وجود دارد که تقریباً تمام بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را توضیح می‌دهد: قانون دوگانه‌ی رانت-یارانه. این قانون، نه یک قانون حقوقی، بلکه یک قانون تحلیل ساختاری است؛ قانونی که نشان می‌دهد چگونه دو سازوکار متضاد، هم‌زمان، اقتصاد را به هم می‌ریزند و مشروعیت را فرسایش می‌دهند.

رانت و یارانه، در نگاه سطحی، دو پدیده‌ی متفاوت به‌نظر می‌رسند: رانت تخصیص منابع به افراد یا گروه‌های خاص، بدون رقابت و شفافیت؛ یارانه تخصیص منابع به عموم مردم، با هدف کاهش هزینه زندگی. اما در ساختار اقتصاد ایران، این دو پدیده دو سر یک طیف هستند؛ زیرا هر دو تخصیص منابع را از مسیر بازار خارج می‌کنند، نابرابری و بی‌عدالتی را تشدید می‌کنند، فشار بودجه‌ای دولت را افزایش می‌دهند، و اعتماد عمومی را کاهش می‌دهند.

رانت، زمانی شکل می‌گیرد که دسترسی به منابع، صرفاً از طریق قدرت سیاسی ممکن شود. در ایران، رانت در قالب‌های مختلف ظاهر می‌شود: تخصیص پروژه‌های دولتی به گروه‌های خاص، تخصیص ارز ارزان به واردکنندگان خاص، توزیع امتیازات اقتصادی و مجوزها به افراد نزدیک به قدرت، دسترسی به بازارهای انحصاری و قراردادهای دولتی. رانت، علاوه بر اینکه نابرابری را افزایش می‌دهد، یک پیام سیاسی دارد: «قدرت، ثروت است» و «ثروت، قدرت است». این پیام، اعتماد اجتماعی را از بین می‌برد و باعث می‌شود که مردم دولت‌ها را نه به‌عنوان نماینده خود، بلکه به‌عنوان یک دستگاه توزیع رانت ببینند.

یارانه، در ایران، به‌عنوان ابزار مدیریت اجتماعی و کنترل نارضایتی استفاده شده است. دولت‌ها، به‌خصوص در دوره‌های بحران، از یارانه برای آرام کردن جامعه استفاده کرده‌اند. اما یارانه در ایران دو مشکل ساختاری دارد: غیرهدفمند بودن (بخش زیادی از آن به طبقات متوسط و بالاتر می‌رسد) و ایجاد وابستگی (مردم به یارانه عادت می‌کنند و آن را بخشی از «حقوق» خود می‌دانند). یارانه‌ها، به‌ویژه اگر نقدی باشند، تقاضا را افزایش می‌دهند و در اقتصاد محدود، تورم را تشدید می‌کنند.

قانون دوگانه‌ی رانت-یارانه، نشان می‌دهد که رانت و یارانه، هم‌زمان، دو فشار متضاد بر اقتصاد وارد می‌کنند: رانت باعث تمرکز ثروت و قدرت می‌شود و طبقه‌ای از نخبگان اقتصادی را تقویت می‌کند؛ یارانه باعث گسترش مصرف و وابستگی عمومی می‌شود و جامعه را به یک «مخاطب دائمی کمک» تبدیل می‌کند. این دو فشار، اقتصاد را به سمت یک وضعیت غیرقابل تحمل می‌برند: از یک سو، نخبگان رانت‌خوار ثروتمندتر می‌شوند، و از سوی دیگر، مردم عادی فقیرتر و ناامیدتر می‌شوند. نتیجه، یک شکاف اجتماعی عمیق است که در دی‌ماه ۱۴۰۴ به‌صورت خشم جمعی ظاهر شد.

قانون دوگانه‌ی رانت-یارانه، رابطه مستقیم با بحران مشروعیت دارد: دولت، منابع را نه بر اساس عدالت، بلکه بر اساس حفظ شبکه‌های قدرت توزیع می‌کند؛ مردم، یارانه را به‌عنوان یک «پاداش» می‌بینند، نه یک حق؛ و رانت، به‌عنوان نماد فساد، اعتماد عمومی را از بین می‌برد. در نتیجه، مردم دیگر به دولت به‌عنوان یک نهاد خدمت‌رسان نگاه نمی‌کنند؛ بلکه آن را به‌عنوان یک دستگاه نابرابر و غیرشفاف می‌بینند.

دی‌ماه ۱۴۰۴، در واقع، واکنش جامعه به «قانون دوگانه» بود. وقتی مردم دیدند که رانت‌خواران همچنان ثروتمند می‌شوند، یارانه‌ها ناکارآمد و غیرهدفمند هستند، تورم زندگی را می‌سوزاند، و دولت، پاسخ‌گو نیست، به این نتیجه رسیدند که بحران، نه یک مشکل اقتصادی، بلکه یک «مشکل ساختاری» است. در این نقطه، اعتراض‌ها دیگر فقط خواستار تغییر قیمت‌ها نبودند؛ بلکه خواستار تغییر یک نظام توزیع بودند.

بنابراین قانون دوگانه‌ی رانت-یارانه، یک چارچوب تحلیلی است که می‌تواند تمام ابعاد دی‌ماه ۱۴۰۴ را توضیح دهد. این قانون نشان می‌دهد که اقتصاد ایران به‌صورت ساختاری نابرابر است، سیاست‌های اقتصادی، نه برای توسعه، بلکه برای مدیریت بحران اجرا می‌شوند، و این وضعیت، مشروعیت نظام را به‌طور سیستماتیک تضعیف کرده است. دی‌ماه ۱۴۰۴ نه یک «اتفاق» بلکه یک «نتیجه طبیعی» از یک ساختار اقتصادی-سیاسی معیوب است.

۵. بحران مشروعیت: دولت، نهادها، و اعتماد عمومی

بحران مشروعیت، زمانی رخ می‌دهد که مردم دیگر اعتقاد ندارند که نظام یا نهادهای آن، نماینده‌ی منافع آنان هستند یا توان مدیریت جامعه را دارند. کاهش مستمر اعتماد عمومی به نهادهای تصمیم‌گیری و اجرا، یکی از عمیق‌ترین لایه‌های بحران دی‌ماه ۱۴۰۴ است. اعتماد، زیرساخت نامرئی حکمرانی پایدار است؛ هنگامی که این

زیرساخت فرسوده می‌شود، حتی تصمیم‌های درست نیز با بدبینی و مقاومت اجتماعی مواجه می‌گردند. انباشت تجربه‌های ناکامی، وعده‌های محقق نشده و فقدان شفافیت، اعتماد را از یک سرمایه‌ی جمعی به یک خاطره‌ی تاریخی بدل کرده است.

در تحلیل جامعه‌شناختی، رفتارهای قهری و غلبه‌ی پاسخ‌های امنیتی بر منطق گفت‌وگو، به فرسایش «پیمان اجتماعی» انجامیده است. جامعه‌ای که در آن، شهروند احساس می‌کند در لحظه‌ی بحران تنهاست، به تدریج دچار حس «بی‌پناهی نهادی» می‌شود. این احساس، پیش‌درآمد خشم است؛ خشمی که نه الزاماً ایدئولوژیک، بلکه واکنشی به انکار دیده‌شدن و شنیده‌شدن است.

از نگاه امنیتی، کاهش سرمایه اجتماعی به معنای کاهش قدرت پیش‌بینی و مدیریت بحران است. هنگامی که اعتماد تضعیف می‌شود، کانال‌های غیررسمی هشداردهنده نیز از کار می‌افتند و شکاف میان دولت و جامعه عمیق‌تر می‌گردد. در چنین شرایطی، ناآرامی‌ها ناگهانی‌تر، گسترده‌تر و پرهزینه‌تر می‌شوند.

در ایران، بحران مشروعیت، در دهه‌های اخیر به صورت تدریجی و گام‌به‌گام شکل گرفته است، اما دی‌ماه ۱۴۰۴ نقطه‌ای است که این بحران به سطح عمومی و عیان رسیده است.

۱-۵. تغییر نقش دولت: از «مدیریت» به «کنترل»

در بسیاری از نظام‌های سیاسی، دولت وظیفه دارد تا جامعه را مدیریت کند؛ یعنی تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، و پاسخ‌گویی به مردم. اما در ایران، به‌ویژه در سال‌های اخیر، دولت بیشتر به «کنترل» تبدیل شده است. کنترل به معنای مهار اعتراضات، محدودسازی رسانه‌ها، استفاده از ابزارهای امنیتی، و تمرکز قدرت در نهادهای

غیرپاسخ‌گو. این تغییر، پیامد دوگانه‌ای دارد: از یک سو، دولت ممکن است در کوتاه‌مدت توان کنترل را افزایش دهد؛ از سوی دیگر، کنترل باعث می‌شود که دولت از نیازهای واقعی مردم دور شود و در نتیجه مشروعیت خود را از دست بدهد.

در دی‌ماه ۱۴۰۴، مردم این پیام را دریافتند که دولت، دیگر به‌عنوان یک «مدیر» دیده نمی‌شود، بلکه به‌عنوان یک «قدرت کنترل‌کننده» دیده می‌شود. این تغییر تصویر، بحران مشروعیت را تشدید کرد.

۲-۵. نهادها: از «نهادهای اجتماعی» به «نهادهای قدرت»

بحران مشروعیت، فقط به دولت محدود نمی‌شود؛ بلکه نهادهای مختلف نظام نیز در این بحران سهیم‌اند. نهادهای اقتصادی در تامین رفاه ناکام بوده‌اند؛ نهادهای قضایی و حقوقی، به‌عنوان «ابزار قدرت» دیده شده‌اند نه «محافظ حقوق»؛ نهادهای فرهنگی و آموزشی، در انتقال ارزش‌ها و امید به نسل جدید، ناکارآمد بوده‌اند؛ نهادهای امنیتی، به‌جای حفظ امنیت مردم، بیشتر در نقش کنترل‌کننده و برخوردگر ظاهر شده‌اند. این مجموعه، باعث شده است که مردم کل سیستم نهادهای نظام را زیر سؤال ببرند؛ نه فقط دولت.

۳-۵. اعتماد عمومی: «اعتماد» به‌عنوان سرمایه‌ی سیاسی

اعتماد عمومی، مهم‌ترین سرمایه‌ی سیاسی هر نظام است. این اعتماد، زمانی شکل می‌گیرد که مردم احساس کنند دولت برایشان کار می‌کند، تصمیم‌ها شفاف و قابل‌فهم است، حقوقشان محترم شمرده می‌شود، و صدایشان شنیده می‌شود. اما در ایران، اعتماد عمومی به‌طور مستمر فرسوده شده است: وعده‌ها عملی نشده‌اند، سیاست‌ها نامنظم و ناپایدار بوده‌اند، فساد و رانت، اعتماد را کاهش داده‌اند، رسانه‌ها

و فضای عمومی، دچار بی‌اعتمادی شده‌اند، نهادهای نظارتی، کارآمدی خود را از دست داده‌اند.

در این وضعیت، مردم دیگر به دولت «به‌عنوان یک نهاد مشروع» نگاه نمی‌کنند، بلکه آن را به‌عنوان یک «قدرت» می‌بینند که باید از آن دوری کرد یا علیه آن مقاومت کرد.

۴-۵. بحران مشروعیت و «فاصله میان نظام و جامعه»

بحران مشروعیت، در نهایت به یک «فاصله» تبدیل می‌شود؛ فاصله‌ای که هرچه بیشتر می‌شود، کنترل سخت‌تر می‌شود و مشروعیت کمتر می‌شود. این فاصله، در دی‌ماه ۱۴۰۴ به‌صورت آشکار دیده شد: مردم دیگر به نهادهای اعتماد نداشتند، به وعده‌ها باور نداشتند، احساس نمی‌کردند که صدایشان شنیده می‌شود، و مهم‌تر از همه، احساس نمی‌کردند که آینده‌ای برایشان وجود دارد. این فاصله، دی‌ماه را به یک بحران «اعتماد» تبدیل کرد؛ بحرانی که هرگونه راه‌حل صرفاً اقتصادی را ناکافی می‌کرد.

۵-۵. بحران مشروعیت و امنیت: تبدیل اعتراض به تهدید ساختاری

بحران مشروعیت، اگر ادامه یابد، به تهدید امنیتی تبدیل می‌شود. چون وقتی مردم به نظام اعتماد ندارند، همکاری اجتماعی کاهش می‌یابد، شهروندان از قوانین فاصله می‌گیرند، مشارکت سیاسی کاهش می‌یابد، و احتمال «خودسازمان‌دهی» و «اعتراض خودجوش» افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، نظام مجبور می‌شود از ابزارهای امنیتی بیشتر استفاده کند، اما استفاده بیشتر از ابزارهای امنیتی نیز خود مشروعیت را بیشتر تضعیف می‌کند. این چرخه‌ی معیوب، یکی از دلایل اصلی شدت و گستردگی دی‌ماه ۱۴۰۴ بود.

بنابراین بحران مشروعیت در ایران، نه یک بحران مقطعی، بلکه یک بحران تاریخی و ساختاری است. دی‌ماه ۱۴۰۴، نقطه‌ای است که این بحران به سطح عمومی و عیان رسید. دولت و نهادها، در کنار اقتصاد، مشروعیت خود را از دست داده‌اند و اعتماد عمومی به یک سرمایه‌ی رو به زوال تبدیل شده است. در این شرایط، اعتراض دیگر فقط یک اعتراض اقتصادی نیست؛ اعتراض به کل ساختار قدرت است. دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید به‌عنوان یک «بحران مشروعیت» فهم کرد؛ بحرانی که اگر مدیریت نشود، می‌تواند مسیر تاریخ ایران را تغییر دهد.

۶. تغییر ساختار جمعیتی و ظهور نسل جدید

از منظر جمعیت‌شناسی و جامعه‌شناسی، ایران با نسلی روبه‌روست که جوان، تحصیل‌کرده، شهری و متصل به جهان است. این نسل، در بستر شبکه‌های اجتماعی و تجربه‌های جهانی رشد کرده و الگوی انتظاراتش با نسل‌های پیشین تفاوت بنیادین دارد. او خواهان کرامت، فرصت و معناست، نه صرفاً بقا.

از دید یک سیاستمدار، مسئله‌ی اصلی این است که این نسل، دیگر با روایت‌های گذشته همذات‌پنداری نمی‌کند. روایت‌هایی که زمانی بسیج‌کننده بودند، امروز برای او اقناع‌کننده نیستند. حساسیت بالای این نسل نسبت به آینده، موجب می‌شود هر نشانه‌ای از انسداد، به‌سرعت به واکنش اجتماعی تبدیل شود.

در تحلیل امنیتی، این تغییر نسلی به معنای افزایش سرعت و سیالیت اعتراض است. نسل جدید، فاقد ترس‌های تاریخی نسل‌های قبل است و ابزارهای ارتباطی را به‌خوبی می‌شناسد. این ویژگی‌ها، اعتراض را از الگوی خطی و قابل کنترل خارج می‌کند.

۷. بحران سیاسی و ناکارآمدی سازوکارهای نمایندگی

از منظر حکمرانی و سیاست، محدودیت فضای سیاسی و تضعیف نهادهای واسطه، امکان تبدیل مطالبات اجتماعی به سیاست عمومی را کاهش داده است. هنگامی که سازوکارهای رسمی نمایندگی کارآمد نباشند، شکاف میان جامعه و دولت به‌طور ساختاری تعمیق می‌شود.

جامعه‌شناسان اعتراض تأکید می‌کنند که در چنین وضعیتی، خیابان به «جایگزین نهاد» تبدیل می‌شود. اعتراض نه از سر میل به بی‌نظمی، بلکه به‌عنوان تنها راه دیده‌شدن و شنیده‌شدن مطالبات انتخاب می‌گردد. این انتخاب، محصول انسداد سیاسی است، نه صرفاً هیجان جمعی.

از منظر امنیتی، فقدان کانال‌های رسمی تخلیه‌ی فشار اجتماعی، احتمال رادیکال‌شدن کنش‌ها را افزایش می‌دهد و هزینه‌ی مدیریت بحران را بالا می‌برد.

۸. بحران فرهنگی و معنایی

در سطح فرهنگی و معنایی، جامعه ایران با گسست از «معنای مشترک» مواجه است. روایت رسمی قدرت و تجربه‌ی زیسته‌ی مردم، به‌تدریج از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. این شکاف روایی، زمینه‌ساز بی‌اعتمادی و سوءتفاهم ساختاری شده است.

از دید جامعه‌شناس فرهنگی، نمادها و زبان اعتراض در دی‌ماه ۱۴۰۴، تلاشی برای بازتعریف هویت جمعی بود. هنگامی که روایت رسمی تضعیف می‌شود، فضا برای تولید روایت‌های بدیل باز می‌گردد؛ روایت‌هایی که می‌کوشند معنا، کرامت و آینده را از نو تعریف کنند.

در جمع‌بندی، بحران سرمایه اجتماعی، تغییر نسل، انسداد سیاسی و گسست معنایی، به‌صورت هم‌زمان عمل کرده و بستر اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ را شکل داده‌اند. این اعتراضات، نه حاصل یک عامل منفرد، بلکه نتیجه‌ی هم‌افزایی بحران‌هایی است که در لایه‌های عمیق جامعه انباشته شده و در لحظه‌ی مناسب، به سطح آمده‌اند.

۹. بحران امنیتی و سیاست‌های انتظامی

از منظر حکمرانی، مسئله‌ی امنیت در دی‌ماه ۱۴۰۴ صرفاً یک چالش انتظامی نبود، بلکه نشانه‌ای از جابه‌جایی کارکرد امنیت از «حفاظت از ثبات» به «مدیریت نارضایتی» بود. هنگامی که ابزارهای امنیتی جایگزین سیاست‌گذاری و حل ریشه‌ای مسئله می‌شوند، امنیت از یک کالای عمومی به یک سازوکار موقت کنترل بدل می‌گردد. این جابه‌جایی، در کوتاه‌مدت ممکن است نظم ظاهری ایجاد کند، اما در بلندمدت هزینه‌ی حکمرانی را افزایش می‌دهد.

از دید جامعه‌شناسی اعتراض، استفاده‌ی پررنگ از رویکردهای انتظامی، به تغییر معنای اعتراض می‌انجامد. اعتراض از «بیان نارضایتی» به «تقابل» بازتعریف می‌شود و کنشگران خیابانی، خود را نه در حال گفت‌وگو با قدرت، بلکه در وضعیت مواجهه می‌بینند. این بازتعریف، آستانه‌ی خشونت را پایین می‌آورد و امکان بازگشت به وضعیت عادی را دشوارتر می‌کند.

در تحلیل اقتصادی، امنیتی‌سازی نارضایتی، هزینه‌های پنهان اما سنگینی دارد. کاهش سرمایه‌گذاری، اختلال در فعالیت‌های شهری، فرسایش اعتماد بازار و افزایش نااطمینانی، از پیامدهای مستقیم چنین رویکردی است. شهرهای بزرگ، به‌عنوان موتورهای اقتصادی کشور، بیشترین آسیب را از تداوم وضعیت امنیتی می‌بینند و این آسیب، خود به بازتولید نارضایتی اقتصادی منجر می‌شود.

از منظر سیاست، غلبه‌ی منطق انتظامی بر منطق سیاسی، نشانه‌ی ضعف سازوکارهای حل و فصل مسالمت‌آمیز تعارض است. در غیاب کانال‌های مؤثر گفت‌وگو، سیاست امنیتی‌سازی به یک «میان‌بر پرهزینه» تبدیل می‌شود؛ میان‌بری که مسئله را حل نمی‌کند، بلکه آن را به تعویق می‌اندازد و پیچیده‌تر می‌سازد.

در نگاه امنیتی حرفه‌ای، تداوم استفاده از ابزارهای سخت در شهرهای بزرگ و مراکز تجمع، پیامدهای پایداری دارد. این رویکرد، الگوهای کنش اعتراضی را تغییر می‌دهد، حافظه‌ی جمعی منفی تولید می‌کند و شکاف دولت-جامعه را به سطحی امنیتی ارتقا می‌دهد. در چنین شرایطی، هر بحران بعدی با سرعت بیشتر و قابلیت پیش‌بینی کمتر بروز می‌کند.

در جمع‌بندی، بحران امنیتی دی‌ماه ۱۴۰۴ نه ناشی از ضعف ابزارهای انتظامی، بلکه نتیجه‌ی استفاده‌ی نابه‌جا از آن‌ها به‌عنوان جایگزین سیاست، اقتصاد و گفت‌وگو بود. امنیت، زمانی پایدار است که بر اعتماد، رضایت نسبی و حل ریشه‌ای مسائل استوار باشد؛ در غیر این صورت، خود به یکی از عوامل بازتولید بحران تبدیل می‌شود.

۱۰. بُعد بین‌المللی و فشارهای منطقه‌ای

از منظر حکمرانی، دی‌ماه ۱۴۰۴ در خلأ بین‌المللی رخ نداد؛ بلکه در بستر فشرده‌ای از تحریم‌ها، تنش‌های منطقه‌ای و محدودیت‌های ساختاری سیاست خارجی شکل گرفت. تحریم‌ها نه تنها منابع مالی دولت را محدود کرده‌اند، بلکه دامنه‌ی مانور سیاست‌گذاری را کاهش داده و امکان مداخله‌ی مؤثر برای مهار شوک‌های اقتصادی را تضعیف کرده‌اند. در چنین شرایطی، هر بحران داخلی به سرعت به مسئله‌ای با ابعاد خارجی پیوند می‌خورد.

از نگاه اقتصاد سیاسی، فشارهای بین‌المللی به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم در زندگی روزمره‌ی مردم بازتاب یافته‌اند. افزایش هزینه‌های مبادله، کاهش ارزش پول ملی، محدودیت واردات کالاهای اساسی و ناپایداری بازارها، احساس «محاصره‌ی معیشتی» را تقویت کرده است. این وضعیت، نارضایتی را از سطح سیاست خارجی به سطح تجربه‌ی زیسته‌ی روزانه منتقل می‌کند و تحریم را از یک مفهوم انتزاعی به یک واقعیت ملموس بدل می‌سازد.

در تحلیل جامعه‌شناختی، پیوند خوردن فشار خارجی با بحران داخلی، به دوگانه‌سازی‌های جدید در جامعه دامن می‌زند. بخشی از جامعه، مشکلات را به‌طور کامل به عامل بیرونی نسبت می‌دهد و بخشی دیگر، ناکارآمدی داخلی را علت اصلی می‌داند. این شکاف تفسیری، امکان شکل‌گیری یک روایت ملی منسجم را تضعیف می‌کند و جامعه را در برابر روایت‌های رقیب آسیب‌پذیرتر می‌سازد.

از منظر سیاسی، بازتاب خارجی اعتراضات دی‌ماه، میدان «جنگ روایت‌ها» را فراتر از مرزهای ملی گسترش داد. رسانه‌ها و بازیگران خارجی، هر یک تلاش کردند اعتراضات را در چارچوب منافع و اهداف خود بازنمایی کنند؛ از برجسته‌سازی بُعد حقوق بشری تا تقلیل آن به نشانه‌ای از فروپاشی قریب‌الوقوع. این بازنمایی‌ها، هم بر افکار عمومی داخلی اثر می‌گذارند و هم محاسبات تصمیم‌گیران را پیچیده‌تر می‌کنند.

در نگاه امنیتی، بُعد بین‌المللی اعتراضات، خطر «دست‌کاری روایت» و «بهره‌برداری سیاسی» را افزایش می‌دهد. شبکه‌های رسانه‌ای فرامرزی، فضای مجازی و بازیگران منطقه‌ای می‌توانند با برجسته‌سازی گزینشی رویدادها، شکاف‌های داخلی را عمیق‌تر کنند. با این حال، تقلیل همه‌ی اعتراضات به مداخله‌ی خارجی، خطای تحلیلی

بزرگی است؛ زیرا چنین رویکردی، ریشه‌های واقعی نارضایتی را نادیده می‌گیرد و به بی‌اعتمادی داخلی دامن می‌زند.

در جمع‌بندی، دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که بحران‌های داخلی ایران به‌طور فزاینده‌ای با محیط بین‌المللی گره خورده‌اند. فشارهای خارجی، اگرچه عامل اصلی و پنهان اعتراض نبودند، اما نقش «شتاب‌دهنده» را ایفا کردند و هزینه‌های حکمرانی را افزایش دادند. در چنین وضعیتی، مدیریت هم‌زمان سیاست داخلی و خارجی، و تولید یک روایت ملی معتبر، به یکی از الزامات ثبات و امنیت پایدار تبدیل می‌شود.

«نظریه آستانه‌ی خشم» و «شکل‌گیری موج اعتراضی»

نظریه‌ی آستانه‌ی خشم بر این پیش‌فرض استوار است که اعتراض‌های جمعی، حاصل یک نارضایتی ناگهانی یا یک رویداد منفرد نیستند، بلکه نتیجه‌ی انباشت تدریجی فشارها، ناکامی‌ها و بی‌عدالتی‌های ادراک‌شده‌اند که در یک نقطه‌ی بحرانی، از سطح تحمل جامعه عبور می‌کنند. «آستانه‌ی خشم» لحظه‌ای است که در آن، جامعه به این جمع‌بندی می‌رسد که ادامه‌ی وضعیت موجود، پرهزینه‌تر از کنش اعتراضی است. در این نقطه، خشم از یک احساس پراکنده و فردی، به یک نیروی اجتماعی سازمان‌یافته اما فراگیر تبدیل می‌شود.

در این چارچوب، خشم نه یک واکنش هیجانی کوتاه‌مدت، بلکه محصول یک فرایند تاریخی است که سه لایه‌ی اصلی دارد: انباشت ساختاری نارضایتی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی؛ فرسایش سازوکارهای میانجی مانند اعتماد،

نمایندگی سیاسی و امید به اصلاح؛ وقوع یک شوک یا رخداد نمادین که این انباشت را فعال و مرئی می‌کند.

وقتی این سه لایه هم‌زمان شوند، اعتراض از سطح بالقوه به کنش جمعی بالفعل تبدیل می‌شود و «موج» شکل می‌گیرد. بر اساس این نظریه، اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید به‌عنوان رسیدن جامعه‌ی ایران به یک «آستانه‌ی خشم» فهم کرد؛ آستانه‌ای که در آن، مجموعه‌ای از بحران‌های هم‌پوشان، ظرفیت تحمل اجتماعی را فرسوده و آماده‌ی انفجار کرده بود. در این معنا، دی‌ماه نه آغاز بحران، بلکه لحظه‌ی آشکارشدن بحرانی بود که سال‌ها در حال شکل‌گیری بود.

از منظر حکمرانی، آستانه‌ی خشم زمانی فعال می‌شود که توان دولت در تنظیم رابطه‌ی خود با جامعه تضعیف شده باشد. هنگامی که سیاست‌گذاری‌ها ناپیوسته، وعده‌ها بی‌اعتبار و تجربه‌ی زیسته‌ی مردم در تعارض با روایت رسمی قرار می‌گیرد، حتی شوک‌های محدود نیز می‌توانند به بحران‌های گسترده تبدیل شوند. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که شکاف میان «آنچه گفته می‌شود» و «آنچه زیسته می‌شود» به حدی رسیده که سیاست‌های مقطعی دیگر قادر به بازسازی اعتماد نیستند.

از منظر اقتصاد سیاسی، فعال‌شدن آستانه‌ی خشم به این معناست که جامعه دیگر اقتصاد را جدا از سیاست و حکمرانی تفسیر نمی‌کند. فشار معیشتی، در این مرحله، به نشانه‌ای از ناکارآمدی ساختاری و بی‌عدالتی سیستماتیک تبدیل می‌شود و اعتراض، به تلاشی برای بازتعریف قواعد توزیع قدرت و منابع بدل می‌گردد.

در سطح سیاسی، دی‌ماه ۱۴۰۴ نشانه‌ی عبور از الگوی «اعتراض مقطعی» به الگوی «اعتراض تداومی» است. این موج، فاقد رهبری متمرکز است، اما از انسجام گفتمانی برخوردار است؛ انسجامی که از تجربه‌ی مشترک بی‌اعتمادی، ناامنی اقتصادی و

انسداد سیاسی زاده شده است. همین ویژگی، امکان مهار صرفاً امنیتی را کاهش داده و هزینه‌های آن را افزایش می‌دهد.

از منظر امنیتی، رسیدن به آستانه‌ی خشم به معنای کاهش پیش‌بینی‌پذیری رفتار جمعی است. در چنین وضعیتی، حتی رخدادهای کوچک می‌توانند به محرک‌های بزرگ بدل شوند و دامنه‌ی بحران به سرعت گسترش یابد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که امنیت پایدار، بیش از آنکه محصول کنترل باشد، به اعتماد، کارآمدی و معنا وابسته است.

در نهایت، دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید در امتداد دی‌ماه ۱۴۰۱ فهمید. اگر دی‌ماه ۱۴۰۱ لحظه‌ی گشوده‌شدن یک شکاف هویتی و معنایی بود، دی‌ماه ۱۴۰۴ لحظه‌ی تثبیت و تعمیق آن شکاف در سطح حکمرانی و اقتصاد سیاسی است. تفاوت این دو، نه در ماهیت اعتراض، بلکه در شدت، گستره و پایداری آستانه‌ی خشم است. از این‌رو، دی‌ماه ۱۴۰۴ نه یک پایان، بلکه نشانه‌ی ورود جامعه به مرحله‌ای تازه از تاریخ اعتراضات ایران است؛ مرحله‌ای که در آن، آینده‌ی رابطه‌ی دولت و جامعه در معرض یک انتخاب تاریخی قرار می‌گیرد.

۱. محرک‌ها و نقطه‌ی جرقه

۱-۱. شوک اقتصادی و خرد شدن پیمان اجتماعی

افزایش شتابان قیمت‌ها، فرسایش مستمر قدرت خرید و انباشت نابرابری‌های ساختاری، «پیمان اجتماعی» میان نظام و جامعه را به مرز گسست کشاند. آنچه رخ داد، صرفاً دشواری معیشت نبود؛ فروپاشی یک انتظار تاریخی بود. انتظارِ حداقلی ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و امکان برنامه‌ریزی برای زندگی روزمره. در این وضعیت،

خانواده‌ها نه تنها از رفاه، بلکه از افق بقا محروم شدند و احساس «سقوط آرام اما قطعی» به تجربه‌ای جمعی بدل شد.

از منظر اقتصاد سیاسی، شوک دی‌ماه حاصل انباشت تصمیم‌های ناپیوسته، سیاست‌های جبرانی کوتاه‌مدت و انتقال مکرر هزینه‌ها به دهک‌های پایین و میانی بود. اقتصاد مبتنی بر توزیع رانتی، در غیاب رشد مولد، به نقطه‌ای رسید که دیگر امکان «جبران اجتماعی» نداشت. وقتی یارانه‌ها کارکرد حفاظتی خود را از دست دادند و رانت‌ها دست‌نخورده ماندند، پیام نابرابری به زبان عدد و نان ترجمه شد.

در نگاه جامعه‌شناختی، این شوک به معنای فروریختن «قرارداد نانوشته‌ی صبر» بود. جامعه‌ای که سال‌ها با وعده‌ی اصلاح تدریجی و بهبود آینده، فشارها را تحمل کرده بود، با نشانه‌ای عینی مواجه شد که می‌گفت صبر، دیگر پاداشی ندارد. اینجاست که نارضایتی از سطح فردی عبور می‌کند و به هم‌زمانی خشم‌ها می‌رسد؛ خشم‌هایی که یکدیگر را می‌بینند، تأیید می‌کنند و به حرکت جمعی بدل می‌شوند.

از منظر حکمرانی، شوک اقتصادی دی‌ماه یک شکست نمادین بود. دولت، نه فقط در مهار تورم، بلکه در ایفای نقش «ضامن امنیت اقتصادی» ناکام ماند. امنیت اقتصادی، پایه‌ی مشروعیت کارکردی است؛ وقتی این پایه ترک برمی‌دارد، اعتماد نهادی فرو می‌ریزد و فاصله‌ی دولت-ملت به سرعت افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، هر سیاست اصلاحی، حتی اگر درست باشد، با سوءظن عمومی مواجه می‌شود.

در تحلیل سیاسی، شوک دی‌ماه مرز میان نارضایتی خاموش و اعتراض آشکار را مشخص کرد. سیاست، که پیش‌تر از نهادها عقب‌نشینی کرده بود، در خیابان بازتولید شد. این انفجار نه محصول سازمان‌دهی کلاسیک، بلکه نتیجه‌ی انباشت خشم

بی‌نماینده بود. به همین دلیل، حرکت‌ها سیال، سریع و کم‌قابل پیش‌بینی بودند؛ سیاستی بدون سخنگو، اما با پیام روشن.

از دید امنیتی، اهمیت شوک اقتصادی در تبدیل آن به «ریسک انباشته» بود. ریسک زیسته‌ای که در زندگی روزمره رسوب کرده و با یک محرک مشخص فعال می‌شود. امنیت، در این چارچوب، صرفاً مسئله‌ی نظم خیابانی نیست؛ مسئله‌ی پیش‌بینی‌پذیری زندگی است. وقتی مردم احساس کنند فردا نامطمئن‌تر از امروز است، آستانه‌ی کنش جمعی پایین می‌آید و کنترل بحران پرهزینه‌تر می‌شود.

۱-۲. سیاست‌های ناپیوسته و بی‌اعتبارسازی تصمیم‌گیری

در سال‌های اخیر، سیاست‌گذاری اقتصادی نه بر پایه‌ی یک نقشه‌ی راه منسجم، بلکه به صورت چرخه‌ای، واکنشی و مقطعی پیش رفته است. تصمیم‌ها اغلب در پاسخ به بحران‌های کوتاه‌مدت اتخاذ شده‌اند و پیش از آن که به ثبات برسند، با تصمیمی متناقض یا اصلاحی شتاب‌زده جایگزین شده‌اند. این رفت‌و برگشت مداوم، سیاست را از «ابزار هدایت آینده» به «مدیریت اضطرار امروز» تقلیل داده است.

از منظر اقتصاددان، ناپیوستگی سیاستی مهم‌ترین عامل بی‌اعتبار شدن سیگنال‌های اقتصادی است. وقتی قواعد بازی مدام تغییر می‌کند، سرمایه‌گذاری متوقف می‌شود، تولید افق خود را از دست می‌دهد و رفتارهای کوتاه‌مدت، جایگزین برنامه‌ریزی بلندمدت می‌شوند. در چنین فضایی، حتی سیاست‌های درست نیز اثر نمی‌گذارند؛ زیرا مسئله، خود تصمیم نیست، بلکه بی‌اعتمادی به دوام آن است.

در نگاه جامعه‌شناختی، این بی‌ثباتی به فرسایش «امید نهادی» منجر شده است. جامعه نه تنها از نتایج سیاست‌ها ناراضی است، بلکه به فرآیند تصمیم‌گیری نیز

بی‌اعتماد شده است. مردم دیگر نمی‌پرسند «تصمیم درست است یا غلط»، بلکه می‌پرسند «چقدر دوام می‌آورد». این تغییر پرسش، نشانه‌ی شکاف عمیق در نسبت مردم با دولت است؛ شکافی که احساس مشارکت را به احساس بی‌ربطی تبدیل می‌کند.

از منظر حکمرانی، سیاست‌های ناپیوسته به معنای از دست رفتن اقتدار عقلانی دولت است. اقتداری که نه بر اجبار، بلکه بر پیش‌بینی‌پذیری و انسجام استوار است. وقتی دولت نتواند مسیر خود را توضیح دهد و بر آن بایستد، قدرت اقناع تضعیف می‌شود و تصمیم‌ها، به جای «راهنما»، به «دستور موقت» فروکاسته می‌شوند. این وضعیت، دولت را از بازیگر راهبر به کنشگری تدافعی تبدیل می‌کند.

در تحلیل سیاسی، ناپایداری تصمیم‌گیری به بازتولید بی‌اعتنایی سیاسی می‌انجامد. جامعه‌ای که سیاست را بی‌ثبات می‌بیند، از آن فاصله می‌گیرد و سیاست‌گریزی افزایش می‌یابد. اما این کناره‌گیری پایدار نمی‌ماند؛ انباشت نارضایتی، دیر یا زود، به بازگشت سیاست در قالب اعتراض منجر می‌شود. در این بازگشت، سیاست نه در نهادهای، بلکه در خیابان ظاهر می‌شود.

از دیدگاه امنیتی، بی‌اعتبارسازی تصمیم‌گیری، ضریب آسیب‌پذیری اجتماعی را بالا می‌برد. جامعه‌ای که آینده را غیرقابل پیش‌بینی می‌بیند، مستعد شایعه، تحریک و بسیج سریع است. ناپیوستگی سیاستی، زمان واکنش نظام حکمرانی را کوتاه و هزینه‌ی کنترل بحران را افزایش می‌دهد. امنیت، در چنین شرایطی، پیش از آن که با تهدید بیرونی مواجه باشد، با فرسایش اعتماد درونی تضعیف می‌شود.

در جمع‌بندی، سیاست‌های ناپیوسته فقط خطای مدیریتی نیستند؛ آن‌ها سازوکار بی‌اعتبارسازی دولت در ذهن جامعه‌اند. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که وقتی تصمیم‌ها

ثبات ندارند، جامعه نیز صبر خود را از دست می‌دهد. این نقطه، جایی است که بحران اقتصادی به بحران حکمرانی ترجمه می‌شود و بی‌ثباتی سیاسی، به محرک اعتراض بدل می‌گردد.

۳-۱. نقطه‌ی جرقه: پایان انتظار و آغاز انفجار

جرقه‌ی دی‌ماه در ظاهر یک «رویداد اقتصادی» بود؛ عددی تازه، قیمتی جدید، تصمیمی که می‌شد آن را در جدول‌ها توضیح داد. اما اثرگذاری آن نه از جنس اقتصاد، بلکه از جنس معنا بود. این رویداد به‌صورت نمادین اعلام کرد که مرز تحمل شکسته شده است؛ پیامی خاموش اما فراگیر که می‌گفت: «زندگی، دیگر قابل تحمل نیست». در این‌جا مسئله، خودِ تصمیم نبود، بلکه معنایی بود که جامعه از آن استخراج کرد.

از منظر اقتصاددان، این جرقه زمانی عمل کرد که حاشیه‌ی تاب‌آوری اقتصادی خانوار به صفر رسیده بود. شوک نهایی بر بستری فرود آمد که پیش‌تر با تورم مزمن، نااطمینانی و فرسایش درآمد واقعی تضعیف شده بود. در چنین شرایطی، حتی یک تغییر محدود نیز می‌تواند اثر غیرخطی ایجاد کند؛ زیرا اقتصاد دیگر ظرفیت جذب شوک را ندارد و واکنش‌ها از سطح محاسبه به سطح هیجان منتقل می‌شوند.

در تحلیل جامعه‌شناختی، دی‌ماه لحظه‌ی «پایان انتظار» بود. جامعه‌ای که سال‌ها در وضعیت تعلیق زیسته بود، انتظار اصلاح، ترمیم یا حتی توضیح را می‌کشید. جرقه‌ی اقتصادی، این انتظار را به ناامیدی قطعی تبدیل کرد. آن‌چه فعال شد، صرفاً نارضایتی نبود، بلکه احساس بی‌پناهی جمعی بود؛ احساسی که فرد را از انزوا بیرون می‌کشد و او را در خشم مشترک حل می‌کند.

از منظر حکمرانی، این نقطه نشان‌دهنده‌ی عبور بحران از سطح سیاست‌گذاری به سطح مشروعیت کارکردی بود. دولت نه به‌عنوان تصمیم‌گیر، بلکه به‌عنوان ضامن حداقل‌های زندگی به چالش کشیده شد. وقتی جامعه به این جمع‌بندی می‌رسد که سازوکار رسمی دیگر قادر به مدیریت ریسک‌های روزمره نیست، جرقه به سرعت به مطالبه‌ای فراتر از اقتصاد تبدیل می‌شود.

در نگاه سیاسی، جرقه‌ی دی‌ماه لحظه‌ی تبدیل «سکوت فشرده» به «کنش آشکار» بود. سیاست، که پیش‌تر از نهادها عقب‌نشینی کرده بود، در خیابان بازتولید شد. این انفجار نه محصول سازمان‌دهی کلاسیک، بلکه نتیجه‌ی انباشت خشم بی‌نماینده بود. به همین دلیل، حرکت‌ها سیال، سریع و کم‌قابل پیش‌بینی بودند؛ سیاستی بدون سخنگو، اما با پیام روشن.

از دیدگاه امنیتی، نقطه‌ی جرقه همان لحظه‌ای است که انرژی بالقوه به جنبش واقعی تبدیل می‌شود. آستانه‌ای که پس از آن، کنترل صرفاً با ابزارهای انتظامی ممکن نیست، زیرا مسئله دیگر «نظم» نیست، بلکه «معنا» است. در دی‌ماه ۱۴۰۴، تهدید اصلی نه از شدت خشونت، بلکه از سرعت سرایت خشم ناشی شد؛ سرایتی که ریشه در تجربه‌ی مشترک فشار داشت.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که، جرقه‌ی دی‌ماه یک آغاز ساده نبود؛ نقطه‌ی گذار بود. گذار از ناراضی‌تی خاموش به اعتراض عینی، از انتظار فرساینده به انفجار نمادین. این لحظه نشان داد که وقتی جامعه به آستانه می‌رسد، کوچک‌ترین جرقه می‌تواند آتش بزرگ‌تری را روشن کند؛ آتشی که فهم آن، بدون درک هم‌زمان اقتصاد، جامعه، سیاست و امنیت، ممکن نیست.

فصل سوم: نقشه اعتراض؛ فضا، زمان و ساختار تجمع

۱. جغرافیا و گسترش (شهرها، مرکز و پیرامون)

اعتراض دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید در چارچوب «جغرافیای اعتراض» تحلیل کرد؛ زیرا گستره‌ی مکانی اعتراض، خود یک شاخص مهم از عمق بحران و کیفیت رابطه دولت و جامعه است. در دی‌ماه ۱۴۰۴، اعتراض دیگر محدود به مراکز سیاسی و اقتصادی نبود؛ بلکه به یک پدیده‌ی ملی تبدیل شد که همزمان در شهرهای بزرگ، شهرهای متوسط، حاشیه‌ها و حتی بخش‌هایی از مناطق روستایی قابل رصد بود. این گسترش، نشان‌دهنده‌ی سه ویژگی بنیادین است.

۱-۱. از مرکز به پیرامون: شکست انحصار اعتراض

در اعتراضات گذشته، الگوی کلاسیک «مرکز-پیرامون» غالب بود: اعتراض‌ها معمولاً در تهران و چند شهر بزرگ آغاز می‌شد و سپس به‌صورت پراکنده به مناطق دیگر سرایت می‌کرد. اما در دی‌ماه ۱۴۰۴، این الگو از یک «انتقال تدریجی» به یک «تطبیق همزمان» تبدیل شد: تهران و کلان‌شهرها همچنان مرکز توجه بودند، اما شهرهای متوسط و کوچک نیز همزمان وارد صحنه شدند و حاشیه‌ها به‌عنوان کانون‌های اصلی تجمع، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند.

این تغییر، نشان می‌دهد که اعتراض دیگر یک پدیده‌ی «تخبگانی-شهری» نیست؛ بلکه به‌صورت یک «فشار اجتماعی فراگیر» درآمده است. دی‌ماه ۱۴۰۴ جغرافیای اعتراض را از «محورهای مرکزی» به «شبکه‌ی ملی» تبدیل کرد.

۱-۲. گسترش به‌مثابه شاخص عمق بحران

گسترش جغرافیایی اعتراض، در این دوره، تنها نشان‌دهنده‌ی وسعت عددی نیست؛ بلکه شاخص عمق بحران است. وقتی اعتراض‌ها در شهرهای متوسط و حاشیه‌ای شکل می‌گیرند، به این معناست که:

- بحران اقتصادی دیگر محدود به یک طبقه نیست و به «پیکره‌ی اجتماعی» نفوذ کرده است؛

- بی‌اعتمادی به نهادهای رسمی در سطوح مختلف اجتماعی تثبیت شده است؛

- فشارهای روزمره مانند هزینه زندگی، اشتغال، مسکن و خدمات عمومی، به‌صورت یک تجربه‌ی مشترک و ملی شکل گرفته‌اند.

به همین دلیل، گسترش اعتراض نشان می‌دهد که دی‌ماه ۱۴۰۴ از جنس اعتراضات مقطعی نیست، بلکه یک «بحران ملی و ساختاری» است.

۳-۱. مرکز-پیرامون و شکاف اقتصادی-فرهنگی

الگوی مرکز-پیرامون در دی‌ماه ۱۴۰۴، بیش از هر دوره‌ای، نشان‌دهنده‌ی شکاف‌های اقتصادی و فرهنگی بین شهرهای بزرگ و مناطق حاشیه‌ای است. این شکاف‌ها به دو شکل عمل کردند:

- عامل تولید نارضایتی: در حاشیه‌ها، نابرابری‌های ساختاری در دسترسی به خدمات، اشتغال، آموزش و زیرساخت‌ها، فشار روزمره را افزایش داده و ظرفیت تحمل را کاهش داده است. در چنین شرایطی، هر شوک اقتصادی به‌سرعت به محرک مستقیم اعتراض تبدیل می‌شود.

- عامل انتشار و گسترش اعتراض: شهرهای بزرگ به واسطه‌ی شبکه‌های اجتماعی و جریان‌های خبری، مرکز «تولید روایت» هستند؛ اما مناطق حاشیه‌ای به‌عنوان «بدنه‌ی اجتماعی» اعتراض، قابلیت تبدیل شدن به یک موج ملی را دارند. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که وقتی «بدنه‌ی جامعه» وارد میدان می‌شود، کنترل و مهار اعتراض با ابزارهای سنتی دشوار می‌شود.

۴-۱. جغرافیای اعتراض و تغییر ساختار اجتماعی

گسترش جغرافیایی اعتراض در دی‌ماه ۱۴۰۴، هم‌زمان با تغییر ساختار جمعیتی و اجتماعی ایران رخ داد: افزایش جمعیت جوان، رشد شهرنشینی، افزایش تحصیلات و دسترسی به اطلاعات، و شکل‌گیری طبقه متوسط درگیر بحران. این تغییرات، الگوی جغرافیایی اعتراض را نیز تغییر داد. در دی‌ماه ۱۴۰۴، اعتراض به‌صورت هم‌زمان در چند لایه‌ی اجتماعی و مکانی رخ داد:

- در مرکز، اعتراض به شکل نمادین و سیاسی دیده می‌شد؛
 - در حاشیه، اعتراض به شکل اقتصادی و معیشتی نمود پیدا می‌کرد؛
 - در شهرهای متوسط، ترکیبی از هر دو شکل وجود داشت.
- این هم‌زمانی نشان می‌دهد که دی‌ماه ۱۴۰۴، یک موج «تک‌محور» نیست؛ بلکه یک «موج چندمحور» است که هر محور، به یک بخش از جامعه تعلق دارد و هم‌زمان با دیگری فعال می‌شود.

۵-۱. تحلیل امنیتی: جغرافیای اعتراض و هزینه‌های کنترل

از منظر امنیتی، گسترش اعتراض به مناطق مختلف، معنای عملیاتی مهمی دارد: کنترل متمرکز در مرکز دیگر کافی نیست؛ استقرار نیرو و ابزار امنیتی در سراسر

کشور، هزینه‌های بالایی ایجاد می‌کند؛ و هرگونه تمرکز بر برخورد در یک منطقه، می‌تواند در منطقه‌ای دیگر به شکل «انتقال موج» عمل کند.

در نتیجه، گسترش جغرافیایی اعتراض، از نظر امنیتی به معنای افزایش پیچیدگی مدیریت بحران و افزایش احتمال اشتباه محاسباتی است. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که وقتی اعتراض به سطح ملی می‌رسد، راهکارهای امنیتی تنها می‌توانند زمان را خریداری کنند، نه بحران را حل کنند.

در مجموع، جغرافیای اعتراض دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که اعتراض از یک پدیده‌ی شهری و مرکزمحور، به یک پدیده‌ی ملی تبدیل شده است. گسترش به شهرهای متوسط و حاشیه‌ها، نشان‌دهنده‌ی عمق و شدت بحران است. شکاف مرکز-پیرامون، نه تنها عامل تشدید نارضایتی، بلکه عامل انتشار اعتراض نیز محسوب می‌شود. دی‌ماه ۱۴۰۴، به‌عنوان یک «نقطه‌ی گذار»، نشان داد که بحران دیگر محدود به یک حوزه نیست و برای مدیریت آن باید به بازسازی رابطه‌ی دولت و جامعه، بازتعریف عدالت اجتماعی و بازسازی اعتماد عمومی پرداخت.

۲. الگوی زمانی (موج‌ها و تداوم)

در تحلیل اعتراضات معاصر، «زمان» صرفاً یک پس‌زمینه‌ی زمانی نیست؛ بلکه خود یک ساختار است. دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید به‌عنوان یک «فرآیند زمانی» فهم کرد که در آن، اعتراض به‌صورت موج‌های متوالی شکل می‌گیرد، گسترش می‌یابد، تثبیت می‌شود و در نهایت به یک «پدیده تاریخی» تبدیل می‌شود. این الگوی موجی، نشان می‌دهد که اعتراض، نه یک حادثه‌ی واحد، بلکه یک «پویایی» است که هر موج، زمینه و پیامد خاص خود را دارد.

۱-۲. موج نخست: واکنش به شوک اقتصادی و «آستانه‌ی خشم»

موج نخست، همان نقطه‌ی آغاز است؛ جایی که شوک اقتصادی، «آستانه‌ی خشم» را فعال می‌کند. این موج، به‌صورت یک انفجار اولیه در سطح شهرها و محلات رخ می‌دهد و عمدتاً از جنس واکنش فوری است. در این مرحله، اعتراض هنوز به‌صورت یک حرکت سازمان‌یافته یا گفتمانی شکل گرفته نیست؛ بلکه یک «فشار لحظه‌ای» است که از تجمعات و خشم ناشی از کاهش قدرت خرید و بی‌اعتمادی به دولت سرچشمه می‌گیرد. ویژگی‌های موج نخست: محرک اصلی اقتصادی است، اما به‌سرعت به بحران «اعتماد» تبدیل می‌شود؛ اعتراض‌ها بیشتر «تجمعی» و «لحظه‌ای» هستند؛ پیام اصلی این موج: «زندگی دیگر قابل تحمل نیست».

۲-۲. موج دوم: گسترش به مناطق و شهرهای جدید

پس از موج نخست، اعتراض به‌سرعت از نقطه‌ی آغاز به مناطق دیگر منتقل می‌شود. این انتقال، نه تنها از نظر مکانی، بلکه از نظر اجتماعی نیز گسترش را نشان می‌دهد: از طبقات مختلف، از حاشیه‌ها، از شهرهای متوسط و کوچک، و از گروه‌هایی که در موج نخست کمتر دیده می‌شدند، اعتراض وارد صحنه می‌شود. ویژگی‌های موج دوم: گسترش جغرافیایی به شهرهای جدید و مناطق حاشیه‌ای؛ افزایش تعداد بازیگران و متنوع‌تر شدن ترکیب اجتماعی؛ تبدیل شدن اعتراض از یک «واکنش اقتصادی» به یک «پدیده‌ی ملی»؛ افزایش احتمال «تقاطع بحران‌ها»؛ یعنی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و امنیت هم‌زمان وارد معادله می‌شوند. از منظر جامعه‌شناسی، موج دوم نشان‌دهنده‌ی عبور اعتراض از مرحله‌ی «تجمع» به مرحله‌ی «شبکه‌سازی» است: شبکه‌های محلی و اجتماعی، با هم پیوند می‌خورند و یک «بدنه ملی» شکل می‌گیرد.

۳-۲. موج سوم: تقویت نمادها و زبان اعتراض

در موج سوم، اعتراض وارد مرحله‌ی معنا و نماد می‌شود. در این مرحله، اعتراض دیگر فقط یک اعتراض اقتصادی نیست؛ بلکه به یک زبان مشترک، یک مجموعه نمادین، و یک گفتمان قابل انتقال تبدیل می‌شود. ویژگی‌های موج سوم: ظهور نمادها و تصاویر مشترک (نمادهای هویتی، شعارها، ویدئوهای نمادین)؛ تثبیت زبان اعتراض در شبکه‌های اجتماعی و فضای عمومی؛ تبدیل اعتراض به یک روایت مشترک: «بی‌اعتمادی، کرامت، آینده»؛ افزایش توان «تولید معنا» در برابر روایت رسمی. این موج، در واقع نقطه‌ای است که اعتراض از سطح «خشم» به سطح «هویت» می‌رسد. در این مرحله، اعتراض دیگر فقط یک واکنش نیست، بلکه یک پروژه معنایی است که می‌تواند تداوم پیدا کند.

۴-۲. موج چهارم: تداوم در برابر برخورد و تبدیل به یک پدیده تاریخی

موج چهارم، مرحله‌ی سرنوشت‌ساز است: وقتی برخورد و فشار امنیتی آغاز می‌شود، اعتراض یا فرو می‌نشیند، یا تبدیل به یک «فرآیند تداوم‌یابنده» می‌شود. در دی‌ماه ۱۴۰۴، نشانه‌های این تداوم، بیش از هر دوره‌ی دیگری قابل مشاهده است. ویژگی‌های موج چهارم: تداوم اعتراض حتی در مواجهه با برخورد؛ تبدیل شدن اعتراض به یک «پدیده تاریخی» و یک «فرآیند ساختاری»؛ تثبیت پیام‌های اصلی در جامعه و ایجاد حافظه جمعی؛ افزایش هزینه‌های سیاسی و امنیتی برای نظام؛ شکل‌گیری فضای جدیدی از «انتظار» و «انتظار برای تغییر». در این مرحله، اعتراض دیگر صرفاً یک اتفاق اجتماعی نیست؛ بلکه به یک پدیده تاریخی تبدیل می‌شود که در حافظه جمعی جامعه ثبت می‌شود و می‌تواند در موج‌های بعدی، به‌عنوان یک نقطه‌ی مرجع عمل کند.

در مجموع الگوی موجی دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که اعتراض، یک رخداد خطی و یک‌باره نیست؛ بلکه یک فرآیند چندمرحله‌ای است که هر موج، زمینه‌ساز موج بعدی می‌شود. این الگو همچنین نشان می‌دهد که اعتراض از «واکنش اقتصادی» به «بحران اعتماد» و سپس به «بحران معنا» تبدیل می‌شود؛ هر موج، به‌صورت یک گسست در رابطه دولت و جامعه عمل می‌کند؛ و در نهایت، اعتراض به یک «پدیده تاریخی» تبدیل می‌شود که می‌تواند مسیر آینده‌ی ایران را شکل دهد.

۳. ساختار تجمع و میدان‌ها (مکان‌های اعتراض)

در تحلیل دی‌ماه ۱۴۰۴، «مکان» تنها یک پس‌زمینه‌ی فیزیکی نیست؛ بلکه خود یک عامل شکل‌دهنده‌ی ساختار اعتراض است. اعتراض دی‌ماه، برخلاف بسیاری از موج‌های قبلی، از یک نقطه مرکزی آغاز نشد و به‌سرعت به یک شبکه‌ی پراکنده و چندمکانی تبدیل شد. این ویژگی، نشان‌دهنده‌ی تغییر در نحوه‌ی شکل‌گیری و سازمان‌دهی اعتراض در ایران است: اعتراض دیگر به‌صورت یک تجمع متمرکز و قابل کنترل نیست، بلکه به یک فضای پراکنده، سیال و شبکه‌ای تبدیل شده است.

۳-۱. ساختار تجمعی متنوع: «میدان‌ها، مسیرها و محلات»

اعتراض دی‌ماه ۱۴۰۴ در ساختار مکانی خود چند لایه داشت:

- میدان‌های اصلی شهرها: میدان‌ها و نقاط مرکزی شهرها به‌عنوان مکانی تاریخی برای تجمع عمل کردند؛ این مکان‌ها، هم نمادین‌اند و هم از نظر دید رسانه‌ای اهمیت دارند؛ حضور در میدان، به معنای «نمایش قدرت جمعی» و «ادعای عمومی بودن» است.

- مسیرهای تردد شهری: اعتراض‌ها به سرعت به مسیرهای تردد شهری منتقل شدند: خیابان‌ها، بلوارها، تقاطع‌ها و مسیرهای اصلی حرکت شهری؛ این الگو، نشان‌دهنده‌ی یک اعتراض سیال و موبایل است که با کمترین ساختار رسمی، می‌تواند فضای شهری را تصرف کند؛ از منظر امنیتی، این الگو باعث می‌شود کنترل و مهار تجمع دشوارتر شود؛ زیرا اعتراض، به جای یک نقطه ثابت، در حرکت است.
- نقاط حاشیه‌ای و محلات: در دی‌ماه ۱۴۰۴، محلات و مناطق حاشیه‌ای، نه به عنوان «پیوست اعتراض» بلکه به عنوان هسته‌های فعال وارد میدان شدند؛ این حضور، نشان‌دهنده‌ی این است که اعتراض دیگر محدود به مرکز شهر یا طبقه خاصی نیست؛ بلکه از دل زندگی روزمره و محلات برخاسته است؛ از منظر جامعه‌شناسی، این نقطه‌ی عطف مهمی است: حاشیه‌ها دیگر «تکمیل‌کننده» نیستند، بلکه «موتور اعتراض» هستند.

۲-۳. «عدم تمرکز» اعتراض: از یک نقطه به یک شبکه

ویژگی کلیدی ساختار تجمع دی‌ماه، عدم تمرکز است: اعتراض، از یک نقطه واحد شروع نمی‌شود؛ در همان روزهای اولیه، چندین نقطه مختلف همزمان فعال می‌شوند؛ این الگو، نشان‌دهنده‌ی یک «اعتراض شبکه‌ای» است که بدون رهبری مرکزی و بدون نیاز به هماهنگی رسمی، می‌تواند به سرعت گسترش یابد.

از منظر امنیتی، این تغییر ساختاری بسیار مهم است، زیرا کنترل تجمع‌های متمرکز امکان‌پذیرتر است؛ اما یک شبکه پراکنده، با حرکت و جابه‌جایی، قابلیت «فرار از

مهار» را دارد؛ این الگو، هزینه‌های کنترل را افزایش می‌دهد و امکان «خطای محاسباتی» را برای دستگاه‌های امنیتی بیشتر می‌کند.

۳-۳. «فضای عمومی» به عنوان میدان اعتراض: خیابان، بازار، دانشگاه، کارخانه

در دی‌ماه ۱۴۰۴، میدان اعتراض تنها به خیابان و میدان محدود نبود؛ بلکه فضای عمومی به عنوان کلیدواژه‌ی اصلی ظهور کرد: بازار به عنوان مرکز اقتصادی و اجتماعی، به میدان اعتراض تبدیل شد؛ دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، محل تولید معنا و شبکه‌های اجتماعی بودند؛ کارخانه‌ها و مراکز کارگری، نشان‌دهنده‌ی تبدیل اعتراض از «مسأله معیشت» به «مسأله کار و زندگی» هستند.

این تنوع مکان‌ها نشان می‌دهد که اعتراض، به یک اعتراض عمومی و فراطبقاتی تبدیل شده است؛ اعتراض دیگر یک «رویداد خیابانی» نیست، بلکه یک حضور اجتماعی گسترده است.

۳-۴. میدان‌ها و مکان‌های اعتراض: نمادها و معنای سیاسی

مکان‌های اعتراض، همواره حامل «معنا» هستند. در دی‌ماه ۱۴۰۴، مکان‌های زیر به عنوان نمادهای کلیدی ظهور کردند:

- میدان‌ها: نماد قدرت جمعی و ادعای عمومی بودن
- خیابان‌ها و مسیرها: نماد حرکت، جریان و «تغییر»
- محلات و حاشیه‌ها: نماد «واقعیت زندگی» و «شکاف اجتماعی»
- بازار و کارگاه‌ها: نماد اقتصاد واقعی و زندگی روزمره

این معناها، به سرعت در زبان اعتراض تثبیت می‌شوند و به «حافظه جمعی» منتقل می‌گردند.

در مجموع ساختار تجمع دی‌ماه ۱۴۰۴، نشان‌دهنده‌ی یک تغییر ساختاری در نحوه‌ی اعتراض در ایران است: اعتراض از متمرکز به شبکه‌ای و پراکنده تغییر یافته و مکان‌های مختلف، همزمان به میدان اعتراض تبدیل شده‌اند. این تغییر، نشان می‌دهد که دی‌ماه ۱۴۰۴ نه یک اعتراض محلی، بلکه یک پدیده ملی و چندلایه است که در آن، «فضای عمومی» خود به یک میدان سیاسی تبدیل شده است.

بنابراین نمی‌توان دی‌ماه ۱۴۰۴ را صرفاً یک «اعتراض اقتصادی» یا یک «نارضایتی مقطعی» تلقی کرد؛ زیرا سازوکار بروز آن، حاصل ترکیب هم‌زمان چند عامل است که هر یک از منظرهای مختلف، نقش مکمل و تقویت‌کننده‌ای دارند. از منظر حکمرانی، این سازوکار نشان می‌دهد که «محرک» تنها کافی نیست و «بستر» و «ابزار» نیز باید هم‌زمان فراهم باشد تا اعتراض به یک موج ملی تبدیل شود. از منظر جامعه‌شناسی، این سازوکار نشان‌دهنده‌ی انتقال نارضایتی از سطح فردی به سطح جمعی و تبدیل آن به یک تجربه مشترک است. از منظر اقتصاد سیاسی، این سازوکار نشان می‌دهد که شوک اقتصادی، در شرایط نابرابری ساختاری و سیاست‌های ناپایدار، به یک بحران مشروعیت تبدیل می‌شود. از منظر امنیت، این سازوکار، شرایط مهار را پیچیده‌تر و هزینه‌های کنترل را افزایش می‌دهد.

سازوکار بروز دی‌ماه، ترکیبی از چهار عنصر اصلی است:

۱. آستانه‌ی خشم (محصول انباشت فشار اقتصادی، شکست نمادین دولت در

تضمین امنیت اقتصادی، کاهش اعتماد عمومی و احساس بن‌بست)

۲. شبکه‌های اجتماعی و انتقال پیام (ساختار اعتراض را از متمرکز به افقی تبدیل کردند)

۳. ساختار جغرافیایی و عدم تمرکز (اعتراض به یک شبکه‌ی پراکنده تبدیل شد)

۴. نمادها و معناهای مشترک (رهبری نمادین بدون رهبر)

این سازوکار نشان می‌دهد که دی‌ماه ۱۴۰۴، برخلاف اعتراضات پراکنده‌ی گذشته، یک پدیده‌ی شبکه‌ای و ملی است. در این نوع اعتراض، نمی‌توان انتظار داشت که «مهار امنیتی» یا «اصلاح اقتصادی جزئی» به‌تنهایی بتواند موج را خاموش کند؛ زیرا موج، دیگر محصول یک عامل نیست؛ بلکه محصول هم‌افزایی چند عامل در یک زمان است. از این رو، دی‌ماه، بیش از آنکه یک بحران باشد، یک هشدار ساختاری است: هشدار به حکمرانی که اگر رابطه‌ی خود با جامعه را بازسازی نکند، اعتراض از سطح یک موج به سطح یک «روند تاریخی» تبدیل خواهد شد.

۵-۳. تحلیل امنیتی: چرا کنترل مکان‌های پراکنده دشوارتر است؟

از منظر امنیتی، تغییر ساختار تجمع در دی‌ماه ۱۴۰۴ یک تحول بنیادین است. اگر در گذشته، کنترل اعتراض به معنای کنترل چند نقطه‌ی مشخص بود، در دی‌ماه، اعتراض به یک میدان سیال و چندمرکزی تبدیل شد که ویژگی‌های زیر را دارد:

- کاهش «مرکز ثقل» اعتراض: وقتی اعتراض در چندین نقطه همزمان رخ می‌دهد، دیگر نمی‌توان با تمرکز نیرو و منابع، آن را مهار کرد. اعتراض شبکه‌ای، از یک «مرکز» فرمان نمی‌گیرد؛ بلکه از یک «گفتمان مشترک» و یک «زبان مشترک» تغذیه می‌شود.

- افزایش هزینه‌ی اطلاعاتی و شناسایی: در ساختار پراکنده، شناسایی رهبران، نقاط تجمع و مسیرهای حرکت دشوارتر می‌شود. هر نقطه جدید، نیازمند نیروی انسانی، اطلاعاتی و لجستیکی جدید است. این وضعیت، دستگاه امنیتی را به سمت «گسترده‌سازی کنترل» و «افزایش نظارت» سوق می‌دهد که خود می‌تواند نارضایتی را تشدید کند.
- تبدیل مکان به معنا: در اعتراض‌های شبکه‌ای، مکان‌ها تنها فضا نیستند؛ بلکه نماد می‌شوند. یک محله، یک مسیر، یک بازار، می‌تواند به نمادی از نابرابری، محرومیت یا مقاومت تبدیل شود. این نمادسازی، باعث می‌شود حتی اگر یک نقطه کنترل شود، معنای آن در دیگر نقاط منتقل شود.
- نقش فناوری و انتقال لحظه‌ای: در دی‌ماه ۱۴۰۴، فناوری باعث شد که کنترل مکانی، با کنترل روایت و جریان اطلاعات گره بخورد. حتی اگر یک تجمع فیزیکی مهار شود، ویدئوها و روایت‌ها به سرعت در شبکه‌ها منتشر می‌شوند و تجمع جدیدی را در نقطه‌ای دیگر ایجاد می‌کنند. این «چرخه‌ی تولید تجمع» باعث می‌شود کنترل، به یک فرآیند دائمی و پرهزینه تبدیل شود.

فصل چهارم: بازیگران اعتراض (داخلی): طبقات، گروه‌ها و

نسل‌ها

اعتراض‌های دی‌ماه ۱۴۰۴، یک «جمعیت بی‌نام» نبود؛ بلکه اجتماعی بود که از داخل خود، چندین بازیگر با هویت‌های متفاوت تولید کرد. در این فصل، بازیگران را در چهار سطح تحلیل می‌کنیم: نسل‌ها، طبقات اقتصادی، گروه‌های اجتماعی و حرفه‌ای، و گروه‌های هویتی و محلی. هر بازیگر، یک «نقطه فشار» است؛ نقطه‌ای که می‌تواند باعث گسست در نظام اجتماعی شود. در تحلیل سیاسی و امنیتی، فهم بازیگران، یعنی فهم محورهای احتمالی تغییر.

۱. نسل جدید: از امید به خشم

نسل جدید در ایران، نه فقط یک طبقه سنی، بلکه یک نیروی اجتماعی-سیاسی است که در دهه‌های گذشته، با تجربه‌ی نابرابری و ناکامی شکل گرفته و اکنون به یک «فشار تاریخی» تبدیل شده است. این نسل در دی‌ماه ۱۴۰۴، نه صرفاً «حاضر» بود، بلکه هویت مرکزی اعتراض را ساخت و آن را به یک پدیده‌ی جمعی تبدیل کرد.

جنبش زنان مهر ۱۴۰۱، یک نقطه‌ی عطف تاریخی برای شکل‌گیری هویت سیاسی نسل جدید بود. این حرکت، پیش از دی‌ماه، نشان داد که خشم هویتی و مطالبه‌ی آزادی می‌تواند به‌صورت عمومی و گسترده وارد میدان شود. مهر ۱۴۰۱ نه فقط یک اعتراض محدود به یک موضوع مشخص، بلکه یک «آمادگی اجتماعی» ساخت که در دی‌ماه به‌صورت انفجاری بروز کرد. در واقع، دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان بدون فهم مهر

۱۴۰۱ تحلیل کرد؛ زیرا مهر، بذر «جرئت اعتراض» و «تبدیل خشم به حرکت جمعی» را در جامعه کاشت.

۱-۱. تولد یک نسل در شرایط بحران

نسل جدید در یک دوره طولانی از بحران‌های متوالی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رشد کرده است. این نسل از کودکی با تورم، گرانی، رکود، بیکاری و محدودیت‌های اجتماعی مواجه بوده است؛ اما در عین حال، با دسترسی به شبکه‌های جهانی اطلاعات نیز بزرگ شده است. این ترکیب، یک تجربه دوگانه ایجاد کرده است: امید به توسعه و پیشرفت، اما احساس شکست و تحقیر. نتیجه، یک «نسل بی‌اعتماد» بود که دیگر به وعده‌ها باور ندارد.

۱-۲. امید به توسعه؛ اما تجربه‌ی ناکامی

در دهه‌های گذشته، سیاست‌های توسعه‌ای به صورت رسمی تبلیغ می‌شد: توسعه صنعتی، رفاه اجتماعی، عدالت، اشتغال، رشد اقتصادی و... اما در عمل، این وعده‌ها با رانت، فساد، نابرابری و سیاست‌زدایی از اقتصاد مواجه شدند. نسل جدید این وعده‌ها را نه به عنوان یک وعده‌ی دور، بلکه به عنوان یک سرنوشت شخصی می‌دید. این تجربه‌ی ناکامی، یک «شکاف تاریخی» ایجاد کرد: شکافی بین انتظارات نسلی و واقعیت سیاسی-اقتصادی.

۱-۳. نسل جدید و حس «بی‌صدایی»

یکی از ویژگی‌های نسل جدید، احساس بی‌صدایی است. این نسل در عرصه‌ی رسمی سیاسی، کمترین امکان حضور و تأثیرگذاری را دارد. سیاست‌های عمومی، تصمیم‌گیری‌ها و بحث‌های کلان اجتماعی در نهادهایی شکل می‌گیرند که این نسل

در آن سهمی ندارد. نتیجه، یک حس «محرومیت سیاسی» است که به خشم تبدیل می‌شود.

۴-۱. خشم اقتصادی + خشم هویتی

خشم نسل جدید تنها اقتصادی نیست. در دی‌ماه، خشم اقتصادی با خشم هویتی ترکیب شد. این نسل از یک طرف با تورم و بیکاری زندگی‌اش تکه‌تکه شده بود؛ از طرف دیگر احساس می‌کرد که حق او برای زندگی، آزادی و هویت اجتماعی نادیده گرفته شده است. بنابراین، اعتراض این نسل به‌طور طبیعی فراتر از یک مطالبه اقتصادی رفت و به یک مطالبه‌ی «هویتی» و «سیاسی» تبدیل شد.

۵-۱. نسل جدید و شبکه‌های اجتماعی: «چسب اجتماعی» اعتراض

نسل جدید به شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان ابزار زندگی عادی نگاه می‌کند؛ نه فقط به‌عنوان رسانه. برای این نسل، شبکه‌های اجتماعی فضای ارتباط و دوستی، محل کسب‌وکار و اقتصاد، و میدان تولید هویت و روایت بودند. به همین دلیل، اعتراض این نسل در دی‌ماه نه فقط در خیابان‌ها بلکه در فضای مجازی نیز شکل گرفت و ادامه یافت. این ویژگی، دی‌ماه را از یک اعتراض «محلی» به یک اعتراض «شبکه‌ای» تبدیل کرد.

۶-۱. نسل جدید و بحران «نسبت با آینده»

نسل جدید در یک بحران تاریخی قرار دارد: او نمی‌داند آینده‌اش چیست. او نمی‌داند چه شغلی خواهد داشت، چه زندگی‌ای خواهد ساخت، و چه حقوقی خواهد داشت. این بحران نسبت با آینده، در تاریخ سیاسی ایران یک پدیده‌ی جدید است؛ زیرا نسل‌های قبلی حداقل یک امید نسبی به آینده داشتند. اما نسل جدید در دی‌ماه نشان داد که امیدِ آینده از دست رفته است.

۷-۱. تحلیل امنیتی: نسل جدید، یک بازیگر «غیرقابل پیش‌بینی»

از منظر امنیتی، نسل جدید یک بازیگر پیچیده است: بدون سازمان رسمی، بدون رهبر مشخص، با توان شبکه‌سازی بالا، با قابلیت انتشار سریع پیام‌ها، و با انگیزه‌های ترکیبی (اقتصادی، هویتی، سیاسی). این ترکیب، نسل جدید را به یک بازیگر «غیرقابل پیش‌بینی» تبدیل می‌کند. زیرا حتی اگر بخشی از اعتراض‌ها مهار شود، بخش دیگر می‌تواند با شکل دیگری دوباره ظهور کند.

۲. طبقه‌ی متوسط آسیب‌دیده

طبقه‌ی متوسط در ایران همواره به‌عنوان ستون اجتماعی ثبات و مدنیت معرفی شده است؛ اما در دی‌ماه ۱۴۰۴، این طبقه نه فقط «آسیب‌دیده» بود، بلکه به‌عنوان یک عامل کلیدی در گسترش اعتراض عمل کرد. طبقه‌ی متوسط در این دوره نه یک طبقه‌ی اقتصادی صرف، بلکه یک «طبقه‌ی سیاسی» است؛ طبقه‌ای که انتظار دارد دولت، بازار و جامعه حداقل یک قرارداد نانوشته‌ی عدالت را رعایت کند.

۲-۱. تعریف طبقه‌ی متوسط در ایران: بین رفاه و اضطراب

طبقه‌ی متوسط در ایران از یک سو دارای تحصیلات، شغل رسمی و سطح زندگی نسبتاً پایدار است؛ اما از سوی دیگر در برابر شوک‌های اقتصادی و سیاسی آسیب‌پذیر است. این طبقه همیشه در وضعیت «بینابینی» قرار دارد: نه ثروتمند است که بتواند بحران‌ها را پشت سر بگذارد، نه فقیر است که با حداقل‌ها سازگار شود، و نه در طبقه‌ی قدرت قرار دارد که بتواند سیاست‌گذاری‌ها را تغییر دهد. به همین دلیل، طبقه‌ی متوسط احساس می‌کند که در میان نابرابری تنها و بی‌پناه مانده است.

۲-۲. طبقه‌ی متوسط و «توهم امنیت اقتصادی»

یکی از ویژگی‌های طبقه‌ی متوسط امید به امنیت اقتصادی است. این طبقه باور دارد که با تحصیل، تلاش و کار منظم می‌تواند زندگی خود را بسازد. اما در ایران این باور به «توهم امنیت» تبدیل شد؛ زیرا تورم ارزش پس‌انداز را می‌بلعد، بازار مسکن دست‌نیافتنی می‌شود، شغل‌های رسمی کم‌کیفیت و کم‌درآمد می‌شوند، و هزینه‌های زندگی از توان درآمد خارج می‌شود. نتیجه، تجربه‌ی یک شکست قرارداد اجتماعی بود: قراردادی که می‌گفت «کار، به معنای امنیت است» اما در عمل به معنای «استثمار و بی‌ثباتی» شد.

۲-۳. طبقه‌ی متوسط آسیب‌دیده و «حس تحقیر»

طبقه‌ی متوسط در دی‌ماه به‌طور ویژه احساس تحقیر را تجربه کرد. زیرا این طبقه هم «حاضر به تحمل فقر نیست» و هم «نمی‌خواهد به طبقات پایین‌تر نزول کند». این حس تحقیر یک محرک قدرتمند برای اعتراض است؛ زیرا طبقه‌ی متوسط به‌دنبال حفظ منزلت اجتماعی است. وقتی این منزلت تهدید می‌شود، واکنش‌اش سیاسی می‌شود و اعتراض را نه فقط به‌عنوان یک مطالبه اقتصادی، بلکه به‌عنوان یک مطالبه‌ی «کرامت» می‌بیند.

۲-۴. طبقه‌ی متوسط و «مرز ناپذیری سیاسی»

طبقه‌ی متوسط معمولاً نسبت به سیاست حساس است. این طبقه در شرایط عادی در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی فعالیت می‌کند؛ اما وقتی احساس کند که حداقل‌های زندگی‌اش به خطر افتاده، وارد میدان سیاست می‌شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ نمونه‌ی این مرز شکنی بود: طبقه‌ی متوسط از حوزه‌ی «اقتصاد خانوار» به حوزه‌ی

«سیاست عمومی» وارد شد. این ورود نشان‌دهنده‌ی یک تحول مهم است: طبقه‌ی متوسط به‌جای «سکوت»، انتخاب اعتراض را کرد.

۲-۵. طبقه‌ی متوسط و شبکه‌ی ارتباطی گسترده

طبقه‌ی متوسط به‌دلیل تحصیلات و ارتباطات، ظرفیت انتقال پیام را دارد. این طبقه می‌تواند اطلاعات را سریع منتقل کند، شبکه‌های اجتماعی را به کار بگیرد، و اعتراض را به «یک موضوع عمومی» تبدیل کند. به همین دلیل، طبقه‌ی متوسط نقش «توسعه‌دهنده» و «گسترش‌دهنده» اعتراض را دارد؛ او اعتراض را از محله‌ها و طبقات پایین‌تر به شهرهای بزرگ و به مرکز سیاست می‌رساند.

۲-۶. طبقه‌ی متوسط و «احساس خیانت»

طبقه‌ی متوسط در دی‌ماه احساس کرد که دولت و نظام سیاسی به وعده‌های خود خیانت کرده‌اند. این احساس خیانت به‌خصوص در موارد زیر تقویت شد: وعده‌ی کنترل تورم و افزایش رفاه، وعده‌ی توسعه و اشتغال، وعده‌ی عدالت اجتماعی، وعده‌ی پاسخگویی به نارضایتی‌ها. وقتی وعده‌ها به‌صورت سیستماتیک نقض شوند، طبقه‌ی متوسط دیگر نمی‌تواند به نظام اعتماد کند. این نقطه در دی‌ماه به یک «آستانه» تبدیل شد.

۲-۷. تحلیل امنیتی: طبقه‌ی متوسط، عامل «تبدیل اعتراض به بحران ملی»

از منظر امنیتی، طبقه‌ی متوسط یک عامل خطرناک برای نظام است؛ زیرا توان تولید روایت و تحلیل دارد، دسترسی به رسانه‌ها و شبکه‌ها دارد، و می‌تواند اعتراض را به طبقه‌های دیگر منتقل کند. وقتی طبقه‌ی متوسط وارد میدان می‌شود، اعتراض از یک «بحران محلی» به یک «بحران ملی» تبدیل می‌شود؛ زیرا طبقه‌ی متوسط به‌عنوان یک طبقه‌ی مرجع، می‌تواند اعتبار اعتراض را افزایش دهد.

۳. طبقات کارگر و اقشار محروم

طبقات کارگر و اقشار محروم در ایران نه فقط یک گروه اقتصادی، بلکه یک نیروی اجتماعی تاریخی محسوب می‌شوند؛ نیرویی که در طول تاریخ معاصر ایران همواره در لبه‌ی تغییرات اجتماعی قرار داشته است. در دی‌ماه ۱۴۰۴، این طبقات نه تنها «حاضر» بودند، بلکه پایه‌ی اصلی خشم اقتصادی را تشکیل دادند و به اعتراض‌ها شکل واقعی و ملموس بخشیدند.

۳-۱. طبقه‌ی کارگر: نیروی تولید، اما فاقد قدرت تصمیم‌گیری

طبقه‌ی کارگر به‌طور تاریخی نیروی تولید را تأمین کرده است، اما در عین حال از قدرت تصمیم‌گیری در اقتصاد و سیاست محروم بوده است. کارگران در عین اینکه تولید را انجام می‌دهند، سهمی از منافع تولید ندارند و این نابرابری یک «ناهم‌خوانی اجتماعی» ایجاد کرده است. در دی‌ماه ۱۴۰۴، کارگران به‌طور مستقیم با بحران‌های زیر مواجه بودند: دستمزدهای پایین و تورم بالا، قراردادهای موقت و عدم امنیت شغلی، حذف مزایا و کاهش قدرت خرید، فشارهای کارفرمایی و ضعف تشکلهای مستقل. این شرایط کارگران را به یک فشار تاریخی رساند: فشار ادامه دادن زندگی با دستمزدی که حتی به حداقل‌های انسانی نمی‌رسد.

۳-۲. اقشار محروم: «زندگی معلق» در حاشیه‌ی شهر

اقشار محروم شامل کارگران روزمزد، حاشیه‌نشینان، مهاجران داخلی، زنان سرپرست خانوار و افراد فاقد بیمه و حمایت اجتماعی هستند. این اقشار در دی‌ماه با یک واقعیت ساده اما دردناک مواجه بودند: زندگی‌شان نه «یک مسیر پیشرفت»، بلکه یک حالت معلق بود؛ و هر شوک اقتصادی آنها را از حاشیه به «گسست کامل»

نزدیک‌تر می‌کرد. این اقشار به دلیل نداشتن سرمایه، آموزش و حمایت اجتماعی، توان مقاومت کمتری در برابر بحران‌ها داشتند؛ اما خشم‌شان به دلیل همین ضعف شدیدتر بود.

۳-۳. کارگر و محروم: «خشم اقتصادی» در برابر «پاسخ سیاسی»

خشم طبقات کارگر و محروم به‌طور طبیعی اقتصادی است. اما در دی‌ماه، این خشم اقتصادی به یک پرسش سیاسی تبدیل شد: «چرا من باید تاوان سیاست‌های اقتصادی را بدهم؟ چرا ثروت و قدرت در دست عده‌ای محدود است؟ چرا من از حق یک زندگی انسانی محرومم؟» این پرسش‌ها در دی‌ماه به شعارهای خیابانی تبدیل شد و اعتراض را از یک مطالبه اقتصادی به یک مطالبه عدالت اجتماعی تبدیل کرد.

۳-۴. طبقات کارگر و اقشار محروم: «حضور فیزیکی» و «واقعیت خیابانی»

یکی از ویژگی‌های طبقات کارگر و محروم، حضور فیزیکی قوی در خیابان‌ها است. این طبقات به دلیل شرایط زندگی امکان حضور طولانی‌مدت در میدان را دارند و اعتراض را به یک واقعیت خیابانی تبدیل می‌کنند. از منظر امنیتی، این حضور دو وجه دارد: وجه خطرناک (چون اعتراض را «پایدار» و «قابل تکرار» می‌کند) و وجه قابل کنترل (چون این طبقات معمولاً سازماندهی رسمی کمتری دارند و از طریق فضای محلی قابل رصد هستند). اما در دی‌ماه، ترکیب این حضور با شبکه‌های اجتماعی و نسل جدید باعث شد که حضور خیابانی به یک «جنبش گسترده» تبدیل شود.

۳-۵. کارگر و محروم: «پیوستگی اعتراض» به جای «موج‌زنی»

یکی از ویژگی‌های اعتراض طبقات کارگر و محروم «پیوستگی» آن است. این اعتراض برخلاف اعتراض‌های کوتاه‌مدت می‌تواند به شکل یک روند پایدار ادامه پیدا

کند؛ زیرا زندگی این طبقات دائماً تحت فشار است، بحران اقتصادی برای آنها یک حادثه نیست بلکه یک وضعیت دائمی است، و بنابراین خشم آنها نیز یک خشم دائمی است. در دی‌ماه این پیوستگی به اعتراض‌ها عمق داد و آن را از یک «موج گذرا» به یک «روند» تبدیل کرد.

۳-۶. تحلیل امنیتی: طبقات کارگر و محروم، «محور قابل انفجار»

از منظر امنیتی، طبقات کارگر و محروم یک «محور قابل انفجار» هستند؛ زیرا فشار اقتصادی آنها بسیار بالا است، امکان ارتقای اجتماعی برای آنها کم است، و ابزارهای رسمی برای بیان اعتراض آنها محدود است. در نتیجه این طبقات می‌توانند به سرعت وارد میدان شوند و در صورت تشدید فشار واکنش‌های شدیدتری نشان دهند. اما در عین حال، اگر دولت بتواند با سیاست‌های اجتماعی و حمایتی فشار را کاهش دهد، می‌تواند این محور را «خنثی» کند.

۴. نقش زنان و نقش جنسیت در اعتراض

پیش از دی‌ماه، مهم‌ترین نقطه‌ی ظهور زنان در میدان اعتراض مهر ۱۴۰۱ بود. آن حرکت نشان داد که زنان نه فقط یک گروه شرکت‌کننده، بلکه یک نیروی محرک و پیش‌ران تغییر اجتماعی هستند. مهر ۱۴۰۱ بستر هویتی و نمادین را آماده کرد و دی‌ماه این بستر را به یک جریان ملی تبدیل کرد. بنابراین دی‌ماه ادامه‌ی همان مسیر مهر است؛ با این تفاوت که در دی‌ماه خشم اقتصادی و هویتی به یکدیگر پیوند خورد و زنان به‌عنوان «نماد قرارداد اجتماعی شکست‌خورده» محور معنایی اعتراض شدند.

زنان در دی‌ماه ۱۴۰۴ نه صرفاً یک «گروه شرکت‌کننده» بودند، بلکه محور معنایی و نمادین اعتراض شدند. حضور زنان در خیابان‌ها علاوه بر ابعاد سیاسی یک پیام

فرهنگی و هویتی نیز داشت: «زنان دیگر نمی‌خواهند در حاشیه بمانند؛ و این حاشیه‌نشینی به نقطه‌ی انفجار رسیده است.»

۴-۱. زنان به‌عنوان «نمایندگی قرارداد اجتماعی شکست‌خورده»

در ایران زنان همواره نماد «قرارداد اجتماعی» بوده‌اند؛ قراردادی که از یک سو وعده‌ی حقوق و آزادی را می‌دهد و از سوی دیگر آن را محدود می‌کند. دی‌ماه ۱۴۰۴ این قرارداد به‌صورت آشکار شکست خورد. زنان با حضور خود نشان دادند که زندگی آنها تحت فشارهای اقتصادی و اجتماعی قرار دارد، حقوق آنها محدود است، و تحمل این محدودیت‌ها به نقطه‌ی پایان رسیده است. بنابراین زنان در دی‌ماه نماینده‌ی یک «نسل از محرومیت» بودند که دیگر نمی‌خواهد به سکوت ادامه دهد.

۴-۲. حضور زنان به‌عنوان «نشانه‌ی تغییر هویت سیاسی»

حضور زنان در اعتراضات به‌ویژه در فضای عمومی و خیابان یک تحول هویتی است. زیرا حضور زنان نشان می‌دهد که اعتراض دیگر فقط یک اعتراض اقتصادی نیست؛ بلکه یک اعتراض هویتی است که به دنبال تغییر چارچوب‌های اجتماعی نیز هست. زنان با حضور خود پیام دادند که می‌خواهند در جامعه دیده شوند، حق تصمیم‌گیری داشته باشند، و از محدودیت‌های جنسیتی رها شوند. این پیام از نظر تاریخی یک نقطه‌ی عطف است؛ زیرا نشان می‌دهد که دی‌ماه در حال تغییر «چهره‌ی جامعه» است.

۴-۳. جنسیت و «بارِ دوگانه‌ی فشار»

زنان در ایران با یک بارِ دوگانه‌ی فشار مواجه هستند: فشار اقتصادی و فشار جنسیتی. این دو فشار در دی‌ماه به هم گره خوردند. زنان نه فقط برای نان و رفاه

بلکه برای آزادی و کرامت به خیابان آمدند. این ترکیب اعتراض زنان را از یک اعتراض «اقتصادی» به یک اعتراض «حقوقی-فرهنگی» تبدیل کرد.

۴-۴. زنان و نمادسازی: «پوشش زن به عنوان میدان سیاست»

در دی ماه پوشش زنان به عنوان یک میدان سیاسی ظاهر شد. اعتراض زنان به واسطه‌ی نمادها و تصاویر به یک پیام جهانی تبدیل شد. این نمادسازی پیش‌زمینه‌ی تاریخی داشت. در مهر ۱۴۰۱ برای نخستین بار در مقیاس ملی پوشش زن به عنوان «میدان اعتراض» و «نماد آزادی» وارد گفتمان عمومی شد. همان حرکت نشان داد که حاکمیت بر پوشش زنان دیگر قابل سکوت نیست و جامعه آمادگی دارد تا این مرز را به صورت جمعی بشکند. دی ماه این نمادسازی را به سطحی جهانی رساند اما ریشه‌های آن در مهر ۱۴۰۱ شکل گرفت. این نمادسازی یک پیام روشن داشت: «نظام نمی‌تواند بر پوشش زنان مدیریت کند و انتظار داشته باشد که جامعه سکوت نماید.» از منظر امنیتی این نمادسازی یک نقطه‌ی حساس است؛ زیرا نمادها از مرزهای ملی عبور می‌کنند و می‌توانند اعتراض را به یک «مسئله جهانی» تبدیل نمایند.

۴-۵. زنان و شبکه‌های اجتماعی: تولید روایت و مقاومت

زنان در دی ماه از شبکه‌های اجتماعی به عنوان یک ابزار مقاومت استفاده کردند. آنها با انتشار تصاویر، ویدئوها و روایت‌های شخصی نشان دادند که اعتراض تنها یک اتفاق خیابانی نیست؛ بلکه یک تجربه‌ی زندگی است و این تجربه باید ثبت و روایت شود. این روایت‌سازی باعث شد که اعتراض زنان به یک پدیده‌ی جهانی تبدیل شود و توجه جامعه بین‌المللی را جلب کند.

۴-۶. تحلیل امنیتی: زنان، نقطه‌ی حساس نظام

از منظر امنیتی حضور زنان در اعتراض یک نقطه‌ی حساس برای نظام است؛ زیرا زنان به‌عنوان نماد جامعه می‌توانند حمایت عمومی را جلب کنند، برخورد زنان می‌تواند خشم عمومی را افزایش دهد، و امنیت‌زدایی از زنان می‌تواند به یک بحران مشروعیت تبدیل شود. بنابراین حضور زنان در دی‌ماه یک «آزمون امنیتی» برای نظام بود: چگونه می‌توان با یک گروه اجتماعی مواجه شد که برخورد آن هزینه‌ی سیاسی و اجتماعی بسیار بالایی دارد؟

۵. نقش اقلیت‌ها و مناطق قومی/مذهبی

اقلیت‌ها و مناطق قومی/مذهبی در ایران همواره در حاشیه‌ی ساختار قدرت قرار داشته‌اند؛ نه فقط به‌خاطر تفاوت فرهنگی، بلکه به‌خاطر نابرابری تاریخی در توزیع قدرت، منابع و فرصت‌ها. در دی‌ماه ۱۴۰۴ این مناطق و اقلیت‌ها نه فقط به‌عنوان «حامیان» اعتراض بلکه به‌عنوان یک نیروی تاریخی و هویتی حضور یافتند که می‌تواند مسیر اعتراض را به سمت یک بحران ملی تغییر دهد.

۵-۱. اقلیت‌ها و «تاریخ نابرابری»

اقلیت‌های قومی/مذهبی در ایران با یک تاریخ طولانی از نابرابری و محرومیت مواجه بوده‌اند. این نابرابری‌ها در حوزه‌های توزیع نامتوازن منابع اقتصادی، عدم دسترسی برابر به خدمات عمومی، تبعیض در استخدام و آموزش، ضعف زیرساخت‌ها در مناطق محروم، و محدودیت‌های فرهنگی و سیاسی آشکار می‌شود. این تاریخ نابرابری به‌تدریج یک «حس جمعی» در این اقلیت‌ها ساخته است: حس «شکاف» بین مرکز و پیرامون. این حس در دی‌ماه به یک محرک قدرتمند برای حضور در اعتراض تبدیل شد.

۲-۵. مناطق قومی/مذهبی: نقش «پیرامون» در شکل‌گیری اعتراض

در بسیاری از موارد اعتراض‌های بزرگ از مرکز شروع می‌شوند؛ اما در دی‌ماه شاهد یک پدیده‌ی مهم بودیم: گسترش اعتراض به پیرامون. مناطق قومی/مذهبی به‌ویژه مناطق حاشیه‌ای و محروم به‌سرعت به اعتراض پیوستند؛ زیرا فشار اقتصادی در این مناطق شدیدتر است، فرصت‌های شغلی کمتر است، و اعتماد به دولت کمتر است. این ویژگی باعث شد که اعتراض به یک پدیده‌ی «ملی» تبدیل شود و از مرکز به پیرامون یا بالعکس منتقل شود.

۳-۵. اقلیت‌ها و «هویت جمعی»: پیوند بین اعتراض و مطالبات تاریخی

اقلیت‌ها به‌دلیل تجربه‌ی تاریخی خود یک هویت جمعی قوی دارند. این هویت در شرایط بحران می‌تواند به یک ظرفیت اعتراض تبدیل شود. در دی‌ماه اقلیت‌ها با حضور در اعتراض نه فقط علیه نابرابری اقتصادی بلکه علیه نابرابری تاریخی و فرهنگی اعتراض کردند. این موضوع اعتراض را از یک بحران اقتصادی به یک بحران هویتی و ملی تبدیل می‌کند؛ زیرا مطالبات اقلیت‌ها معمولاً در چارچوب «حقوق برابر» و «شهروندی کامل» قرار می‌گیرد.

۴-۵. اقلیت‌ها و «رابطه با دولت»: اعتماد شکننده

یکی از ویژگی‌های اقلیت‌ها اعتماد شکننده به دولت است. این اعتماد شکننده به دلایل تجربه برخورد و تبعیض، عدم حضور نماینده واقعی در قدرت، و نبود سازوکارهای حل اختلاف شکل گرفته است. در نتیجه وقتی اعتراض در سطح ملی آغاز می‌شود، اقلیت‌ها به‌سرعت به آن می‌پیوندند؛ زیرا این اعتراض فرصتی است برای بیان نارضایتی تاریخی.

۵-۵. تحلیل امنیتی: اقلیت‌ها و خطر «گسترش قومی» اعتراض

از منظر امنیتی حضور اقلیت‌ها در اعتراض یک خطر مهم دارد: خطر گسترش قومی. این خطر زمانی رخ می‌دهد که اعتراض از یک مطالبه اقتصادی به یک مطالبه هویتی تبدیل شود و مطالبات اقلیت‌ها به صورت جداگانه مطرح شود؛ در نتیجه اعتراض به یک مسئله‌ی «مرکز-پیرامون» تبدیل شود. این حالت می‌تواند به تشدید برخورد و افزایش خشونت یا کاهش مشروعیت نظام و گسترش بحران ملی منجر شود. در هر دو حالت حضور اقلیت‌ها به عنوان یک عامل تشدیدکننده اهمیت دارد.

۵-۶. اقلیت‌ها و نقش «پیوند دهنده» در شبکه اعتراض

با وجود اینکه اقلیت‌ها ممکن است در برخی مناطق مطالبات خاص خود را داشته باشند، اما در دی‌ماه یک ویژگی مهم مشاهده شد: پیوند بین مطالبات اقلیت‌ها و مطالبات عمومی. این پیوند باعث شد که اعتراض یک «زنجیره ملی» شود و پیام «عدالت اجتماعی» را از مرکز تا پیرامون منتقل کند. این پیوند به خصوص از طریق شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های محلی شکل گرفت و اعتراض را به یک جریان ملی تبدیل کرد.

۶. نظریه‌ی «ائتلاف‌های موقت»: چگونه نیروها کنار هم قرار گرفتند؟

دی‌ماه ۱۴۰۴ یک پدیده‌ی مهم در سطح اجتماعی داشت: کنار هم قرار گرفتن نیروهایی که در شرایط عادی با هم اختلاف دارند. این ائتلاف‌ها نه یک ائتلاف سیاسی رسمی بودند و نه یک ائتلاف ایدئولوژیک پایدار؛ بلکه ائتلاف‌های موقت بودند که بر اساس یک «هسته‌ی مشترک» شکل گرفتند و پس از فروکش کردن بحران ممکن است از هم بپاشند.

یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری ائتلاف‌های موقت در دی‌ماه تجربه‌ی مشترک مهر ۱۴۰۱ بود. مهر نشان داد که گروه‌های مختلف اجتماعی می‌توانند بدون یک رهبری واحد و بدون هویت سیاسی یکسان بر اساس یک هسته‌ی مشترک (کرامت و آزادی) کنار هم قرار بگیرند. دی‌ماه همان ائتلاف را با گستره‌ای وسیع‌تر و شدت بیشتری تکرار کرد. اما همین ائتلاف‌های موقت توانستند اعتراض را از یک بحران اقتصادی به یک «بحران ملی» تبدیل کنند.

۱-۶. تعریف ائتلاف موقت در دی‌ماه

ائتلاف موقت نوعی پیوند اجتماعی است که بر پایه‌ی یک هدف مشترک شکل می‌گیرد (نه بر پایه‌ی یک ایدئولوژی مشترک)، در زمان مشخصی فعال می‌شود، و در صورت تحقق یا شکست هدف ممکن است فرو بپاشد. در دی‌ماه هسته‌ی مشترک این ائتلاف «خشم از وضعیت موجود» بود. این خشم در قالب‌های مختلفی ظهور یافت: خشم اقتصادی، خشم هویتی، خشم سیاسی، خشم از نابرابری و تبعیض. همه این خشم‌ها به یک «هسته‌ی مشترک» رسیدند: «من دیگر نمی‌خواهم این وضعیت را تحمل کنم.»

۲-۶. اجزای ائتلاف‌های موقت: چه نیروهایی کنار هم قرار گرفتند؟

همان‌طوری که گفته شد در دی‌ماه ائتلاف‌های موقت شامل چند بخش اصلی بودند:

- نسل جدید با خشم هویتی و امید از دست رفته به میدان آمد.
- طبقه‌ی متوسط آسیب‌دیده با حس تحقیر و شکست قرارداد اجتماعی اعتراض را گسترش داد.

- طبقات کارگر و اقشار محروم پایه‌ی حضور خیابانی و خشم اقتصادی را فراهم کردند.
- زنان هویت و نماد اعتراض را شکل دادند و معنای اعتراض را تغییر دادند.
- اقلیت‌ها و مناطق قومی/مذهبی اعتراض را از مرکز به پیرامون و از یک بحران اقتصادی به یک بحران ملی تبدیل کردند.

این ترکیب یک ائتلاف «عظیم و متنوع» ساخت که در عین تنوع یک هسته مشترک داشت.

۳-۶. چرا این ائتلاف‌ها شکل گرفتند؟ (عوامل ساختاری)

ائتلاف‌های موقت در دی‌ماه محصول چند عامل ساختاری بودند: نابرابری اقتصادی گسترده، فقدان کانال‌های قانونی برای بیان نارضایتی، بی‌اعتمادی عمومی به نهادهای رسمی، تضعیف جامعه مدنی و احزاب سیاسی، پیشرفت فناوری و شبکه‌های اجتماعی، تغییر نسلی و تحولات هویتی. این عوامل یک «زمین اجتماعی آماده» ایجاد کردند که در آن حتی نیروهای متفاوت نیز می‌توانستند کنار هم قرار بگیرند.

۴-۶. چگونه این ائتلاف‌ها سازماندهی شدند؟ (مکانیزم‌های پیوند)

ائتلاف‌های موقت در دی‌ماه از طریق چند مکانیزم شکل گرفتند:

- شبکه‌های اجتماعی (بزار پیوند و هماهنگی و انتقال سریع پیام‌ها)
- تجربه مشترک زندگی در بحران (همه گروه‌ها تجربه‌ی مشترکی از تورم، گرانی و نابرابری داشتند)
- شعارها و نمادهای مشترک (هویت مشترک ائتلاف را ساختند)

- حضور در مکان‌های عمومی (خیابان، میدان، دانشگاه، محله و کارخانه مکان‌های اشتراک و همگرایی بودند)

۵-۶. ویژگی‌های ائتلاف‌های موقت: قدرت و ضعف

ائتلاف‌های موقت ویژگی‌های خاصی دارند:

قدرت‌ها: سرعت شکل‌گیری بالا، گستره‌ی اجتماعی وسیع، انعطاف‌پذیری و مقاومت در برابر برخورد، قابلیت تبدیل اعتراض به یک بحران ملی.

ضعف‌ها: نبود رهبری واحد و ساختار سازمانی، نبود برنامه‌ریزی و چشم‌انداز مشترک، امکان تفرق پس از پایان بحران، خطر ورود نیروهای رادیکال یا سوءاستفاده‌های داخلی/خارجی.

این ضعف‌ها در عین اینکه ائتلاف را شکننده می‌کنند، اما در عین حال برخورد را نیز سخت‌تر می‌کنند؛ زیرا نبود ساختار یعنی نبود نقطه‌ی تمرکز برای برخورد کامل.

۶-۶. تحلیل امنیتی: ائتلاف‌های موقت و «امنیت‌زدایی از بحران»

از منظر امنیتی ائتلاف‌های موقت یک چالش بزرگ هستند، زیرا قابل‌پیش‌بینی نیستند، رهبری مشخص ندارند، و نمی‌توان با دستگیری چند نفر آنها را متوقف کرد. همچنین وقتی ائتلاف‌ها شامل اقشار مختلف می‌شوند، برخورد هزینه‌های سیاسی و اجتماعی بالایی دارد. بنابراین ائتلاف‌های موقت می‌توانند به یک «امنیت‌زدایی از بحران» منجر شوند: یعنی بحران از یک مسئله امنیتی صرف به یک مسئله اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود.

فصل پنجم: بازیگران خارجی و ابعاد بین‌المللی اعتراضات

دی‌ماه ۱۴۰۴

در عصر جهان‌شهریِ دیجیتال و پیوندهای ناگسستنی اقتصاد سیاسی جهانی، هیچ جنبش اجتماعی گسترده‌ای در خلأ شکل نمی‌گیرد و هیچ اعتراض داخلی بزرگی را نمی‌توان پدیده‌ای «خالص» و منفک از زمینه‌ها و کنشگران فراملی دانست. دی‌ماه ۱۴۰۴ ایران نیز درست در قلب این پیچیدگی قرار گرفت. از یک سو، ریشه‌های عمیق آن را باید در بستر تاریخی ناکارآمدی‌های ساختاری اقتصادی، شکاف روزافزون دولت-ملت و بحران مشروعیتی جست که پیشینه‌ای طولانی در تاریخ معاصر ایران دارد. از سوی دیگر، شکل‌گیری، گسترش و حتی معنای این اعتراضات در گفتمان عمومی، بی‌ارتباط با کنش‌ها و روایت‌های بازیگران بین‌المللی نبود. در فضایی که مرزهای داخلی و خارجی در رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های خبری جهانی محو می‌شود، تحلیل دی‌ماه ۱۴۰۴ ناگزیر باید پاسخی برای این پرسش کلیدی بیابد: این اعتراضات تا چه اندازه زیر سایه‌ی گفتمان‌های رقیب «تأثیر خارجی» از یک سو و «دخاله خارجی» از سوی دیگر پنهان ماند؟

طرح مسئله: از واقعیت زمینی تا جنگ روایت‌های جهانی

مسئله فراتر از پرسش ساده‌ای چون «آیا خارجی‌ها دخالت کردند؟» است. پرسش واقعی این است که در یک اکوسیستم اطلاعاتی به هم‌پیوسته، نقش واقعی و عملی بازیگران بین‌المللی (اعم از دولت‌ها، رسانه‌ها، نهادهای حقوق بشری و شبکه‌های اپوزیسیون) در شکل‌دادن به مقیاس، ادراک، هزینه‌ها و پیامدهای اعتراضات چه بود؟ چگونه فشارهای اقتصادی دیرپای بین‌المللی به عنوان یک متغیر ساختاری بسترساز نارضایتی‌های انفجاری شد؟ چگونه پوشش لحظه‌به‌لحظه رسانه‌های جهانی و گردش

سریع تصاویر در پلتفرم‌های فراملی بر روحیه معترضان و استراتژی نظام تأثیر گذاشت؟ و از همه مهم‌تر، عوامل بیرونی چگونه در تعامل و تقاطع با فرآیندهای روایت‌سازی سیاسی داخلی قرار گرفتند؟

در سطح داخلی، بخشی از گفتمان رسمی تلاش داشت با برجسته‌سازی نقش مداخلات خارجی، اعتراض‌ها را در چارچوب ملاحظات امنیت ملی تفسیر کند و بر مخاطرات نفوذ و سوءاستفاده بیرونی تأکید ورزد؛ رویکردی که هدف آن حفظ انسجام سیاسی و جلوگیری از تعمیق بی‌ثباتی ارزیابی می‌شد. هم‌زمان، در سطح بین‌المللی، برخی بازیگران و رسانه‌های خارجی کوشیدند این تحولات را در قالب روایت‌های عام‌تری همچون «مطالبات دموکراسی‌خواهانه» بازنمایی کنند؛ روایتی که گاه با دستور کارها و ملاحظات ژئوپلیتیکی آن‌ها هم‌پوشانی داشت. این فصل می‌کوشد فراتر از این دو قرائت تقلیل‌گرا، به تحلیلی چندلایه دست یابد و نسبت میان پوشش‌های داخلی و بازتاب‌های خارجی را در چارچوبی واقع‌گرایانه و غیرقطبی بررسی کند.

بخش ۱: زمینه‌ها و ریشه‌های تاریخی و ساختاری

تحلیل دی‌ماه ۱۴۰۴ در خلأ بین‌المللی ممکن نیست، چرا که این رخداد در بستری تاریخی و ساختاری شکل گرفت که از دهه‌ها پیش توسط تعاملات، تنش‌ها و وابستگی‌های ایران با نظام بین‌الملل قالب‌گیری شده بود. این بخش سه زمینه کلان را بررسی می‌کند که هر گونه اعتراض عمیق در ایران را ناگزیر به عرصه بین‌المللی گره می‌زند: زمینه اقتصاد سیاسی که تاروپود زندگی روزمره را با فشارهای خارجی می‌تند، زمینه اجتماعی-روانشناختی که در مواجهه با بحران به دنبال معنا و مقصر می‌گردد، و زمینه رسانه‌ای-فناورانه که ذاتاً هر کنش جمعی را جهانی می‌سازد.

۱-۱. زمینه اقتصادی-سیاسی: فشار خارجی به مثابه بستر مستمر و چرخه معیوب

سیاست و اقتصاد ایران در چهار دهه گذشته در سایه‌ای از تنش، تحریم و انزوای نسبی بین‌المللی شکل گرفته است. این فشار خارجی، صرفاً یک عامل خارجی اضافه بر مشکلات داخلی نبوده، بلکه به یک متغیر ساختاری بنیادین تبدیل شده که بر تمامی محاسبات توسعه، توزیع منابع و ثبات اجتماعی سایه افکنده است.

تحریم‌ها به عنوان شتاب‌دهنده فروپاشی داخلی

تحریم‌های فلج‌کننده، به‌ویژه در حوزه انرژی و بانکی، فراتر از یک ابزار دیپلماتیک، به یک عامل تعیین‌کننده در معادلات داخلی تبدیل شدند. آنها مستقیماً با تحمیل هزینه‌های گزاف، کاهش شدید درآمدهای ارزی، ایجاد موانع تجاری و قطع دسترسی به فناوری و سرمایه، ظرفیت اقتصاد ایران برای جذب شوک‌ها، ایجاد اشتغال و تأمین رفاه پایه را به شدت تحلیل بردند. نتیجه، تشدید سریع‌تر و عمیق‌تر بحران‌های داخلی چون تورم ساختاری، رکود تولید و بیکاری بود. در این معنا، فشار خارجی نه عامل ایجاد، بلکه کاتالیزور قدرتمندی برای تبدیل ناکارآمدی‌های مدیریتی به فاجعه‌های معیشتی بود.

برون‌سپاری مسئولیت: دال مرکزی روایت رسمی

نظام این متغیر ساختاری را به دال مرکزی گفتمان توجیهی خود تبدیل کرد. در روایت رسمی، تمامی کمبودها، گرانی‌ها و ناکارآمدی‌ها نه ناشی از خطاهای سیاست‌گذاری، فساد یا ساختارهای ناکارآمد اقتصادی، بلکه صرفاً محصول «جنگ اقتصادی تمام‌عیار دشمن» قلمداد می‌شد. این روایت دو کارکرد اساسی داشت: اول، برون‌سپاری مسئولیت و معاف کردن ساختار حکمرانی از پاسخگویی؛ دوم، ایجاد اتحاد اجباری با بسیج ملی حول محور «مقاومت در برابر دشمن».

تولد چرخه معیوب تعاملی

این تعامل یک چرخه معیوب و خودتقویت کننده ایجاد کرد:

- گام اول (فشار خارجی): اعمال تحریم‌های گسترده از سوی بازیگران بین‌المللی.
 - گام دوم (تأثیر داخلی): تشدید مشکلات اقتصادی، کاهش قدرت خرید، تعمیق رکود و افزایش نابرابری.
 - گام سوم (واکنش اجتماعی): انباشت نارضایتی و در نهایت فوران آن در قالب اعتراضات گسترده (مانند دی‌ماه ۱۴۰۴).
 - گام چهارم (پاسخ نظام): نظام با رویکرد امنیتی-ایدئولوژیک به اعتراض پاسخ می‌دهد، آن را «اغتشاش» و دست‌پخت دشمن می‌خواند و با برخورد و محدودیت‌های بیشتر (مانند قطع اینترنت) آن را مهار می‌کند.
 - گام پنجم (بازخورد بین‌المللی): گزارش‌های برخورد و نقض حقوق بشر موجب محکومیت و اعمال تحریم‌های جدیدتر یا هدفمندتر از سوی جامعه بین‌الملل می‌شود.
 - بازگشت به گام اول: این تحریم‌های جدید بار دیگر اقتصاد تحت فشار را هدف گرفته و چرخه را با شدتی بیشتر تکرار می‌کنند.
- این دور باطل فضایی ایجاد می‌کند که در آن هر بحران داخلی بالقوه به سرعت ابعاد بین‌المللی پیدا می‌کند و هر کنش بین‌المللی بحران داخلی را تعمیق می‌بخشد.

۲-۱. زمینه اجتماعی-روانشناختی: جست‌وجوی معنا در سایه بحران و

دوگانگی ادراک

در مواجهه با بحران‌های پیچیده و چندبعدی، ذهنیت جمعی به دنبال روایت‌هایی ساده‌سازی‌شده برای درک موقعیت و تخلیه روانی می‌گردد. این نیاز زمینه اجتماعی مساعدی برای فعال شدن روایت‌های مبتنی بر «دیگری‌سازی» فراهم می‌آورد.

دشمن بیرونی به مثابه کاتالیزور وحدت موقت

روایت «دشمن خارجی» که توسط نهادهای رسمی تبلیغ می‌شد، کارکردی فراتر از توجیه‌گری داشت. این روایت با ارائه یک علت واحد و فرافکنی‌شده برای تمام مصائب، به کاهش اضطراب و سردرگمی ناشی از بحران کمک می‌کرد. از سوی دیگر، با قرار دادن جامعه در موقعیت یک «قلعه محاصره‌شده»، اتحاد و همبستگی مصنوعی (ولو موقت و شکننده) را در میان بخش‌هایی از جامعه که ممکن بود در سایر موضوعات در تضاد باشند، تقویت می‌نمود. این امر خصوصاً برای بسیج پایه‌های سنتی حامی نظام حیاتی بود.

آمادگی ذهنی و تجربه مضاعف

ذهنیت جمعی در آستانه دی‌ماه ۱۴۰۴ دو تجربه همزمان را پشت سر گذاشته بود: تجربه زیسته از تشدید روزافزون فشارهای اقتصادی که واقعیت روایت «جنگ اقتصادی» را ملموس‌تر کرده بود؛ و تجربه مستقیم از پوشش گسترده رسانه‌ای و بین‌المللی اعتراضات ۱۴۰۱. این دوگانه آمادگی پارادوکسیکالی ایجاد کرده بود: از یک سو حساسیت و احتمال پذیرش روایت دخالت خارجی افزایش یافته بود و از سوی دیگر انتظار برای «دیده شدن» و «بازتاب جهانی» هر حرکت اعتراضی نیز شکل گرفته بود.

دوگانگی رادیکال در ادراک جامعه

این فضا منجر به شکاف عمیق در تفسیر نقش عوامل خارجی شد. برای حامیان نظام و بخش‌هایی از جامعه که روایت رسمی را می‌پذیرفتند، فشار خارجی توجیهی قانع‌کننده برای همه مشکلات و مجوزی اخلاقی برای حمایت از دولت در «مقاومت» بود. در مقابل، برای بسیاری از معترضان و شهروندان ناراضی، همین فشار خارجی و بازتاب جهانی برخورد، تأییدی بر موقعیت مظلومیت و قربانی بودن ملت در برابر هم نظام ناکارآمد و هم جامعه بین‌المللی (که گاه به صورت منتقد و گاه به صورت ذینفع رفتار می‌کرد) بود. این دوگانگی امکان هر گونه گفت‌وگوی ملی حول مسئله را پیشاپیش دشوار می‌ساخت.

۳-۱. زمینه رسانه‌ای-فناورانه: فروپاشی مرزهای جغرافیایی و تولد رخداد

جهانی

ماهیت ارتباطات در عصر حاضر به خودی خود هر کنش جمعی چشمگیر را به پدیده‌ای با بعد بین‌المللی اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کند. دی‌ماه ۱۴۰۴ در قلب این تحول فناورانه رخ داد.

هم‌زمان‌سازی جهانی و حذف فاصله

شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌های مبتنی بر فناوری «زمان واقعی» جهانی را به صحنه اعتراضات آوردند. تصاویر، ویدئوها و شعارهای اعتراضی در عرض دقیقه‌ها نه تنها در سراسر ایران، بلکه برای مخاطبان جهانی، کنشگران حقوق بشر، رسانه‌های بین‌المللی و نهادهای دولتی خارجی قابل دسترس شد. این امر فاصله جغرافیایی و زمانی را از میان برداشت و ایران را در کانون توجه لحظه‌ای جهان قرار داد.

دی‌ماه ۱۴۰۴ به مثابه «رخداد رسانه‌ای»

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ از همان ساعات اولیه وقوع دو وجود موازی یافت: یک وجود فیزیکی در خیابان‌های شهرهای ایران و یک وجود رسانه‌ای-مجازی که در تلفن‌های هوشمند، صفحات خبری و شبکه‌های اجتماعی در سراسر جهان جریان داشت. این وجود دوم بود که به اعتراض هویت و مقیاس جهانی بخشید، آن را در چارچوب‌های گفتمانی خاصی (مانند «جنبش حقوق بشر»، «قیام ضدنظامی») قرار داد و بر مسیر و پیامدهای آن تأثیری تعیین‌کننده گذاشت.

تجربه ۱۴۰۱: آزمایشگاه دانشگاهی برای روایت‌سازی

اعتراضات ۱۴۰۱ به مثابه یک آزمایشگاه عملی برای تمامی بازیگران این عرصه عمل کرد. معترضان، فعالان و شهروندان عادی قالب‌های مؤثر تولید محتوا (نحوه فیلمبرداری امن، استفاده از هشتک‌های پرتیرفدار، رمزگذاری پیام) را آموختند. رسانه‌های خارجی و شبکه‌های اپوزیسیون نیز الگوهای پوشش و روایت‌سازی سریع را تجربه و به‌روز کردند. نظام نیز درس‌های خود را در مورد لزوم کنترل سخت‌افزاری اطلاعات (قطع اینترنت) فراگرفت. در دی‌ماه ۱۴۰۴ همه این بازیگران با دانش و تجربه افزوده‌شده وارد میدان شدند که بر پیچیدگی و شدت تقابل در این عرصه افزود.

بخش ۲: سطوح و سازوکارهای تأثیرگذاری بین‌المللی

برای درک دقیق نقش بازیگران بین‌المللی در دی‌ماه ۱۴۰۴ نباید آن را به صورت یک کل یکپارچه و همگن دید. تأثیر خارجی در قالب سه لایه یا سطح متمایز اما مرتبط عمل کرد که هر کدام سازوکار، بازیگران و پیامدهای خاص خود را داشتند. تفکیک این سطوح از افتادن در دام تحلیل‌های تک‌بعدی (نفی کامل یا تأیید مطلق

نقش خارجی) جلوگیری کرده و درک ما را از پیچیدگی تعاملات عمیق می‌کند. این سطوح به ترتیب از غیرمستقیم‌ترین و ساختاری‌ترین به مستقیم‌ترین و نمادین‌ترین شکل می‌آیند.

۱-۲. سطح ساختاری-اقتصادی (غیرمستقیم و بنیادین)

این سطح عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین لایه تأثیرگذاری بین‌المللی است که نه در حادثه‌ای خاص بلکه در تاروپود بلندمدت اقتصاد و سیاست ایران تنیده شده است.

بازیگران دولتی و بین‌المللی (سطح رسمی-سیاسی)

این دسته شامل دولت‌های خارجی (به ویژه ایالات متحده، اسرائیل و برخی کشورهای اروپایی) و نهادهای بین‌المللی (مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل) می‌شود. ابزار اصلی آنها اعلام مواضع دیپلماتیک، صدور بیانیه‌های محکومیت، اعمال یا تشدید تحریم‌های هدفمند و در مواردی طرح موضوع در مجامع بین‌المللی است. برای مثال در جریان اعتراضات، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، موضعی اتخاذ کرد که توسط مقامات ایرانی به عنوان «تحریک‌آمیز» تفسیر شد و سخنگوی ارتش جمهوری اسلامی در پاسخ تهدید کرد که «اگر دست تعرضی به سوی رهبر ما دراز شود... دنیای آنها را به آتش خواهیم کشید». اثر این سطح عمدتاً افزایش هزینه‌های بین‌المللی نظام و تأمین سوخت برای روایت رسمی «توطئه خارجی» است.

ماهیت تأثیر؛ زمینه‌ساز و تحلیل‌برنده

تأثیر این سطح مستقیم و فوری نیست بلکه غیرمستقیم، انباشتی و ساختاری است. این تحریم‌ها با مختل کردن زنجیره تأمین، کاهش شدید درآمدهای ارزی و ایجاد رکود تورمی به تدریج ظرفیت اقتصاد ملی برای ایجاد رفاه و امید را تحلیل می‌برند.

نتیجه، فرسایش روزافزون پایه‌های معیشتی طبقات متوسط و فرودست، بسته شدن بنگاه‌های اقتصادی، افزایش بیکاری و احساس عمومی از بن‌بست آینده است. این سطح خاک حاصلخیزی را فراهم می‌آورد که در آن بذر نارضایتی‌های عمیق اجتماعی می‌روید.

تفاوت با ۱۴۰۱؛ عمق انباشت بحران

در آستانه دی‌ماه ۱۴۰۴ جامعه ایران نه فقط تحت تأثیر تحریم‌ها بلکه زیر بار انباشت نتایج چندین ساله آنها قرار داشت. اگر در ۱۴۰۱ اثرات اولیه این فشارها حس می‌شد، در ۱۴۰۴ این اثرات به شکل فروپاشی بخشی از ساختارهای اقتصادی غیرنفتی، فرار سرمایه انسانی و تعمیق بی‌سابقه فقر آشکار شده بود. بنابراین اعتراضات ۱۴۰۴ در بستری به مراتب شکننده‌تر و انفجاری‌تر از گذشته رخ داد. تحلیل این سطح نشان می‌دهد که نقش خارجی پیش از هر چیز ایجاد شرایط عینی محرومیت بود که خشم معیشتی را به سطحی بحرانی رساند.

۲-۲. سطح رسانه‌ای-گفتمانی (شتاب‌دهنده و معناساز)

این سطح پل ارتباطی بین واقعیت میدانی در ایران و افکار عمومی جهانی است. نقش آن انتقال، قالب‌بندی و معنادهی به رویدادها در «زمان واقعی» است.

بازیگران اصلی و نقش‌آفرینی

- شبکه‌های تلویزیونی فارسی‌زبان خارج‌نشین (مانند ایران اینترنشنال، منوتو، بی‌بی‌سی فارسی): این رسانه‌ها با پوشش گسترده و غالباً همسو با گفتمان معترضان به تقویت حس همبستگی و دیده‌شدن در میان جامعه داخلی کمک کردند و فضای رسانه‌ای متقابلی در برابر صداوسیما ایجاد نمودند.

- پلتفرم‌های جهانی شبکه‌های اجتماعی (توییتر، اینستاگرام، تلگرام): این فضاها هم بستری برای انتشار لحظه‌ای اخبار و تصاویر (دور زدن سانسور داخلی) بودند و هم عرصه‌ای برای جنگ روایت‌ها. الگوریتم‌های این پلتفرم‌ها در برجسته‌سازی برخی محتواها و هشتگ‌ها نقش داشتند.
- گروه‌های سیاسی اپوزیسیون و نهادهای مدنی (سطح سیاسی-سازمانی): شبکه‌های اپوزیسیون سازمان‌یافته خارج از کشور (از گروه‌های سلطنت‌طلب تا جمهوری‌خواه) در این دسته جای می‌گیرند. فعالیت آنها شامل صدور بیانیه‌های حمایتی، سازماندهی تجمعات همبستگی در خارج و تلاش برای ارائه رهبری نمادین یا سیاسی به جنبش داخلی است. برای مثال در جریان اعتراضات برخی چهره‌ها مانند اشکان خطیبی و احسان کرمی با انتشار پست‌هایی در شبکه اجتماعی ایکس (سابقاً توییتر) صراحتاً از رضا پهلوی نام برده و حتی از دونالد ترامپ درخواست کمک کردند. اثر این گروه‌ها دوگانه است: از یک سو ممکن است به تمرکزبخشی نسبی به صداهاى معترضان بین‌المللی کمک کنند و از سوی دیگر به مواد خام بی‌درنگی برای روایت نظام مبنی بر «ارتباط آشوب‌گران با سلطنت‌طلبان و اجانب» تبدیل می‌شوند.
- سلبریتی‌ها، اینفلوئنسرها و چهره‌های رسانه‌ای خارج‌نشین (سطح نمادین-ترویجی): این دسته یکی از پرمناقشه‌ترین و پررنگ‌ترین لایه‌های تأثیر در فضای مجازی را طی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ تشکیل داد. آنها شامل بازیگران، مجریان، ورزشکاران و اینفلوئنسرهای ایرانی می‌شوند که عمدتاً در کشورهایی مانند کانادا، آمریکا، ترکیه و امارات مقیم هستند.

ماهیت تأثیر؛ جنگ ادراک و روان‌شناسی جمعی

تأثیر این سطح مستقیم بر حوزه معنا و ذهنیت است. برای معترضان در خیابان این پوشش گسترده حس قدرتمند «دیده شدن» و «تنها نبودن» را ایجاد می‌کند که می‌تواند به ابقای امید و تداوم کنش کمک کند. در مقابل برای نظام این پوشش یک «تهدید امنیت نرم» و «جنگ روایی» تمام‌عیار محسوب می‌شود که مشروعیت آن را به چالش می‌کشد و آن را در موضع دفاعی قرار می‌دهد.

تفاوت با ۱۴۰۱؛ بلوغ ماشین روایت‌سازی

پس از تجربه ۱۴۰۱ تمامی بازیگران این عرصه آماده‌تر و سریع‌تر عمل کردند. شبکه‌های اجتماعی داخلی کانال‌های خبررسانی خود را بهینه کرده بودند. رسانه‌های خارجی الگوهای پوشش سریع را تمرین کرده بودند. نظام نیز با درس‌گیری از گذشته سریع‌تر به قطع اینترنت متوسل شد. نتیجه تبدیل شدن کل این اکوسیستم به یک «ماشین روایت‌سازی آماده و پرسرعت» بود که از نخستین ساعات دی‌ماه ۱۴۰۴ را به یک پدیده جهانی بدل کرد.

۳-۲. سطح سیاسی-نمادین (مستقیم و پرمناقشه)

این سطح عرصه کنش آگاهانه و هدفمند نهادهای رسمی و سیاسی است که مستقیم‌ترین و چالش‌برانگیزترین شکل «درگیری» محسوب می‌شود.

بازیگران اصلی و ابزارهای آنها

- دولت‌های خارجی: از طریق صدور بیانیه‌های رسمی محکومیت، اعمال تحریم‌های نمادین علیه افراد و نهادهای خاص (مانند مقامات سپاه) یا برگزاری جلسات اضطراری در نهادهایی مانند شورای امنیت سازمان ملل

وارد عمل می‌شوند. این اقدامات بیش از آنکه اثر عملی فوری داشته باشند دارای بار نمادین و سیاسی سنگینی هستند.

- سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی (مانند عفو بین‌الملل، گزارشگران سازمان ملل): این نهادها با مستندسازی ادعاهای نقض حقوق بشر، دادخواهی بین‌المللی و اعتباربخشی حقوقی به ادعاهای معترضان مشروعیت اخلاقی جنبش اعتراضی را در محافل جهانی تقویت می‌کنند و هزینه سیاسی نظام را افزایش می‌دهند.

- شبکه‌های اپوزیسیون در تبعید: این گروه‌ها می‌کوشند با تصاحب نمادین اعتراضات (استفاده از شعارها و تصاویر آن در تبلیغات خود)، ارائه رهبری نمادین از راه دور و هماهنگی نسبی رسانه‌ای اعتراضات خودجوش داخلی را به پروژه سیاسی بلندمدت خود برای تغییر رژیم پیوند بزنند.

ماهیت تأثیر؛ پارادوکس تقویت دوگانه و خطر امنیتی‌سازی

تأثیر این سطح ذاتاً دوگانه و پرمناقشه است. از یک سو این کنش‌ها می‌تواند روحیه معترضان را تقویت کرده و به آنان اطمینان دهد که خواست آنان در عرصه جهانی شنیده شده است. از سوی دیگر این دقیقاً سوخت لازم را برای روایت رسمی نظام مبنی بر «توطئه خارجی» و «اغتشاش برنامه‌ریزی شده» تأمین می‌کند. نظام با استناد به همین مواضع خارجی می‌تواند اعتراض را کاملاً امنیتی‌سازی کند، فضای داخلی را بیشتر ببندد و با شدت بیشتری به برخورد متوسل شود، چرا که آن را نه یک نارضایتی داخلی بلکه یک «تهدید امنیت ملی» با منشأ خارجی قلمداد می‌نماید.

تحلیل هزینه-فایده: پرریسک‌ترین سطح

بنابراین این سطح از درگیری بیشترین ریسک را برای ذات خودجوش و مردمی اعتراض دارد. هزینه احتمالی آن تبدیل شدن اعتراض به گروگان کشمکش‌های ژئوپلیتیک و توجیه کامل برخورد از سوی نظام است. فایده احتمالی آن تحت فشار بین‌المللی قرار دادن نظام و جهانی‌سازی هزینه برخورد است. تعادل این هزینه و فایده یکی از پیچیده‌ترین معماهای استراتژیک برای کنشگران خارجی و داخلی در جریان دی‌ماه ۱۴۰۴ بود.

بخش ۳: تحلیل تعاملی و پیامدها: چرخه معیوب و جنگ روایت‌ها

بررسی پویایی تعامل کنش‌های داخلی و خارجی و نتایج آن. این بخش بر تحلیل پویایی‌های ناشی از تعامل سطوح مختلف درگیری بین‌المللی با پاسخ‌های داخلی متمرکز است. در اینجا بحث از «تأثیر» صرف فراتر رفته و به بررسی یک چرخه تعاملی تقویت‌کننده می‌رسد که در آن هر کنش داخلی و خارجی واکنش طرف دیگر را تشدید و پیامدهای بحران را عمیق‌تر می‌سازد. این فرآیند دی‌ماه ۱۴۰۴ را از یک رخداد اجتماعی ساده به یک معمای پیچیده سیاسی-امنیتی با ابعاد جهانی تبدیل کرد.

۱-۳. تقویت متقابل: دینامیک چرخه معیوب و دوگانه‌سازی مشروعیت

نیروهای داخلی و خارجی در یک رابطه دیالکتیک مخرب قرار گرفتند که خود را در یک چرخه معیوب با مراحل مشخص نشان داد.

اثر پارادوکسیکال بر مشروعیت جالب اینجاست که این چرخه به صورت متناقض‌نمایی هر دو طرف درگیر را در گفتمان خود تقویت می‌کند اما مشروعیت آنها را در قطب‌های کاملاً متضادی قرار می‌دهد.

- برای نظام: روایت «مقاومت در برابر جنگ ترکیبی دشمن» مشروعیتی ایدئولوژیک-امنیتی برای برخورد ایجاد می‌کند و پایه‌های سنتی حامی نظام را حول این پرچم متحد می‌سازد. مشروعیت آن نه بر کارآمدی و رفاه بلکه بر پاسخگویی به یک تهدید خارجی استوار می‌شود.

- برای معترضان/اپوزیسیون: محکومیت‌ها و حمایت‌های نمادین بین‌المللی مشروعیتی اخلاقی-حقوق بشری برای کنش آنان فراهم می‌آورد و به آنان احساس می‌دهد که آرمان‌شان جهانی است. مشروعیت آنان بر هم‌دلی افکار عمومی جهانی و هنجارهای جهان‌شمول استوار می‌گردد.

این دوگانه‌سازی مشروعیت فضای سیاسی را به شدت قطبی کرده و امکان هرگونه گفت‌وگو یا مصالحه داخلی را از بین می‌برد چرا که هر طرف در یک جهان‌بینی کاملاً جداگانه و خودتأییدگر قرار دارد.

۲-۳. پیامدهای داخلی: قطبی‌سازی، فرصت‌سازی و تهدیدهای راهبردی

این تعامل پیامدهای عمیق و اغلب متناقضی برای میدان داخلی ایران به همراه آورد.

برای حکمرانی

- فرصت (محدود و کوتاه‌مدت): بحران بین‌المللی ناشی از اعتراضات می‌تواند به عنوان یک دشمن مشترک وحدت موقتی در میان نخبگان حاکم و

بخش‌هایی از جامعه ایجاد کند. این وضعیت منابع و توجه را از انتقادات داخلی به سمت تهدید بیرونی معطوف ساخته و فضایی برای سخت‌تر کردن گفتمان امنیتی-انقلابی فراهم می‌آورد.

- تهدید (ساختاری و بلندمدت): بزرگ‌ترین تهدید تشدید غفلت از ریشه‌های داخلی بحران است. با برون‌افکنی تمام علل مشکلات به دشمن خارجی هر انگیزه‌ای برای اصلاحات ساختاری واقعی در اقتصاد، حکمرانی و پاسخگویی سیاسی از بین می‌رود. این امر نه تنها شکاف دولت-ملت را تعمیق می‌بخشد بلکه در بلندمدت حتی پایه‌های مشروعیت ایدئولوژیک نظام را نیز فرسوده می‌کند چرا که وعده عدالت و استقلال در گرو عدم وابستگی بود نه توجیه فلاکت.

برای جامعه و جنبش اعتراضی

- فرصت (معنوی و ارتباطی): احساس «دیده شدن جهانی» و دریافت حمایت نمادین یک منبع روانی قوی برای تداوم مقاومت است. این پیوند حس انزوا را کاهش داده و به کنش اعتراضی معنا و افقی فراتر از مرزهای ملی می‌بخشد.

- تهدید (هویتی و سیاسی): سه تهدید عمده وجود دارد:

۱. قربانی‌سازی: تمرکز بر حمایت خارجی می‌تواند هویت معترضان را از «کنشگران تغییر» به «قربانیان منفعل» تغییر دهد و عاملیت داخلی را تضعیف کند.

۲. تضعیف راه‌حل‌های داخلی: اتکای بیش از حد به فشار خارجی می‌تواند موجب غفلت از ضرورت سازماندهی داخلی، ساختن ائتلاف‌های گسترده و تدوین برنامه‌های جایگزین شود.

۳. خطر مصادره: جنبش اعتراضی خودجوش و پراکنده در معرض خطر مصادره شدن توسط شبکه‌های اپوزیسیون خارج‌نشین قرار دارد که می‌کوشند آن را در راستای پروژه سیاسی خاص خود هدایت و از آن بهره‌برداری رسانه‌ای کنند.

۳-۳. پیامدهای بین‌المللی: تحول پایدار در جایگاه و تصویر ایران دی‌ماه ۱۴۰۴ و بازتاب آن جایگاه ایران در صحنه بین‌المللی را دچار تحولات ماندگاری کرد.

- تثبیت یک روایت رسانه‌ای مسلط: تصویر ایران در رسانه‌های جریان اصلی جهانی بیش از پیش به الگوی ثابت یک دولت برخوردگر با بحران مشروعیت داخلی مزمّن تقلیل یافت. این تصویر بر سایر جنبه‌های پیچیده سیاست خارجی یا داخلی ایران سایه افکنده و چارچوب غالب برای تحلیل و مواجهه با ایران شد.
- ابزاری شدن در رقابت‌های ژئوپلیتیک: موضوع اعتراضات و نقض حقوق بشر در ایران به یک ابزار کارآمد در دیپلماسی عمومی و رقابت‌های ایدئولوژیک قدرت‌های رقیب (به ویژه غرب در مقابل محور مقاومت) تبدیل شد. محکومیت ایران راهی برای نشان دادن تعهد ارزشی و تحت فشار قرار دادن رقبای منطقه‌ای شد.

• تعمیق انزوا و گزینه‌های محدود: این فضا امکان هر گونه تعامل سازنده و مبتنی بر اعتماد را بین ایران و بخش عمده جامعه بین‌الملل به حداقل رساند. گفتمان حاکم بر دو سو به سمت تقابل امنیتی و ایدئولوژیک گرایش یافت. برای نظام ایران هرگونه انعطاف داخلی می‌توانست به عنوان «تسلیم در برابر فشار خارجی» تفسیر شود و برای طرف‌های خارجی هرگونه مماشات می‌توانست به معنای نادیده گرفتن نقض حقوق بشر قلمداد گردد. این قفل‌شدگی راهبردی مدیریت بحران را برای همه طرف‌ها دشوارتر ساخت.

۳-۴. دی‌ماه ۱۴۰۴ به مثابه «میدان جنگ روایت‌ها»: نبرد برای تصاحب معنا

در نهایت شاید بارزترین ویژگی تعامل داخلی-خارجی در دی‌ماه ۱۴۰۴ تبدیل آن به یک نبرد تمام‌عیار برای تصاحب معنای رویداد بود. سه روایت کلان اصلی به رقابت برخاستند:

۱. روایت رسمی (توطئه/امنیت ملی): این یک فتنه و اغتشاش برنامه‌ریزی‌شده توسط دشمنان خارجی (آمریکا، اسرائیل) و عوامل داخلی آن‌هاست تا امنیت و استقلال کشور را هدف قرار دهد.

۲. روایت معترضان/اپوزیسیون (انقلاب/آزادی‌خواهی): این یک قیام مردمی خودجوش، فراگیر و ضدستم برای آزادی، عدالت و زندگی انسانی است.

۳. روایت رسانه‌ای جهانی (حقوق بشر/دموکراسی): این یک جنبش مدنی برای حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین است که با خشونت سیستماتیک مواجه شده است.

نتیجه این نبرد روایی محو شدن واقعیت عینی در پس انبوهی از تفسیرها بود. هر ویدئو، هر شعار و هر درگیری بلافاصله توسط این سه دستگاه روایت‌ساز جذب شده و معنایی مغایر می‌یافت. معترضی که شعار می‌داد در یک روایت «مأمور اجنبی»، در روایتی دیگر «قهرمان آزادی» و در روایت سوم «مدافع حقوق بشر» بود. این وضعیت نه تنها فهم مشترک از واقعیت را غیرممکن ساخت بلکه خود به بخشی از واقعیت سیاسی تبدیل شد: قدرت دیگر صرفاً کنترل بر زمین و افراد نبود بلکه کنش بر ذهنیت‌ها و تصاحب نمادها بود. دی‌ماه ۱۴۰۴ نمایش‌گاه تمام‌نمای این جنگ نوین بود.

جمع‌بندی نهایی: یک اکوسیستم تأثیرگذار غیرمستقیم و چرخه معیوب

نقش این بازیگران خارجی را می‌توان در قالب یک اکوسیستم تأثیرگذاری غیرمستقیم خلاصه کرد: رسانه‌ها رویداد را قاب‌بندی و جهانی می‌کنند؛ سازمان‌های حقوق بشری آن را مستند و هنجاری می‌سازند؛ دولت‌ها بر اساس منافع خود واکنش سیاسی و فشار دیپلماتیک اعمال می‌نمایند؛ اپوزیسیون خارج سعی در تصاحب نمادین و ارائه روایت سیاسی جایگزین دارد.

هیچ یک از این بازیگران به تنهایی نمی‌توانست اعتراضات را ایجاد یا هدایت کند اما کنش هم‌زمان و تقویت‌کننده آنان فضایی ایجاد کرد که در آن بحران داخلی ایران به سرعت به یک میدان نبرد جهانی برای تصاحب معنا، مشروعیت و قدرت تبدیل شد. قدرت اصلی آنان نه در سازماندهی خیابان که در تسلط بر گفتمان و تعریف شرایط بازی در عرصه بین‌المللی بود.

اثر متقابل داخل و خارج: تقویت تشدیدکننده در چرخه معیوب

تحلیل نقش بازیگران خارجی در دی‌ماه ۱۴۰۴ ناقص خواهد ماند مگر آنکه به این پرسش کلیدی پاسخ دهیم: کنش این بازیگران با ساختارها و واکنش‌های داخلی ایران چه رابطه متقابلی داشت؟ پاسخ در یک فرآیند دیالکتیک و خودتقویت‌شونده نهفته است: سیاست داخلی ایران و فشار خارجی در یک «چرخه معیوب» یا «مارپیچ نزولی» قرار گرفتند که در آن هر یک دیگری را تشدید و بحران را عمیق‌تر می‌ساخت. این پویایی قلب پیچیدگی بحران دی‌ماه ۱۴۰۴ است.

نقطه آغاز: اقتصاد سیاسی بسته و بحران داخلی

چرخه از بحران داخلی آغاز می‌شود. ساختار اقتصادی رانتی، فساد سیستماتیک، تصمیم‌گیری سیاسی به جای اقتصادی و ناکارآمدی نهادی منجر به نابرابری عمیق، رکود تورمی و بحران معیشتی می‌شوند. این وضعیت نارضایتی گسترده و بی‌اعتمادی عمومی را دامن می‌زند همان بستری که اعتراضات در آن می‌رویند. نظام برای مهار این نارضایتی و حفظ ثبات به دو ابزار متوسل می‌شود: برخورد و امنیتی‌سازی فضای داخلی و گفتمان‌سازی مبتنی بر دشمن خارجی برای یکپارچه‌سازی موقت و فراقکنی مشکلات. این واکنش داخلی مقدمه لازم برای ورود مؤثر عوامل خارجی را فراهم می‌آورد.

مرحله اول تشدید: گفتمان داخلی زمینه‌ساز نقش آفرینی خارجی

واکنش امنیتی-ایدئولوژیک نظام مستقیماً به فعال شدن بازیگران خارجی در سطوح رسانه‌ای و سیاسی دامن می‌زند: برخورد سوخت رسانه‌ای می‌سازد؛ تصاویر و گزارش‌های برخورد خیابانی مهم‌ترین و جذاب‌ترین محتوای خبری را برای رسانه‌های بین‌المللی و شبکه‌های اجتماعی فراهم می‌کند. هرچه برخورد خشن‌تر و فراگیرتر

باشد پوشش جهانی گسترده‌تر، محکومیت‌ها قاطع‌تر و حس همبستگی با معترضان شدیدتر می‌شود. نظام با اقدام داخلی خود ناخواسته به دستگاه روایت‌سازی مخالفان سوخت می‌رساند. گفتمان «دشمن خارجی» اعتباربخشی به مخالفان را تقویت می‌کند: هنگامی که نظام همه منتقدان را «عامل بیگانه» می‌خواند هرگونه واکنش خارجی در دفاع از معترضان در چشم بخشی از جامعه به منزله تأیید ادعای آن معترضان و تکذیب ادعای نظام تفسیر می‌شود. این امر به صورت پارادوکسیکال به مخالفان اعتبار نمادین می‌بخشد.

مرحله دوم تشدید: کنش خارجی توجیه‌گر برخورد داخلی

در این مرحله واکنش بازیگران خارجی (که در مرحله قبل برانگیخته شد) بلافاصله توسط دستگاه تبلیغاتی نظام جذب و تبدیل به مهم‌ترین ابزار توجیه برخورد بیشتر می‌شود. تأمین مدرک برای روایت توطئه: هر بیانیه حمایتی یک سیاستمدار غربی، هر گزارش سازمان حقوق بشری و هر پوشش رسانه‌ای بی‌بی‌سی یا ایران اینترنشنال به عنوان «سند قطعی دخالت خارجی» ارائه می‌گردد. نظام این مدارک را در اختیار رسانه‌های خود قرار می‌دهد تا ثابت کند اعتراضات «براندازی نرم» و «جنگ ترکیبی» دشمن است.

امنیتی‌سازی کامل و برخورد فراجناحی: با این «مدارک» در دست فضای داخلی کاملاً امنیتی‌سازی می‌شود. بحث درباره ریشه‌های اقتصادی یا اجتماعی اعتراضات متوقف شده و تمام تمرکز بر «مقابله با تهدید خارجی» قرار می‌گیرد. این امر اتفاق نظر موقت در میان نخبگان حاکم (حتی میان جناح‌های رقیب) ایجاد کرده و مجوز اجتماعی و درونی برای برخورد سخت‌تر صادر می‌کند. معترض دیگر یک شهروند ناراضی نیست بلکه «سرباز دشمن» است.

مرحله سوم تشدید: تشدید فشار خارجی و تکمیل چرخه

برخورد گسترده‌تر داخلی (که در مرحله قبل توجیه شد) بار دیگر و با شدتی بیشتر واکنش جدید بین‌المللی را برمی‌انگیزد. تحریم‌های جدید و هدفمند: جامعه بین‌الملل در پاسخ به برخورد گسترده ممکن است به تحریم‌های جدید و هدفمندتر علیه افراد و نهادهای برخوردگر (نظیر فرماندهان سپاه یا سازمان‌های اطلاعاتی) متوسل شود. انزوای دیپلماتیک بیشتر: محکومیت در مجامع بین‌المللی تشدید شده و فضای تعامل سازنده به شدت تنگ‌تر می‌شود. تأثیر نهایی بر اقتصاد داخلی: این تحریم‌ها و انزوا حتی اگر هدفمند باشند در نهایت اقتصاد ملی فرسوده را تحت فشار مضاعف قرار داده رکود و تورم را تشدید می‌کنند. این امر مجدداً بستر نارضایتی معیشتی را که نقطه آغاز چرخه بود حاصلخیزتر و انفجاری‌تر می‌سازد.

در نتیجه نقش بازیگران خارجی را نه می‌توان در خلأ فهمید و نه صرفاً به عنوان عاملی مستقل. آنها به جزیی جدایی‌ناپذیر از معادله داخلی قدرت در ایران تبدیل شده‌اند. روایت نظام از «دشمن خارجی» و کنش واقعی آن بازیگران در یک رابطه تغذیه‌کننده متقابل بحران دی‌ماه ۱۴۰۴ را به نمونه‌ای کلاسیک از امتناع حل بحران در شرایط قفل‌شدگی ژئوپلیتیک تبدیل کردند.

مدل «پوسته روایی بر هسته واقعی»

در پاسخ به این پرسش که «چه قدر دخالت بازیگران خارجی واقعی و چه قدر روایت‌سازی شده است؟» می‌توان از یک مدل ساده استفاده کرد:

- هسته مرکزی (واقعیت ساختاری): یک هسته سخت و واقعی از تأثیر خارجی وجود داشت که همان تحریم‌های اقتصادی و فشار بین‌المللی بود. این هسته بستر عینی محرومیت و نارضایتی را فراهم آورد.

- پوسته‌های تو در تو (روایت‌سازی): بر گرد این هسته لایه‌های متعدد و ضخیمی از روایت‌سازی قرار گرفت. نظام آن را در روایت «توطئه» پیچید. مخالفان و رسانه‌های خارجی آن را در روایت «انقلاب آزادی‌خواهی» قرار دادند. نقش رسانه‌های اجتماعی نیز به عنوان یک تقویت‌کننده و شتاب‌دهنده این پوسته‌های روایی بود.
- ارزیابی نهایی: سهم «درگیری واقعی» (در معنای عملیاتی و ایجادکننده) در وقوع اعتراضات نسبتاً کم اما در تعیین عمق بحران بسیار مهم بود. سهم «روایت‌سازی» در شکل‌دادن به ادراک عمومی، مشروعیت‌بخشی یا سلب مشروعیت از طرفین و تعیین پاسخ‌های داخلی و بین‌المللی تعیین‌کننده و غالب بود. بنابراین ادعای یک «درگیری خارجی همه‌جانبه و مهندسی‌شده» غالباً روایت‌سازی سیاسی است اما انکار هرگونه نقش و تأثیر خارجی نیز غفلت از واقعیت ساختاری اقتصاد جهانی و جنگ رسانه‌ای عصر حاضر است. حقیقت همانند همیشه در منطقه‌ای خاکستری و پیچیده در میان این دو قطب قرار دارد.

فصل ششم: تحلیل گفتمان اعتراضات؛ روایت رسمی و روایت

مردمی

دی‌ماه ۱۴۰۴، در کنار حضور خیابانی، یک «جنگ روایت» نیز بود؛ جنگی که ادامه‌ی تجربه‌ی روایت‌سازی مهر ۱۴۰۱ به شمار می‌رفت.

مهر ۱۴۰۱ برای نخستین بار در دهه‌های اخیر نشان داد که یک حرکت اجتماعی گسترده می‌تواند به سرعت در فضای مجازی شکل بگیرد و روایت خود را بسازد؛ روایتی که بر «کرامت»، «آزادی» و «حق پوشش» تأکید داشت. دی‌ماه ۱۴۰۴ این تجربه را به سطح ملی رساند و نشان داد که روایت‌سازی در فضای مجازی می‌تواند پیش از حضور خیابانی، زمینه‌ی حضور را آماده کند. جنگی که در آن هر طرف تلاش می‌کرد حقیقت را به نفع خود بازنویسی کند.

این جنگ روایت نه فقط در خیابان‌ها بلکه در فضای مجازی، رسانه‌های رسمی، رسانه‌های خارجی و حتی شبکه‌های داخلی رخ داد. در نتیجه، دی‌ماه نه فقط یک بحران اجتماعی بلکه یک بحران روایت نیز بود؛ زیرا هر روایت تلاش می‌کرد معنای اعتراض را تعیین کند.

۱. روایت رسمی: امنیت، نظم عمومی و ملاحظات خارجی

در دی‌ماه ۱۴۰۴ رویکرد غالب در تبیین اعتراض‌ها مبتنی بر ملاحظات امنیتی و حفظ نظم عمومی بود. این رویکرد اعتراض‌ها را نه صرفاً یک پدیده اجتماعی-اقتصادی بلکه مسئله‌ای چندوجهی با پیامدهای امنیتی تحلیل می‌کرد. در چنین چارچوبی تمرکز اصلی بر «مدیریت پیامدها» و «پیشگیری از گسترش بی‌نظمی»

قرار گرفت؛ امری که در شرایط حساس داخلی و منطقه‌ای از منظر سیاست‌گذاران یک ضرورت تلقی می‌شود.

۱-۱. برجسته‌سازی ابعاد امنیتی اعتراض‌ها

در روایت رسمی اعتراض‌ها به‌عنوان وضعیتی مطرح شدند که می‌تواند به اختلال در نظم عمومی و امنیت شهروندان منجر شود. این صورت‌بندی بر پیش‌فرض استوار بود که هرگونه تجمع گسترده در صورت فقدان مدیریت امکان لغزش به سمت ناامنی را دارد. در این چارچوب اولویت با حفظ آرامش عمومی است، پیشگیری از گسترش ناآرامی اصل اساسی تلقی می‌شود و مداخله انتظامی به‌عنوان ابزار کنترل بحران مشروعیت می‌یابد. در نتیجه اعتراض نه به‌عنوان یک کنش هنجارشکن بلکه به‌عنوان پدیده‌ای «تیاژمند مدیریت» دیده می‌شود.

۱-۲. مفهوم «اغتشاش» در تفکیک اعتراض از بی‌نظمی

یکی از مفاهیم پرکاربرد در ادبیات رسمی تفکیک میان «اعتراض» و «اغتشاش» است. این تفکیک با هدف جداسازی مطالبات مدنی از رفتارهای مخرب و خشونت‌آمیز صورت می‌گیرد. کارکرد این تمایز دوگانه است: تأکید بر حق اعتراض در چارچوب قانون و مرزبندی روشن با رفتارهایی که به اموال عمومی، امنیت شهروندان یا نظم شهری آسیب می‌زند. در این نگاه برخورد انتظامی نه متوجه «مطالبه» بلکه متوجه «رفتارهای خارج از چارچوب» تعریف می‌شود.

۱-۳. ملاحظات خارجی و حساسیت به مداخلات بیرونی

اشاره به نقش‌آفرینی یا بهره‌برداری بازیگران خارجی بخشی ثابت از تحلیل‌های رسمی در شرایط ناآرامی است. در فضای پرتنش منطقه‌ای و بین‌المللی نگرانی از

سوءاستفاده رسانه‌ای، سیاسی یا امنیتی از اعتراض‌های داخلی یک دغدغه واقعی برای دولت‌ها محسوب می‌شود. در این چارچوب تأکید بر «هوشیاری در برابر مداخلات خارجی» با هدف حفظ استقلال سیاسی، جلوگیری از بین‌المللی شدن بحران‌های داخلی و کنترل روایت‌های برون‌مرزی صورت می‌گیرد.

۴-۱. تمرکز بر پیامدها در مدیریت بحران

در روایت رسمی تمرکز اصلی بر پیامدهای عینی اعتراض‌ها قرار می‌گیرد: اختلال در زندگی روزمره، خسارت به زیرساخت‌ها، آسیب به کسب‌وکارها و تهدید آرامش عمومی. این تمرکز بیش از آنکه به معنای نادیده‌گرفتن ریشه‌ها باشد ناشی از اولویت‌بندی «مدیریت فوری بحران» در برابر «اصلاحات میان‌مدت و بلندمدت» است.

۵-۱. چارچوب گفتمانی: «قانون، نظم و امنیت»

گفتمان رسمی بر سه محور بنیادین استوار است: قانون‌مداری، حفظ نظم عمومی و تأمین امنیت شهروندان. در این چارچوب هر کنش اجتماعی زمانی مشروع تلقی می‌شود که در مرزهای قانونی تعریف شده باشد و امنیت جمعی را مخدوش نکند. از این منظر تقویت نهادهای انتظامی و امنیتی مکمل سایر سیاست‌های اصلاحی تلقی می‌شود نه جایگزین آنها.

۶-۱. پیامدهای راهبردی روایت امنیت‌محور

با وجود کارآمدی نسبی این رویکرد در کوتاه‌مدت در سطوح کارشناسی به پیامدهای بلندمدت آن نیز توجه می‌شود: کاهش سرمایه اجتماعی، افزایش فاصله ادراکی میان دولت و جامعه و ضرورت بازنگری در شیوه‌های ارتباط با افکار عمومی. از این رو جمع‌بندی تحلیلی در سطوح تصمیم‌سازی آن است که پایداری نظم و امنیت در

نهایت نیازمند هم‌زمانی «مدیریت امنیتی» و «پاسخ‌گویی به مطالبات اقتصادی و اجتماعی» است.

۲. روایت مردمی: عدالت، نابرابری، آزادی

روایت مردمی در دی‌ماه ۱۴۰۴ روایت پیوستگی تجربه‌ی زیسته بود؛ تجربه‌ای که از بطن خیابان، کوچه‌ها، بازارها و خانه‌ها بیرون آمد و در شبکه‌های اجتماعی به یک زبان مشترک تبدیل شد. این روایت برخلاف روایت رسمی که اعتراض را به «اغتشاش» و «تهدید امنیتی» تنزل می‌داد اعتراض را به‌عنوان یک فریاد سیاسی-اجتماعی تعریف می‌کرد؛ فریادی که ریشه در عدالت‌خواهی، نابرابری و آزادی داشت و نه در «بی‌نظمی» یا «دست‌کاری خارجی». این روایت مردمی ادامه‌ی همان گفتمان مهر ۱۴۰۱ بود. مهر ۱۴۰۱ نشان داد که زنان و مردان می‌توانند با یک زبان مشترک از «کرامت» و «آزادی» سخن بگویند و این زبان در فضای مجازی سریعاً به یک روایت عمومی تبدیل شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ همان روایت را با خواست‌های اقتصادی و اجتماعی پیوند زد و آن را به یک گفتمان ملی تبدیل کرد.

در این روایت عدالت تنها یک واژه‌ی انتزاعی نبود؛ عدالت به معنای توزیع عادلانه‌ی فرصت‌ها، درآمدها و امکانات بود و اعتراض‌کنندگان آن را به‌صورت ملموس در زندگی روزمره تجربه می‌کردند. مردم می‌دیدند که نابرابری نه تنها یک مشکل اقتصادی بلکه یک ساختار سیاسی است که به‌صورت سیستماتیک برخی گروه‌ها را در موقعیت‌های برتر قرار می‌دهد و گروه‌های دیگر را به حاشیه می‌برد. وقتی یک خانواده با تورم و گرانی دست‌وپنجه نرم می‌کند، وقتی یک جوان با مدرک دانشگاهی بیکاری و ناامیدی را لمس می‌کند، وقتی یک کارگر در کارخانه حقوق معوقه می‌گیرد این‌ها

دیگر مسائل فردی نیستند؛ نشانه‌های یک نابرابری ساختاری‌اند که مردم در دی‌ماه آن را به‌صورت جمعی فریاد زدند.

در کنار عدالت آزادی نیز در روایت مردمی جایگاه محوری داشت. آزادی در این روایت نه تنها به معنای آزادی بیان بلکه به معنای آزادی زندگی کردن بود؛ آزادی از قید و بندهای اقتصادی، آزادی از ترس، آزادی از برخورد، آزادی از فشارهای اجتماعی و سیاسی. اعتراض‌کنندگان می‌خواستند در چارچوب قانون و بدون ترس خواسته‌های خود را بیان کنند و از آن مهم‌تر می‌خواستند بدانند که صدایشان شنیده می‌شود و نه اینکه در پشت دیوارهای قدرت به‌عنوان یک تهدید امنیتی دیده شوند.

نابرابری در روایت مردمی تنها به فاصله‌ی درآمدها محدود نمی‌شد؛ بلکه شامل نابرابری در دسترسی به عدالت قضایی، نابرابری در دسترسی به خدمات عمومی، نابرابری در حق تصمیم‌گیری و نابرابری در تجربه‌ی شهروندی نیز می‌شد. مردم می‌دیدند که برخی از شهروندان در برابر قانون برابر نیستند؛ برخی در دسترسی به امکانات شهری، آموزش، بهداشت و مسکن از دیگران عقب‌تر هستند؛ و برخی در فضای سیاسی امکان حضور و مشارکت ندارند. این نابرابری‌ها در دی‌ماه ۱۴۰۴ به یک نقطه‌ی انفجار رسیدند زیرا دیگر قابل‌تحمل نبودند و مردم احساس کردند که سیستم آنها را «به‌عنوان شهروند» نمی‌بیند.

در این روایت اعتراض به‌صورت یک «دعوت به بازتوزیع» دیده می‌شد؛ دعوتی که می‌گفت اگر قرار است کشوری وجود داشته باشد باید حقوق همه شهروندان محترم شمرده شود و عدالت باید به‌صورت واقعی نه شعاری اجرا شود. مردم می‌خواستند نه تنها دردهای خود را فریاد بزنند بلکه یک تقاضای ساختاری مطرح کنند: تقاضای

تغییر در قواعد بازی اقتصادی و سیاسی، تقاضای پایان دادن به ساختارهایی که نابرابری را بازتولید می‌کنند و تقاضای حق انتخاب و مشارکت در سرنوشت کشور.

در این روایت مردم نه به‌عنوان «توده‌ی هیجانی» بلکه به‌عنوان نهاد اجتماعی آگاه و مطالبه‌گر ظاهر می‌شدند؛ نهاده‌ی که از طریق اعتراض خواستار بازخوانی قرارداد اجتماعی بین نظام و جامعه بود. این روایت از یک سو اعتراض را به یک پروژه‌ی اخلاقی تبدیل می‌کرد و از سوی دیگر به آن معنای سیاسی می‌داد؛ معنایی که می‌گفت «ما می‌خواهیم کشورمان را به‌گونه‌ای بسازیم که عدالت و آزادی در آن نه شعار بلکه واقعیت باشد».

در نهایت روایت مردمی در دی‌ماه ۱۴۰۴ روایت شکستن سکوت و ادعای حق بود؛ روایتی که می‌گفت اعتراض نه یک جرم بلکه یک حق مدنی است؛ حق داشتن زندگی شرافتمندانه، حق داشتن آینده، حق داشتن شهر، حق داشتن عدالت و حق داشتن آزادی. این روایت در برابر روایت رسمی ایستاد و نشان داد که اعتراض بیش از هر چیز نمایش یک حقیقت اجتماعی است که نمی‌توان آن را با برچسب‌زنی و امنیتی‌سازی حذف کرد.

۳. از پیام تا میدان: شبکه‌های اجتماعی و شکل‌گیری موج ملی دی‌ماه

۱۴۰۴

شبکه‌های اجتماعی در دی‌ماه ۱۴۰۴ نه یک ابزار جانبی بلکه پیش‌زمینه‌ی ساختاری شکل‌گیری اعتراض بودند؛ جایی که اعتراض از یک رویداد محلی به یک موج ملی تبدیل شد. این شبکه‌ها به‌عنوان زیرساختی نوین امکان دادند که یک پیام، یک تصویر، یک ویدئو یا یک شعار در کمتر از چند دقیقه از یک محله به یک شهر دیگر منتقل شود و از آنجا به یک استان و سپس به کل کشور برسد. این سرعت انتقال از

نظر تاریخی یک نقطه‌ی عطف بود؛ زیرا پیش از این انتقال اعتراض‌ها و گفتمان‌های اعتراضی محدود به جریان‌های سازمان‌یافته، رسانه‌های رسمی یا شبکه‌های سنتی بود. اما در دی‌ماه ۱۴۰۴ شبکه‌های اجتماعی به‌طور مستقیم و بدون واسطه ارتباط مردم با مردم را ممکن ساختند.

این شبکه‌ها نخستین بار نقش خود را به‌صورت «اعلام حضور» نشان دادند؛ به این معنا که هر فرد می‌توانست با انتشار یک ویدئو، یک پیام یا یک عکس حضور خود را در اعتراض ثبت کند و بگوید «من هم هستم». این ثبت حضور از نظر روان‌شناختی اهمیت زیادی داشت؛ در شرایط برخورد و ترس فرد تنها جرأت می‌کند وارد میدان شود که احساس کند تنها نیست. شبکه‌های اجتماعی این احساس را فراهم کردند؛ با ایجاد یک «حس جمعی» که نشان می‌داد اعتراض یک پدیده‌ی فردی نیست بلکه یک تجربه‌ی مشترک است.

در مرحله‌ی بعد شبکه‌های اجتماعی نقش خود را به‌عنوان «ابزار سازماندهی» نشان دادند. برخلاف تصور رایج که شبکه‌ها تنها برای اطلاع‌رسانی استفاده می‌شوند دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که این شبکه‌ها می‌توانند در هماهنگی، تعیین زمان و مکان تجمع‌ها و حتی ایجاد «مناطق امن» برای انتقال پیام‌ها مؤثر باشند. این ابزار سازماندهی هم‌زمان با محدودیت‌های فضای فیزیکی به اعتراض‌کنندگان امکان داد که بدون نیاز به ساختارهای رسمی یا تشکیلاتی یک شبکه‌ی پراکنده را به یک حرکت هماهنگ تبدیل کنند.

اما نقش شبکه‌های اجتماعی تنها در انتقال پیام و سازماندهی خلاصه نشد؛ بلکه این شبکه‌ها به‌عنوان یک میدان مجازی جایگزین عمل کردند. وقتی میدان‌های فیزیکی در برابر برخورد بسته می‌شوند میدان مجازی به‌عنوان یک فضای جدید برای حضور

اجتماعی باقی می‌ماند. در دی‌ماه ۱۴۰۴ حتی وقتی خیابان‌ها با موانع و نیروهای امنیتی بسته می‌شدند اعتراض در فضای مجازی ادامه پیدا می‌کرد؛ و این استمرار به معنای «ناتمام بودن اعتراض» بود. شبکه‌های اجتماعی اعتراض را از یک «رویداد» به یک «فرایند» تبدیل کردند.

همچنین شبکه‌های اجتماعی در دی‌ماه ۱۴۰۴ نقش «تسریع‌کننده‌ی موج» را ایفا کردند. در نظام‌های اجتماعی اعتراض‌ها معمولاً به‌صورت تدریجی و با کندی گسترش می‌یابند؛ اما شبکه‌های اجتماعی با اثر تسری‌پذیری این گسترش را به یک موج انفجاری تبدیل کردند. وقتی یک ویدئو از یک شهر منتشر می‌شد مردم در شهرهای دیگر نه تنها خبر را می‌دیدند بلکه آن را تجربه‌ی خود می‌دانستند؛ زیرا مشکلات مشترک بودند. این تجربه‌ی مشترک به‌سرعت تبدیل به انگیزه‌ی حضور در خیابان شد.

از منظر امنیتی شبکه‌های اجتماعی یک چالش جدید برای نظام ایجاد کردند؛ چالش «کنترل روایت». در فضای سنتی نظام می‌توانست با کنترل رسانه‌های رسمی روایت را در دست بگیرد. اما در دی‌ماه ۱۴۰۴ روایت دیگر فقط در دست رسانه‌های رسمی نبود؛ روایت در دست مردم بود. این امر قدرت دولت را در کنترل اطلاعات کاهش داد و باعث شد که هر طرف در میدان مجازی تلاش کند روایت خود را تثبیت کند. این جنگ روایت خود به یکی از عناصر اصلی اعتراض تبدیل شد.

در نهایت شبکه‌های اجتماعی در دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان دادند که اعتراض مدرن دیگر فقط یک حرکت خیابانی نیست؛ بلکه یک پدیده‌ی شبکه‌ای است که در آن ارتباطات، هویت، روایت و سازماندهی همگی در فضای مجازی شکل می‌گیرند و سپس در فضای فیزیکی ظهور می‌کنند. این ویژگی دی‌ماه ۱۴۰۴ را از اعتراضات گذشته متمایز

کرد و آن را به یک رخداد تاریخی جدید تبدیل کرد؛ رخدادی که در آن شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان یکی از عوامل اصلی «تاریخ‌ساز» شدند.

۴. تحلیل گفتمان: شعارها، نمادها، هشتگ‌ها

درک زبان نمادین اعتراض دی‌ماه ۱۴۰۴ بدون توجه به زمینه تاریخی آن ممکن نیست. این زبان ریشه در تجربه مهر ۱۴۰۱ دارد؛ زمانی که نشان داده شد یک نماد یا یک شعار کوتاه می‌تواند در شبکه‌های اجتماعی به یک «کد جمعی» تبدیل شود و افراد را حول یک پیام مشترک متحد کند. دی‌ماه ۱۴۰۴ همان کدهای نمادین را با نمادها و هشتگ‌های جدید ترکیب کرد و آنها را به یک گفتمان ملی و شبکه‌ای بدل ساخت. بنابراین دی‌ماه نه آغاز خلق یک زبان نو بلکه ادامه و توسعه زبان نمادین مهر بود.

شعارها، نمادها و هشتگ‌ها در این دوره فراتر از بیان مطالبات لحظه‌ای بودند؛ آنها کدهای معنایی یک بحران اجتماعی را آشکار می‌کردند. گفتمان اعتراض به‌گونه‌ای شکل گرفت که همزمان توان ساخت «هویت جمعی»، تعیین «مرزهای ائتلاف» و شناسایی «نقشه دشمن» را داشت؛ یعنی همان عناصر کلیدی برای تبدیل یک حرکت اجتماعی پراکنده به یک جنبش سازمان‌یافته.

شعارها در دی‌ماه ۱۴۰۴ زبان کوتاه، مستقیم و پرخروش خشم بودند؛ جملاتی که به جای توضیح تحلیل فوری ارائه می‌دادند. در این شعارها مردم از مسائل اقتصادی به سیاست، از زندگی روزمره به ساختار حکمرانی، از نابرابری به آزادی و از ناامیدی به مطالبه تغییر عبور کردند. هر شعار یک «نقطه تمرکز» بود که مجموعه‌ای از تجربیات فردی را به یک تجربه جمعی پیوند می‌داد. این شعارها نشان دادند که اعتراض دیگر صرفاً اعتراض به یک تصمیم اقتصادی نیست بلکه اعتراض به یک

«نظام معنا» است؛ نظامی که شهروندان را به صورت برابر نمی بیند و به جای پاسخگویی برخورد و سرکوب را انتخاب می کند.

نمادها نیز در دی ماه ۱۴۰۴ نقش «کدهای بصری» را داشتند؛ کدهایی که در یک تصویر، یک حرکت دست، یک رنگ یا یک نماد ساده پیام های پیچیده را خلاصه می کردند. نمادها در این اعتراض توانستند ارتباط بین نسل ها و طبقات مختلف را برقرار کنند زیرا یک نماد به سرعت قابل فهم و قابل انتقال است. نمادها به خصوص در شرایطی که فضای رسانه ای کنترل شده بود به عنوان یک زبان مخفی عمل کردند که می توانست در دل برخورد نیز زنده بماند. از این رو نمادها نه تنها ابزار هویت سازی بلکه ابزار مقاومت نیز بودند.

هشتگ ها در فضای مجازی همان کارکرد شعارها را داشتند اما در یک قالب دیجیتال و شبکه ای. هشتگ ها به عنوان برچسب های معنایی امکان دادند که یک پیام، یک تجربه یا یک روایت به سرعت قابل جست و جو، قابل اشتراک و قابل هم بستگی شود. هشتگ ها در دی ماه ۱۴۰۴ نقش «گسست ساز» و «هم بستگی ساز» را هم زمان داشتند: از یک سو به افراد اجازه می دادند که تجربه ی خود را به صورت جداگانه ثبت کنند؛ از سوی دیگر این تجربیات را در یک جریان مشترک قرار می دادند و به یک «بدنه ی گفتمانی» تبدیل می کردند.

تحلیل گفتمان در این اعتراض نشان می دهد که گفتمان دی ماه هم زمان دو کار انجام داد: اول مرکزیت زدایی از روایت رسمی و تبدیل مردم به «راویان» اصلی حادثه؛ دوم پایه گذاری یک روایت جایگزین که می گفت اعتراض نه اغتشاش بلکه حق اعتراض است. در این گفتمان هر شعار و هر هشتگ یک «واحد مقاومت» بود؛ واحدی که می توانست در شرایط برخورد دوام بیاورد و به یک جریان تبدیل شود. از این

منظر تحلیل گفتمان دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان می‌دهد که این اعتراض در عین اینکه یک رویداد خیابانی بود یک پدیده‌ی فرهنگی-سیاسی نیز بود که در سطح نمادها و معناها تلاش می‌کرد ساختار قدرت را به چالش بکشد.

در نهایت گفتمان دی‌ماه ۱۴۰۴ گفتمان «بازخوانی قرارداد اجتماعی» بود: مردم با شعارها، نمادها و هشتگ‌ها می‌گفتند که نظام نمی‌تواند با حذف صدای مردم به حیات خود ادامه دهد؛ زیرا این صداها دیگر خاموش‌شدنی نیستند. این گفتمان همان چیزی است که دی‌ماه را از یک اعتراض اقتصادی صرف به یک لحظه‌ی تاریخی تبدیل می‌کند.

۵. «میدانِ روایت» به‌عنوان میدانِ اصلیِ اعتراض

دیگر تنها خیابان‌ها و میادین فیزیکی نبود؛ بلکه «میدان روایت» بود. این مفهوم میدان روایت در مهر ۱۴۰۱ شکل گرفت. مهر نشان داد که روایت‌سازی می‌تواند خود یک میدان باشد؛ میدانی که در آن زنان و مردان با انتشار تصویر و ویدئو واقعیت خود را ثبت می‌کنند. دی‌ماه ۱۴۰۴ این میدان را به سطح ملی آورد و نشان داد که روایت حتی می‌تواند از خیابان پیشی بگیرد و پیش از حضور فیزیکی زمینه‌ی حضور را بسازد.

میدانی که در آن هر تصویر، هر ویدئو، هر شعار و هر داستان به‌عنوان یک عمل سیاسی به‌حساب می‌آمد. اگر در گذشته میدانِ اعتراض بیشتر به حضور فیزیکی محدود می‌شد دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که روایت می‌تواند خود یک میدان باشد؛ میدانی که در آن قدرت و مردم هر کدام تلاش می‌کنند روایتِ خود را به عنوان «حقیقت» تثبیت کنند.

در این میدان هر شهروند تبدیل به یک خبرنگار و هر ویدئو تبدیل به یک سند می‌شد. مردم با انتشار تصاویر و روایت‌های خود از یک سو «واقعیتِ برخورد» را ثبت می‌کردند و از سوی دیگر «حقیقتِ تجربه‌ی خود» را به صورت جمعی بازتولید می‌کردند. این کار در یک سطح یک عمل اطلاع‌رسانی بود؛ اما در سطحی عمیق‌تر یک عمل سیاست‌سازی بود؛ زیرا روایت‌ها تعیین‌کننده‌ی معنای اعتراض، مشروعیت آن و حتی مسیر آینده‌ی آن بودند.

میدان روایت به‌طور هم‌زمان چند کارکرد کلیدی داشت:

- تثبیت حقیقتِ اعتراض: در شرایطی که روایت رسمی تلاش می‌کرد اعتراض را به اغتشاش یا دست‌کاری خارجی تقلیل دهد روایت مردمی حقیقت را به صورت مستقیم و از زبان مردم بیان می‌کرد: خشم، درد، فقر، بیکاری، برخورد و تقاضای عدالت و آزادی. این روایت‌ها به واسطه‌ی سرعت انتشار و گستره‌ی دسترسی توانستند «حقیقتِ تجربه‌ی مردم» را در سطح ملی تثبیت کنند.
- ایجاد هم‌دلی و هم‌صدایی: وقتی یک فرد ویدئویی از اعتراض در شهر خود منتشر می‌کرد مردم در شهرهای دیگر آن را می‌دیدند و این دیدن به معنای «دیدنِ خود» بود. این تجربه‌ی هم‌دیدن به هم‌دلی تبدیل می‌شد و هم‌دلی به حضور در خیابان. میدان روایت در واقع یک مکان ساختگی اما واقعی برای هم‌صدایی بود.
- جنگ روایت‌ها: در میدان روایت هر طرف تلاش می‌کرد روایت خود را غالب کند. نظام با کنترل رسانه‌های رسمی و ابزارهای امنیتی تلاش می‌کرد روایتِ خود را تحمیل کند؛ اما مردم با شبکه‌های اجتماعی روایت دیگری

می‌ساختند. این جنگ روایت‌ها خود به یک بخش از اعتراض تبدیل شد؛ زیرا هر بار که یک روایت رسمی شکست می‌خورد و روایت مردمی موفق می‌شد اعتماد مردم تقویت می‌شد و انگیزه‌ی اعتراض بیشتر می‌شد.

- پویایی و انعطاف روایت: روایت در میدان روایت ثابت نبود؛ بلکه پویا و در حال تغییر بود. روایت مردمی می‌توانست از یک شعار اقتصادی به یک شعار سیاسی منتقل شود، از یک تقاضای معیشتی به یک تقاضای ساختاری تبدیل شود و از یک اعتراض محلی به یک مطالبه‌ی ملی تبدیل شود. این پویایی باعث شد که اعتراض بتواند در شرایط برخورد همچنان زنده بماند.
- تثبیت تاریخ جمعی: میدان روایت به معنای ثبت تاریخ بود. در آینده وقتی پژوهشگران بخواهند دی‌ماه ۱۴۰۴ را تحلیل کنند این روایت‌ها به‌عنوان منابع اصلی تاریخ‌نگاری نقش خواهند داشت. این یعنی اعتراض از همان لحظه در حال نوشتن تاریخ خود بود.

در نهایت میدان روایت نشان می‌دهد که دی‌ماه ۱۴۰۴ بیش از آنکه یک بحران امنیتی یا یک حادثه اقتصادی باشد یک بحران معنا بود. مردم با روایت خود گفتند: «ما چگونه دیده می‌شویم؟ چه چیزی حقیقت دارد؟ و چه کسی حق دارد درباره‌ی ما حرف بزند؟» این سؤال‌ها خود هسته‌ی یک تغییر تاریخی‌اند. در دی‌ماه ۱۴۰۴ میدان اصلی اعتراض دیگر خیابان نبود؛ میدان روایت بود؛ و روایت خود یک قدرت بود.

فصل هفتم: پاسخ نظام: استراتژی کنترل، برخورد و مهار

در دی‌ماه ۱۴۰۴، پاسخ نظام به اعتراضات نه یک واکنش پراکنده و لحظه‌ای، بلکه یک استراتژی ساختاری، چندلایه و مبتنی بر تجربیات انباشته پیشین بود. این استراتژی با هدف حفظ امنیت، نظم و آرامش عمومی طراحی شده و فرصت‌هایی برای گفت‌وگو و بازسازی آرامش فراهم می‌کرد. تجربه مهر ۱۴۰۱ نشان داد که ترکیب مدیریت روایت، نظارت دقیق بر فضای مجازی و اقدامات هدفمند انتظامی و قضایی می‌تواند یک حرکت اجتماعی گسترده را در مسیر قانونی و امن هدایت کند. دی‌ماه ۱۴۰۴ تکرار و ارتقای این مدل بود؛ با شدت و وسعت بیشتر، اما همچنان در چارچوب قانونی و با هماهنگی میان ابزارهای امنیتی، رسانه‌ای، قضایی و اجتماعی.

این پاسخ کلید فهم پویایی اعتراضات و مسیر مدیریت آینده آن است. در ادامه، پاسخ نظام را به عنوان یک «نمودار تکاملی استراتژیک» بررسی می‌کنیم که از سال ۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴ تکامل یافته و بر پایه «تکنولوژی حکمرانی بر بحران» (با پیوست‌های امنیتی، رسانه‌ای و فنی) استوار است. نظام از واکنش‌گر فیزیکی ساده به معمار امنیت هوشمند تبدیل شده؛ ابزارهای مهار از باتوم و رسانه ملی به انسداد دیجیتال و نظارت بیومتریک رسیده، اما این تکامل پارادوکسی ایجاد کرده: افزایش اقتدار فنی در برابر فرسایش سرمایه اجتماعی.

این فصل در شش بخش اصلی سازماندهی شده است: تبارشناسی تاریخی، تحلیل استراتژیک دی‌ماه ۱۴۰۴، هزینه‌ها و پارادوکس‌ها، آینده‌پژوهی، ارزیابی اثرات مدیریتی برخورد بر روند تجمعات و اعتراض‌ها، و جمع‌بندی تاریخی.

۱. تبارشناسی برخورد: منحنی تکامل ابزارهای مهار (۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴)

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که نظام در هر دهه یک پرش تکنولوژیک و تاکتیکی داشته است. این مسیر به سه دوران تقسیم می‌شود:

الف) دوران مهار فیزیکی و تمرکز رسانه‌ای (۱۳۷۸-۱۳۸۸) اعتراضات عمدتاً سیاسی و دانشجویی بودند و پاسخ بر مدیریت میدان فیزیکی متمرکز بود.

- ۱۳۷۸ (کوی دانشگاه): پاسخ سنتی و محدود به جغرافیای بحران؛ ابزار اصلی حضور فیزیکی و رسانه ملی برای تعریف اعتراض به عنوان «انحراف دانشجویی».

- ۱۳۸۸ (جنبش سبز): چالش روایت برجسته شد؛ استراتژی به جنگ نرم تغییر یافت، با برجسب‌زنی سیاسی (فتنه) و اختلال محدود در ارتباطات اولیه.

ب) دوران جراحی امنیتی و انزوای دیجیتال (۱۳۹۶-۱۳۹۸) (خاستگاه اعتراضات به فرودستان تغییر کرد و سرعت تسری بحران افزایش یافت؛ استراتژی به امنیتی- نظامی گرایش یافت.

- ۱۳۹۶ (دی‌ماه): تمرکززدایی نیروها و فیلترینگ موقت تلگرام برای مهار اعتراضات پراکنده.

- ۱۳۹۸ (آبان): تولد «انسداد مطلق»؛ قطع سراسری اینترنت برای یک هفته، تغییر ماهیت اعتراض به تهدید امنیتی فوری.

ج) دوران جنگ ترکیبی و معماری انسداد (۱۴۰۱-۱۴۰۴) (اعتراضات فرهنگی- اجتماعی شدند و استراتژی ترکیبی گردید.

- ۱۴۰۱ (مهر): فشار نرم بر سلب‌ریتی‌ها و فیلترینگ دائمی پلتفرم‌های کلیدی.
- ۱۴۰۴ (دی‌ماه): اوج بلوغ انسداد؛ قطع ۱۸ روزه اینترنت به عنوان عملیات مهندسی‌شده، با حفظ خدمات داخلی و پایش هوشمند محلی.

۲. تحلیل استراتژیک پاسخ در دی‌ماه ۱۴۰۴: امنیتی‌سازی و تغییر زمین بازی

نظام الگویی سلسله‌مراتبی صعودی اجرا کرد تا پتانسیل اعتراض را تدریجی فرسوده کند. این استراتژی بر امنیتی‌سازی استوار بود؛ تبدیل پدیده اجتماعی به تهدید بقای ملی.

سه مرحله واکنش (چرخه استحاله بحران)

- مرحله اول: انکار و تقلیل (خرید زمان)؛ تقلیل اعتراض به نارضایتی پراکنده یا تحریک خارجی.
- مرحله دوم: مهار (جراحی ارتباطی)؛ قطع ۱۸ روزه اینترنت برای انزوای شبکه‌ها و ایجاد ابهام مطلق.
- مرحله سوم: برخورد (تثبیت اقتدار)؛ نقطه‌زنی امنیتی بر اساس پایش تصویری.

سیاست امنیتی‌سازی اعتراض برچسب «اغتشاش» یا «نفوذ» اعتراض را از ساحت سیاست خارج کرد؛ قطع اینترنت به عنوان اقدام حفاظتی توجیه شد و معترض به سوژه امنیتی تبدیل گردید.

جنبه‌های اصلی تغییر ریخت‌شناسی پس از برخورد ۱۴۰۴

- عقب‌نشینی از میداین بزرگ به پدیده زیرزمینی و محله‌محور تجمعات گسترده در میداین مرکزی شهرها (مانند میدان انقلاب، ولیعصر یا بازار تهران) که در روزهای اولیه دی‌ماه ۱۴۰۴ رایج بود، به سرعت تحت فشار شدید امنیتی قرار گرفت. حضور مداوم نیروها، دوربین‌های مداربسته پیشرفته، پهپادهای پایش و بازداشت‌های نقطه‌ای، امکان تداوم این تجمعات را به شدت کاهش داد.

نتیجه: اعتراض به کوچه‌ها، محله‌ها و فضاهای نیمه‌خصوصی (پارک‌های محلی، کوچه‌پس‌کوچه‌ها، پشت‌بام‌ها و حتی داخل ساختمان‌های مسکونی) منتقل شد. این عقب‌نشینی، اعتراض را از حالت «عمومی و قابل‌دید» به «محلی و نامرئی‌تر» تغییر داد. در محله‌های حاشیه‌ای و شهرهای کوچک‌تر، این الگو حتی قوی‌تر بود؛ جایی که نیروهای امنیتی حضور کمتری داشتند و شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی نقش هماهنگ‌کننده را ایفا می‌کردند.

- گذار از سازماندهی دیجیتال گسترده به مقاومت آنالوگ و هیبریدی قطع ۱۸ روزه اینترنت (و محدودیت‌های شدید پس از آن) شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها را که در مراحل اولیه ابزار اصلی بسیج و اطلاع‌رسانی بودند،

عملاً فلج کرد. معترضان مجبور شدند به شیوه‌های قدیمی‌تر و کم‌فناوری‌تر بازگردند: دیوان‌نویسی، شب‌نامه‌های دست‌نویس، پخش اعلامیه‌های کاغذی در محله‌ها، ارتباطات دهان‌به‌دهان و حتی استفاده از کدهای نمادین (مانند روشن کردن چراغ‌های خاص در شب یا پخش موسیقی اعتراضی از پنجره‌ها). همزمان، بخشی از کنشگری به سمت ابزارهای هیبریدی رفت: استفاده از VPN های پیشرفته برای ارتباطات محدود، پیام‌رسان‌های آفلاین و شبکه‌های محلی بلوتوثی. این تغییر، اعتراض را مقاوم‌تر در برابر فیلترینگ کرد، اما سرعت و گستره هماهنگی را کاهش داد.

- تولید و انباشت حافظه جمعی و هویت مقاومتی برخوردارها (به‌ویژه کشته‌شدن معترضان، بازداشت‌های گسترده و شکنجه گزارش‌شده) اعتراض را از یک «رویداد مقطعی» به بخشی از «هویت جمعی» تبدیل کرد. نسل جوان (به‌ویژه نسل زد) خود را به عنوان «نسل آسیب‌دیده اما مقاوم» بازتعریف کرد؛ هویتی که از طریق داستان‌های شفاهی، گرافیتی‌های ماندگار، آهنگ‌های زیرزمینی و نمادهای مشترک (مانند شعارهای تکرارشونده یا تصاویر شهدا) تقویت می‌شود. این حافظه انباشته، سوخت بحران‌های بعدی را تأمین می‌کند و اعتراض را از حالت واکنشی به حالت پیش‌رونده و ساختاری تبدیل می‌نماید.

- پراکندگی و شبکه‌ای شدن ساختار اعتراض سرکوب متمرکز، اعتراض را از ساختار «متمرکز و رهبری‌محور» به الگوی «پراکنده و شبکه‌ای» سوق داد. به جای یک رهبری مرکزی، هسته‌های کوچک محلی (کمیته‌های محله‌ای، گروه‌های صنفی، خانواده‌های دادخواه) شکل گرفتند. این شبکه‌ها کمتر قابل

شناسایی و نابودسازی هستند، اما هماهنگی سراسری را سخت تر می کنند. نتیجه: اعتراض در ظاهر فروکش می کند، اما در عمق جامعه ریشه می دواند و در فرصت های بعدی (مانند بحران اقتصادی یا رویدادهای نمادین) به طور ناگهانی بازمی گردد.

بنابراین برخورد شدید در دی ماه ۱۴۰۴، مانند موارد پیشین (آبان ۹۸ و مهر ۱۴۰۱)، اعتراض را «شکست» نداد؛ بلکه آن را «تحول داد». این تحول، اعتراض را مقاوم تر، اما در عین حال پنهان تر و پرهزینه تر برای معترضان کرد. نظام با ابزارهای فنی پیشرفته (پایش هوشمند، قطع اینترنت لایه ای، پهنادهای) توان کنترل کوتاه مدت را افزایش داد، اما نتوانست ریشه های نارضایتی (اقتصادی، اجتماعی، هویتی) را حذف کند. در نتیجه، اعتراض از «خیابان محور» به «جامعه محور» تغییر یافت؛ جایی که هر محله، هر خانواده و هر فرد می تواند نقطه ای از مقاومت باشد.

این تغییر ریخت شناسی، پارادوکسی کلیدی را برجسته می کند: هرچه سرکوب فنی تر و شدیدتر می شود، اعتراض نامرئی تر و ساختاری تر می گردد. در بلندمدت، این الگو می تواند به تضعیف مشروعیت نظام و افزایش هزینه های نگهداری نظم منجر شود؛ زیرا خشم فشرده و حافظه جمعی، در لحظه مناسب دوباره به سطح خواهد آمد.

۳. هزینه های سیاسی برخورد و پارادوکس کارکرد

هرچند نظام در دی ماه ۱۴۰۴ توانست خیابان را بازپس بگیرد و نمود فیزیکی اعتراض را در کوتاه مدت مهار کند، اما این «پیروزی میدانی» با هزینه های سنگین و ساختاری همراه بود که اثرات آن فراتر از چند هفته یا چند ماه ادامه یافت. این هزینه ها را می توان در دو سطح داخلی و بین المللی بررسی کرد، و در عین حال پارادوکسی را برجسته کرد که تقریباً در تمام چرخه های برخورد پس از ۱۳۷۸ تکرار شده است:

هرچه شدت برخورد برای کسب ثبات کوتاه مدت بالاتر می‌رود، هزینه‌های مشروعیت و سرمایه اجتماعی در بلندمدت سنگین‌تر می‌شود.

هزینه‌های داخلی: از سقوط سرمایه اجتماعی تا انباشت خشم پنهان

بزرگ‌ترین و پایدارترین هزینه داخلی، فرسایش سرمایه اجتماعی بود. سرمایه اجتماعی - یعنی اعتماد متقابل میان شهروندان و نهادها، حس همبستگی ملی و باور به امکان اصلاح از درون - در طول ۱۸ روز انزوای دیجیتال و برخوردهای گسترده به شدت آسیب دید.

- لایه خاکستری به حاشیه رانده شد بخش قابل توجهی از جامعه که هنوز به اصلاحات تدریجی امید داشت (لایه خاکستری یا میانه‌رو)، با قطع طولانی اینترنت، بازداشت‌های گسترده، کشته‌شدن معترضان و تصاویر خشونت منتشرشده، احساس کرد که صدای‌شان نه تنها شنیده نمی‌شود، بلکه به‌طور سیستماتیک سرکوب می‌گردد. نتیجه: گذار از «امید به اصلاح» به «بی‌تفاوتی معترض» یا «خشم پنهان». این بی‌تفاوتی، برخلاف ظاهر آرامش‌بخش، بسیار خطرناک‌تر از اعتراض آشکار است؛ زیرا انرژی نارضایتی را ذخیره می‌کند و در بحران بعدی با شدت بیشتری آزاد می‌شود.

- ثبات فیزیکی به قیمت وفاداری ذهنی نظام توانست نظم ظاهری را بازگرداند، اما این نظم با از دست دادن «وفاداری ذهنی» شهروندان به دست آمد. وقتی شهروندان احساس کنند که هزینه اعتراض (حتی اعتراض مسالمت‌آمیز) بیش از حد بالاست، رفتارشان از «اعتراض فعال» به «انفعال استراتژیک» تغییر می‌کند: عدم مشارکت در انتخابات، کاهش اعتماد به رسانه رسمی، افزایش مهاجرت نخبگان و سرمایه‌های انسانی، و مهم‌تر از

همه، کاهش مشروعیت درونی نظام. این وفاداری ذهنی که پایه اصلی ثبات بلندمدت است، در دی‌ماه ۱۴۰۴ به شدت آسیب دید.

- تولید نسل دادخواه و خانواده‌های آسیب‌دیده هر کشته، هر بازداشتی و هر خانواده‌ای که عزیزش را از دست داد یا او را در زندان دید، به یک هسته بالقوه مقاومت تبدیل شد. این خانواده‌ها و دوستان‌شان شبکه‌ای از دادخواهی ایجاد کردند که در سال‌های بعد (مانند تجمعات هفتگی مقابل زندان‌ها یا کمپین‌های آنلاین) به یکی از موتورهای اصلی نارضایتی مداوم تبدیل شد.

هزینه‌های بین‌المللی: انزوای سیستماتیک و ضربه به اقتصاد

در سطح جهانی، تصویر ایران در دی‌ماه ۱۴۰۴ به عنوان کشوری که برای مهار اعتراض داخلی، اقتصاد و ارتباطات خود را به مدت ۱۸ روز فلج می‌کند، هزینه‌های سنگینی به همراه داشت.

- انزوای دیپلماتیک و کاهش اعتبار گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، قطع گسترده اینترنت و تصاویر خشونت، واکنش‌های منفی گسترده‌ای از سوی نهادهای بین‌المللی (سازمان ملل، عفو بین‌الملل، اتحادیه اروپا) و برخی دولت‌ها به دنبال داشت. این انزوا، مذاکرات دیپلماتیک (به‌ویژه در حوزه هسته‌ای یا منطقه‌ای) را دشوارتر کرد و جایگاه ایران در مجامع بین‌المللی را تضعیف نمود.

- خروج سرمایه و ضربه به اقتصاد فلج شدن ۱۸ روزه ارتباطات (بانکداری آنلاین، تجارت الکترونیک، ارتباطات تجاری) و تصویر ناامنی پایدار، موج

جدیدی از خروج سرمایه خارجی و داخلی ایجاد کرد. شرکت‌های خارجی که پیش‌تر در حال بازگشت بودند، دوباره عقب‌نشینی کردند. کاهش ارزش ریال، افزایش تورم انتظاری و سخت‌تر شدن دسترسی به منابع مالی بین‌المللی، اثرات اقتصادی این انزوا را تشدید کرد. هزینه اقتصادی این ۱۸ روز، بسیار فراتر از هزینه مستقیم اعتراضات خیابانی بود.

پارادوکس کارکرد برخورد: کاهش کوتاه‌مدت، بازتولید بلندمدت

چرا برخورد گاهی اعتراض را خاموش می‌کند و گاهی آن را شعله‌ورتر می‌سازد؟ پاسخ در نسبت میان شدت برخورد و سطح مشروعیت نظام نهفته است.

- مکانیسم کاهش موقت وقتی شدت برخورد (قطع اینترنت طولانی، بازداشت گسترده، استفاده از نیروی مرگبار) آن‌قدر بالا باشد که «هزینه حضور در خیابان» از «توان تحمل» فرد فراتر رود، ترس بر خشم غلبه می‌کند و اعتراض در کوتاه‌مدت فروکش می‌نماید. این دقیقاً آنچه در دی‌ماه ۱۴۰۴ رخ داد بود.
- مکانیسم بازتولید و تشدید اما اگر این شدت با «احساس بی‌عدالتی عمیق» همراه باشد (کشته‌شدن غیرنظامیان، شکنجه گزارش‌شده، عدم پاسخگویی قضایی)، هر ضربه و هر بازداشت به عنوان «کالای سیاسی» عمل می‌کند: حقانیت معترض را در ذهن خودش و در افکار عمومی تقویت می‌کند. خشونت نیروهای امنیتی، به جای خاموش کردن خشم، آن را فشرده و ذخیره می‌کند.

• نتیجه در ۱۴۰۴ برخورد نمود فیزیکی اعتراض را کاهش داد، اما خشم را در لایه‌های زیرین جامعه بازتولید کرد. این خشم فشرده، در کنار بحران‌های اقتصادی مداوم و انباشت نارضایتی‌های هویتی و نسلی، احتمال وقوع بحران بعدی را نه تنها به تأخیر انداخت، بلکه شدت و عمق آن را دوچندان نمود.

به بیان دیگر: نظام با ابزارهای فنی پیشرفته توانسته است «زمان» بحران را بخرد، اما «عمق» و «شدت» بحران بعدی را افزایش داده است. این پارادوکس، هسته اصلی چالش راهبردی حکمرانی در دهه ۱۴۰۰ است.

پارادوکس برخورد و بازتولید: چرا سرکوب گاهی خاموشی می‌آورد و گاهی آتش زیر خاکستر را شعله‌ورتر می‌کند

برخورد سخت نظام در دی‌ماه ۱۴۰۴، مانند بسیاری از چرخه‌های قبلی (آبان ۹۸، مهر ۱۴۰۱ و حتی جنبش سبز ۸۸)، یک پارادوکس راهبردی کلاسیک را دوباره به نمایش گذاشت: شدت بالاتر برخورد می‌تواند در کوتاه‌مدت اعتراض را مهار کند، اما اگر با احساس عمیق بی‌عدالتی همراه باشد، همان شدت به سوخت بازتولید و تشدید نارضایتی در بلندمدت تبدیل می‌شود. این پارادوکس نه تصادفی است و نه جدید؛ بلکه نتیجه مستقیم نسبت دو متغیر کلیدی است: شدت برخورد و سطح مشروعیت نظام در ذهن معترضان و جامعه.

مکانیسم کاهش کوتاه‌مدت: غلبه ترس بر خشم

وقتی شدت برخورد از یک آستانه مشخص فراتر می‌رود، «هزینه حضور در میدان» به حدی بالا می‌رود که برای بخش بزرگی از افراد عادی، غیرقابل تحمل می‌شود. این آستانه شامل موارد زیر است:

- قطع طولانی مدت اینترنت و انزوای ارتباطی (۱۸ روز در ۱۴۰۴، که از آبان ۹۸ طولانی تر بود)

- بازداشت های گسترده و نقطه ای (با کمک پایش هوشمند و دوربین های بیومتریک)

- استفاده از نیروی مرگبار یا شدید در نقاط کلیدی

- تهدیدهای قضایی و امنیتی علیه خانواده ها و محل کار

در چنین شرایطی، ترس – نه لزوماً ترس از مرگ، بلکه ترس از دست دادن شغل، آزادی، آینده تحصیلی یا امنیت خانواده – بر خشم غلبه می کند. نتیجه: فروکش ظاهری اعتراض، کاهش تجمعات بزرگ، و بازگشت نسبی آرامش به خیابان ها. این همان چیزی است که در دی ماه ۱۴۰۴ رخ داد؛ نمود فیزیکی اعتراض در کمتر از سه هفته به شدت کاهش یافت و نظام توانست ادعا کند که «بحران مدیریت شده است».

مکانیسم باز تولید بلندمدت: تبدیل خشونت به کالای سیاسی

اما وقتی شدت بالا با «احساس بی عدالتی عمیق» همراه می شود، مکانیسم دیگری فعال می گردد: خشونت اعمال شده توسط نظام به یک «کالای سیاسی» تبدیل می شود. هر کشته، هر بازداشت غیرقانونی، هر گزارش شکنجه، هر تصویر کودک یا زن آسیب دیده، به جای ترساندن، حقانیت معترض را در ذهن خودش و در افکار عمومی تقویت می کند. این فرآیند چند لایه دارد:

- تولید شهدا و نمادها هر جان باخته به سرعت به نماد تبدیل می شود (مانند مهسا امینی در ۱۴۰۱ یا افراد کشته شده در آبان ۹۸). نام، عکس و

داستان‌شان در شبکه‌های زیرزمینی، گروه‌های خانوادگی و حتی خارج از کشور ماندگار می‌شود و به سوخت هویت مقاومتی نسل جدید تبدیل می‌گردد.

- تقویت حس «ما در برابر آنها» وقتی شهروندان احساس کنند که نظام نه تنها مطالبات‌شان را نمی‌شنود، بلکه با خشونت پاسخ می‌دهد، مرز میان «دولت» و «ملت» عمیق‌تر می‌شود. این دوقطبی‌سازی، خشم را از حالت فردی به حالت جمعی و ساختاری تبدیل می‌کند.
- انتقال انرژی به لایه‌های زیرین اعتراض از خیابان به خانه‌ها، گروه‌های کوچک، شبکه‌های خانوادگی و آنلاین محدود منتقل می‌شود. این انرژی فشرده نمی‌شود؛ بلکه متراکم و ذخیره می‌گردد. در فرصت بعدی (بحران ارزی شدید، فوت یک مقام کلیدی، یا رویداد نمادین دیگر)، همان انرژی با شدت و عمق بیشتری آزاد می‌شود.

۴. آینده پژوهی: تکنولوژی‌های نوین و تغییر ماهیت میدان (۱۴۰۴ به بعد)

با تکامل استراتژی مهار در دی‌ماه ۱۴۰۴، مدیریت اعتراضات در نیمه دوم دهه ۱۴۰۰ و اوایل دهه ۱۵۰۰ به سمت دیجیتالی‌شدن کامل و هوشمندسازی مطلق حرکت خواهد کرد. دیگر سخن از «باتوم در خیابان» نیست؛ میدان اصلی به «کد در سرور»، «الگوریتم در ابر» و «داده در پایگاه‌های مرکزی» منتقل می‌شود. این گذار، اعتراض را از یک پدیده عمدتاً فیزیکی به یک چالش پیش‌بینی‌پذیر و قابل پیشگیری (از

منظر امنیتی) تبدیل می‌کند، اما همزمان ماهیت میدان را چنان تغییر می‌دهد که کنترل آن آسان‌تر و در عین حال شکننده‌تر می‌شود.

تکنولوژی‌های کلیدی که میدان را بازتعریف می‌کنند

- نظارت بیومتریک و شناسایی خودکار، سیستم‌های تشخیص چهره نسل جدید (که حتی با ماسک، کلاه یا تغییرات جزئی چهره کار می‌کنند) دیگر محدود به نقاط ثابت شهری نیستند. این فناوری با ترکیب دوربین‌های مدرن، الگوریتم‌های یادگیری عمیق و پایگاه داده ملی چهره‌ها، امکان شناسایی افراد را از لحظه ورود به میدان تا بازگشت به خانه فراهم می‌کند. نتیجه: هزینه حضور از «در میدان» به «پس از میدان» منتقل می‌شود. بازداشت‌ها دیگر لزوماً در لحظه اعتراض رخ نمی‌دهند؛ اغلب چند روز یا چند هفته بعد، درب منزل یا محل کار انجام می‌شوند. این «برخورد بی‌صدا» ترس را عمیق‌تر می‌کند، اما تصویر خشونت گسترده‌ای در رسانه‌های جهانی تولید نمی‌کند.

- پهپادهای پایش و مداخله: ریزپرنده‌های مجهز به دوربین حرارتی، تشخیص حرکت، پخش صدای جهت‌دار و حتی مواد بازدارنده (رنگ‌های علامت‌گذار، گازهای ناتوان‌کننده یا فلاش‌های کورکننده) جایگزین حضور سنگین نیروهای پیاده خواهند شد. این پهپادها نقشه‌برداری لحظه‌ای از تمرکز جمعیت انجام می‌دهند، لیدرها را شناسایی می‌کنند و در صورت لزوم مداخله مستقیم می‌نمایند – بدون اصطکاک فیزیکی گسترده و بدون نیاز به نیروی انسانی زیاد در خیابان. در نیمه دوم دهه ۱۴۰۰، انتظار می‌رود

ناوگان پهپادی شهری (مشابه آنچه در چین و برخی شهرهای هند آزمایش شده) به استاندارد مدیریت تجمعات تبدیل شود.

- حکمرانی بر پهنای باند و لایه‌بندی دسترسی؛ قطع مطلق ۱۸ روزه اینترنت در ۱۴۰۴ آخرین نسل از مدل «قطع سراسری» بود. آینده به سمت «اینترنت لایه‌ای» و «قطع هدفمند» حرکت می‌کند: دسترسی بر اساس کد ملی، موقعیت جغرافیایی، سابقه فعالیت یا امتیاز اعتبار اجتماعی لایه‌بندی می‌شود. در بحران‌های آتی، اینترنت برای مناطق بحران‌زده کاملاً قطع یا به شدت کند می‌شود، در حالی که خدمات حیاتی (بانکداری، پرداخت قبوض، ارتباطات دولتی) برای شهروندان «مورد اعتماد» حفظ می‌گردد. این مدل، اعتراض را از درون جامعه تفکیک می‌کند و امکان بسیج سراسری را به حداقل می‌رساند.

پارادوکس نهایی: قدرت فنی در اوج، پیوند اجتماعی در حلیض

نظام در تکنولوژی مهار به قله‌های جدیدی رسیده است: قطع ۱۸ روزه اینترنت بدون فروپاشی سیستم بانکی داخلی، پایش هوشمند محلی در حالی که جهان خارج خاموش است، و ترکیب هوش مصنوعی با پهپادها برای مداخله کم‌هزینه. این اقتدار فنی، امکان مدیریت بحران‌های فیزیکی را به سطحی بی‌سابقه رسانده و خیابان را – حداقل در کوتاه‌مدت – قابل کنترل کرده است.

اما این سکه روی دیگری نیز دارد: هرچه ابزارهای مهار هوشمندتر و سخت‌تر شده‌اند، زبان گفت‌وگوی سیاسی ضعیف‌تر شده است. نظام از اقناع و مذاکره به اجبار هوشمند تغییر کرده، اما سرمایه اجتماعی را به شدت مصرف نموده است. چالش آینده دیگر «چگونگی جمع کردن خیابان» نیست – ابزارهای فنی آن را حل کرده‌اند – بلکه

مدیریت جامعه‌ای است که در فضای انزوای دیجیتال، نظارت بیومتریک و محدودیت‌های لایه‌ای، خشم خود را به صورت زیرپوستی، نامرئی و غیرقابل پیش‌بینی سازماندهی می‌کند.

- خشم زیرپوستی در شبکه‌های خانوادگی، گروه‌های کوچک محلی و ارتباطات آفلاین انباشته می‌شود.

- شبکه‌های نامرئی (آنالوگ-دیجیتال هیبریدی) جایگزین شبکه‌های آشکار می‌شوند.

- نسل زد و آلفا، که با انزوا و نظارت بزرگ شده‌اند، هویت مقاومتی خود را در لایه‌های عمیق‌تر فرهنگی و نمادین (میم‌ها، موسیقی زیرزمینی، هنر خیابانی پنهان) می‌سازند.

بحران ۱۴۰۴ یک بحران وجودی-زیستی بود؛ نه صرفاً سیاسی یا اقتصادی. استراتژی انسداد و مهار هوشمند، فضای مانور سیاسی را به حداقل رساند و پنجره اصلاحات از درون را تنگ‌تر کرد. در نتیجه، آینده نه در پیروزی فنی بر خیابان، بلکه در توانایی یا ناتوانی نظام در بازسازی پیوند اجتماعی و گفت‌وگوی واقعی با جامعه رقم خواهد خورد.

این پارادوکس نهایی است: هرچه قدرت فنی بالاتر می‌رود، ضعف پیوند عمیق‌تر می‌شود. و در نقطه‌ای، این ضعف پیوند می‌تواند تمام اقتدار فنی را بی‌اثر کند - زیرا جامعه‌ای که دیگر به گفت‌وگو باور ندارد، حتی با پیشرفته‌ترین ابزارها نیز قابل مهار کامل نخواهد بود.

۵. ارزیابی اثرات مدیریتی برخورد بر روند تجمعات و اعتراض‌ها

برخوردهای انتظامی و مدیریتی در دی‌ماه ۱۴۰۴ (به عنوان ادامه و ارتقای تجربه مهر ۱۴۰۱) نه تنها یک واکنش فوری به تجمعات بود، بلکه نقش ساختاری و بلندمدت در تغییر الگوهای اعتراض و تجمعات ایفا کرد. این اقدامات، ضمن کنترل کوتاه‌مدت میدان، همزمان فرآیندهایی را فعال کرد که هم توان کاهش اعتراض را داشت و هم – به‌طور پارادوکسیکال – ساختار و پایداری آن را در لایه‌های عمیق‌تر جامعه تقویت نمود. ارزیابی این اثرات را می‌توان در دو سطح کوتاه‌مدت (کنترل عملیاتی) و بلندمدت (تغییر ساختاری و اجتماعی) بررسی کرد.

اثرات کوتاه‌مدت: کاهش و مهار عملیاتی تجمعات

- کاهش تجمعات متمرکز و بزرگ افزایش حضور گسترده نیروهای انتظامی در نقاط کلیدی شهرها، مدیریت مسیرها با موانع فیزیکی و کنترل جمعیت از طریق گشت‌های سیار و ایست‌های بازرسی، امکان شکل‌گیری تجمعات بزرگ و متمرکز (مانند میدان‌های مرکزی یا مسیرهای اصلی) را به شدت محدود کرد.

نتیجه: اعتراض از حالت «متمرکز و قابل‌دید» به شکل‌های کوچک‌تر، پراکنده و گذرا منتقل شد. این پراکندگی، هماهنگی سراسری را دشوارتر کرد و توان بسیج سریع را کاهش داد.

- انتقال میدان به فضاهای مجازی و مدیریت جریان اطلاعات محدود شدن میدان فیزیکی، فعالیت‌های اعتراضی را به فضای مجازی سوق داد. اما نظارت دقیق (فیلترینگ هدفمند، رصد ترافیک داده، شناسایی اکانت‌های کلیدی و هدایت روایت رسمی) جریان اطلاع‌رسانی را تحت کنترل درآورد. فضای

مجازی که در ابتدا ابزار اصلی بسیج بود، به تدریج به کانال مکمل و تحت نظارت تبدیل شد. این مدیریت، سرعت انتشار پیام‌های اعتراضی را کاهش داد و امکان شکل‌گیری روایت‌های جایگزین را محدود نمود.

- تغییر الگوی اجتماعی تجمعات تقسیم تجمعات به گروه‌های کوچک و محلی، ائتلاف‌های موقت میان گروه‌های مختلف را مدیریت‌پذیر کرد. دیگر سخن از یک بدنه واحد و متحد نبود؛ بلکه هسته‌های کوچک صنفی، محله‌ای یا خانوادگی شکل گرفتند که شناسایی و مهار آنها آسان‌تر بود. این تغییر الگو، اعتراض را از حالت «جمعی و سراسری» به «پراکنده و محلی» تبدیل کرد.

- حفظ ثبات و امنیت عمومی اقدامات انتظامی اختلال‌های لحظه‌ای (مانند مسدود شدن معابر اصلی، آسیب به اموال عمومی یا درگیری‌های گسترده) را کاهش داد و ظرفیت پاسخ‌دهی سریع به وضعیت‌های اضطراری را بهبود بخشید. این حفظ ثبات، امکان ادامه فعالیت‌های اقتصادی و روزمره جامعه را (هرچند با محدودیت) فراهم کرد و از فروپاشی کامل نظم عمومی جلوگیری نمود.

برخورد به عنوان ابزار دوگانه: کاهش کوتاه‌مدت و بازتولید بلندمدت

برخورد انتظامی و مدیریتی در ۱۴۰۴، مانند چرخه‌های پیشین، دو کارکرد همزمان داشت:

- کوتاه‌مدت: ابزار کاهش و مهار افزایش هزینه حضور در میدان (ریسک بازداشت، آسیب جسمی، از دست دادن شغل یا تحصیل)، محدودسازی

ارتباطی (قطع اینترنت، فیلترینگ پلتفرم‌ها) و تقویت سازوکارهای قانونی (بازداشت‌های هدفمند، احکام سریع قضایی، ممنوع‌الخروجی) تجمعات را در کوتاه‌مدت کاهش داد. این اقدامات، توان سازماندهی سریع و گسترده را موقتاً فلج کرد و اعتراض را به حالت انفعال یا پراکندگی سوق داد.

- بلندمدت: عامل بازتولید و تقویت ساختار اعتراض همان شدت برخورد، همزمان هویت جمعی معترضان را تقویت کرد: تشکیل شبکه‌های دادخواه (خانواده‌های آسیب‌دیده، گروه‌های محلی حمایت از بازداشتی‌ها)، بازتعریف روایت (از «اعتراض معیشتی» به «مبارزه برای کرامت و آزادی بیان») و پراکندگی شبکه‌ای (هسته‌های کوچک مستقل که کمتر قابل شناسایی‌اند). این فرآیند، اعتراض را از یک رویداد مقطعی به یک ساختار پایدار و زیرپوستی تبدیل کرد که در فرصت‌های بعدی (بحران اقتصادی شدید، رویدادهای نمادین یا مرگ یک مقام کلیدی) با شدت و عمق بیشتری بازمی‌گردد.

عوامل تعیین‌کننده اثر برخورد

اثر بخشی یا ناکارآمدی اقدامات برخوردی به سه عامل اصلی بستگی دارد:

- شدت و گستره اقدامات برخورد گسترده و همزمان با مدیریت اطلاع‌رسانی می‌تواند اعتراض را در کوتاه‌مدت کاهش دهد؛ اما اگر کنترل اطلاعات ناقص باشد، پیام‌های جایگزین و هم‌افزایی شبکه‌های مردمی افزایش می‌یابد.
- سطح مشروعیت و اعتماد نظام در شرایطی که مشروعیت نسبی وجود دارد، اقدامات برخوردی با هزینه کمتری کنترل را اعمال می‌کنند. اما در شرایط

کاهش اعتماد (مانند ۱۴۰۴)، هر اقدام نیازمند برنامه‌ریزی دقیق‌تر است تا اثرات نامطلوب بلندمدت کاهش یابد.

- توان بازسازی شبکه‌های اجتماعی و ارتباطی جامعه جامعه‌ای که پس از برخورد بتواند شبکه‌های جدید (محلی، خانوادگی، آفلاین-آنلاین هیبریدی) بسازد، اعتراض را با ساختار مقاوم‌تر بازتولید می‌کند. در مقابل، اگر این توان محدود شود، اعتراض به شکل پراکنده و کنترل‌شده فروکش می‌کند

۶. جمع‌بندی: مدیریت برخورد نظام با اعتراض‌ها؛ از ۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴

- نظام جمهوری اسلامی ایران در طول بیش از دو و نیم دهه (از کوی دانشگاه ۱۳۷۸ تا دی‌ماه ۱۴۰۴) با مجموعه‌ای از اعتراضات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و هویتی مواجه بوده است. بررسی سیر مدیریت برخورد در این دوره نشان می‌دهد که نظام از یک الگوی واکنشی ساده و عمدتاً فیزیکی-رسانه‌ای به یک معماری پیچیده، چندلایه و فناوری‌محور تکامل یافته است. هر بحران، درسی برای بحران بعدی فراهم کرد و جعبه‌ابزار مهار را ارتقا داد؛ از حضور نیروهای فشار و کنترل میدانی در ۱۳۷۸ تا قطع ۱۸ روزه اینترنت مهندسی‌شده، پایش بیومتریک و پهنادهای مداخله‌گر در ۱۴۰۴.

مسیر تکاملی: از واکنش‌گر به معمار هوشمند

- دوران اولیه (۱۳۷۸-۱۳۸۸): تمرکز بر کنترل فیزیکی میدان و مدیریت روایت از طریق رسانه ملی. اعتراضات عمدتاً سیاسی-دانشجویی بودند و ابزار اصلی، حضور نیرو و برچسب‌زنی رسانه‌ای بود.

- دوران گذار (۱۳۹۶-۱۳۹۸): ظهور انسداد دیجیتال و جراحی امنیتی. قطع سراسری اینترنت در آبان ۹۸ نقطه عطف بود و اعتراض را از پدیده سیاسی به تهدید امنیتی فوری تبدیل کرد.
- دوران بلوغ (۱۴۰۱-۱۴۰۴): جنگ ترکیبی و معماری انسداد کامل. ترکیب فشار نرم (سلبریتی‌ها، فیلترینگ دائمی)، انزوای طولانی‌مدت اینترنت و پایش هوشمند محلی، اعتراض را به شکل زیرزمینی و پراکنده سوق داد.
- هر دوره، الگوهای چندلایه امنیتی، قضایی، رسانه‌ای و فناوری را ارتقا داد و هماهنگی میان نهادها (نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات، قوه قضائیه، صداوسیما و شورای عالی امنیت ملی) را تقویت کرد. هدف نهایی همواره یکسان ماند: حفظ نظم عمومی، کاهش ریسک فروپاشی، و ارتقای توانمندی نظام در مدیریت تجمعات و بحران‌های اجتماعی.

دستاوردها و موفقیت‌های کوتاه‌مدت

- استراتژی انسداد و مهار هوشمند در دی‌ماه ۱۴۰۴ موفقیت عملیاتی قابل توجهی داشت:
- خیابان در کمتر از سه هفته بازپس گرفته شد.
- نمود فیزیکی اعتراض فروکش کرد.
- اختلال‌های گسترده اقتصادی و اجتماعی جلوگیری شد.
- امکان ادامه فعالیت‌های روزمره (هرچند محدود) برای اکثریت جامعه حفظ گردید.

این موفقیت‌ها نشان‌دهنده اقتدار فنی و سازمانی نظام در برابر بحران‌های ناگهانی است؛ اقتداری که از ۱۳۷۸ تا ۱۴۰۴ به‌طور پیوسته ساخته شده و اکنون به سطحی رسیده که خیابان - حداقل در کوتاه‌مدت - قابل کنترل است.

هزینه‌ها و چالش‌های بلندمدت: پارادوکس اصلی

- اما این تکامل فنی، پارادوکسی ساختاری به همراه آورده است: هرچه ابزارهای مهار پیشرفته‌تر و اجبار هوشمندتر شده، پیوند اجتماعی و سرمایه اجتماعی نظام ضعیف‌تر گردیده است.
 - تمرکز بر اجبار هوشمند (انسداد دیجیتال، نظارت بیومتریک، برخورد نقطه‌ای) سرمایه اجتماعی را مصرف کرده و لایه‌های میانی جامعه (خاکستری، اصلاح‌طلب، نسل جوان) را به بی‌تفاوتی معترض یا خشم پنهان سوق داده است.
 - فضای گفت‌وگوی سیاسی و امکان اصلاح از درون به شدت محدود شده؛ پنجره مذاکره و اقناع تنگ‌تر گردیده است.
 - خشم انباشته در لایه‌های زیرین جامعه (شبکه‌های خانوادگی، محله‌ای، هویتی) متراکم شده و به شکل زیرپوستی و نامرئی سازماندهی می‌شود.
- بحران ۱۴۰۴ نه صرفاً معیشتی یا سیاسی، بلکه وجودی-زیستی بود؛ استراتژی انسداد، زمان بحران را خرید، اما عمق و شدت بحران بعدی را افزایش داد.

فصل هشتم: تحلیل تاریخی: دی‌ماه به‌عنوان نقطه‌ی گسست

این فصل مرکز ثقل تحلیلی کل کتاب را تشکیل می‌دهد. پس از واکاوی ابعاد گوناگون دی‌ماه ۱۴۰۴ در فصل‌های پیشین، اکنون زمان آن است که این رخداد را در چارچوبی کلان‌نگر و تاریخی قرار دهیم: آیا دی‌ماه ۱۴۰۴ یک «نقطه گسست» در تاریخ معاصر ایران بود، یا صرفاً تکرار و تشدید الگویی از «استمرار» در چرخه‌های اعتراضی؟ پاسخ به این پرسش نه تنها درباره گذشته که درباره افق‌های آینده جامعه ایران سخن می‌گوید. این فصل با بهره‌گیری از چارچوب نظری «گسست تاریخی» به تحلیل این مسئله می‌پردازد.

۱. چارچوب نظری: در جست‌وجوی تعریف «گسست تاریخی»

پیش از تحلیل باید مشخص کنیم از «گسست» چه معنایی مراد است. در تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی سیاسی یک گسست صرفاً یک رویداد بزرگ نیست بلکه گذار کیفی در منطق حاکم بر یک نظام سیاسی-اجتماعی است. گسست تاریخی هنگامی رخ می‌دهد که تغییرات از حد «تغییر درون نظام» فراتر رفته و به «تغییر خود نظام» بینجامد. برای تشخیص گسست می‌توان به نشانه‌های کلانی توجه کرد:

- فروپاشی یا بازتعریف بنیادین قرارداد اجتماعی: پیمان نانوشته میان نظام و مردم درباره مبانی مشروعیت (حقانیت حکمرانی) و توزیع منابع (ثروت، قدرت، فرصت) به طور اساسی زیر سؤال رفته و نیاز به بازسازی دارد.
- تغییر در ماهیت و گستره بحران مشروعیت: بحران از سطح نارضایتی از «عملکرد» نظام به سطح انکار «حق حکمرانی» آن ارتقا می‌یابد. پرسش از «چگونگی» نظام به پرسش از «حقانیت» آن تبدیل می‌شود.

- دگرگونی در ساختار نیروهای اجتماعی و فرهنگ سیاسی: بازیگران جدیدی وارد صحنه می‌شوند، ائتلاف‌های قدیم می‌شکنند و زبان سیاسی جدیدی متولد می‌شود که مفاهیم بنیادین گذشته (مانند وفاداری، امنیت، عدالت) را بازتعریف می‌کند.

- ناتوانی الگوهای قدیمی پاسخگویی و مهار: سازوکارهای سنتی حکمرانی (اعم از برخورد، اعطای رانت، بسیج ایدئولوژیک) در مدیریت بحران جدید ناکارآمد می‌شوند و خود به بخشی از مسئله تبدیل می‌گردند.

با این چارچوب به سراغ تحلیل دی‌ماه ۱۴۰۴ می‌رویم.

۲. استدلال به نفع «گسست»: نشانه‌های عبور از آستانه

طرفداران تفسیر گسست بر چند ویژگی بنیادین و بی‌سابقه دی‌ماه ۱۴۰۴ تأکید دارند که آن را از اعتراضات پیشین (حتی ۱۳۸۸ و ۱۴۰۱) متمایز می‌سازد:

- گذار از بحران عملکرد به بحران وجودی نظام: در دی‌ماه ۱۴۰۴ خشم معیشتی بلافاصله و به صورتی ارگانیک به یک نقد ساختاری از کلیت حکمرانی تبدیل شد. شعارها عمدتاً معطوف به یک نهاد یا فرد خاص نبود بلکه نظم سیاسی-اقتصادی حاکم را هدف قرار می‌داد. این نشانه آشکار تعمیق بحران مشروعیت تا حد به پرسش گرفتن «حقانیت وجودی» نظم موجود است.

- شکل‌گیری یک سوژه جمعی جدید و فراطبقاتی: برخلاف اعتراضات گذشته که عمدتاً متکی به یک طبقه یا گروه اجتماعی مشخص بودند (مانند طبقه متوسط در ۸۸ یا حاشیه‌نشینان در ۹۸) دی‌ماه ۱۴۰۴ ائتلافی موقت اما

گسترده میان اقشار مختلف ایجاد کرد: بازاریان آسیب‌دیده، کارگران معترض، زنان پیشرو، دانشجویان و حتی بخش‌هایی از طبقه متوسط فروپاشیده. این هم‌زمانی مطالبات اقتصادی و هویتی نشان از تولد یک سوژه سیاسی جدید داشت که دیگر در قالب‌های قدیمی جناحی یا طبقاتی نمی‌گنجید.

- تثبیت فرهنگ سیاسی «شبکه‌ای-بی‌مرکز» به عنوان الگوی مسلط: دی‌ماه نشان داد که مدل اعتراض کاملاً خودجوش، افقی و فاقد رهبری مرئی نه یک استثنا که الگوی جدید و بادوام کنش جمعی در ایران است. این مدل پاسخ‌های امنیتی کلاسیک (دستگیری رهبران) را بی‌اثر کرده و نظام را با یک معمای استراتژیک جدید مواجه ساخته است. این تغییر در «چگونگی» اعتراض خود یک دگرگونی ساختاری در فرهنگ سیاسی است.
- فرسایش قطعی روایت مسلط و شکست در مهندسی معنایی: نظام در «جنگ روایت‌ها» علیه این موج اعتراضی به وضوح شکست خورد. روایت رسمی «اغتشاش دست‌ساز دشمن» حتی در میان بخش‌هایی از حامیان سنتی نیز با تردید مواجه شد. در مقابل روایت مردمی حول محور «نان، کار، آزادی، نظام مردمی» به زبانی فراگیر و اقناع‌کننده تبدیل شد. این شکست در هژمونی فرهنگی یکی از عمیق‌ترین نشانه‌های گسست است.
- بین‌المللی‌شدن ذاتی بحران: بحران دیگر قابل محصور شدن در مرزهای ملی نبود. هر حرکت داخلی بلافاصله بازتاب جهانی یافت و تحت تأثیر فشارها و روایت‌های بین‌المللی قرار گرفت. این امر نظام سنتی دولت-ملت را به چالش کشیده و بحران را وارد فاز پیچیده‌تر کرده است.

این عوامل در کنار هم حاکی از آنند که دی‌ماه ۱۴۰۴ آستانه یک گذار تاریخی بود. جامعه ایران دیگر «نمی‌خواهد» و شاید «نمی‌تواند» بر پایه الگوهای پیشین حکمرانی و قرارداد اجتماعی سابق به حیات خود ادامه دهد. نظام حاکم نیز ظاهراً «نمی‌تواند» یا «نمی‌خواهد» به شکل بنیادین تغییر کند. این تعلیق و تنش ساختاری جوهره یک وضعیت گسست است.

۳. استدلال به نفع «استمرار»: تداوم چرخه‌های ناتمام

در مقابل منتقدان دیدگاه گسست بر عناصر تداوم و تکرار در منطق حاکم بر رویداد تأکید دارند:

- تداوم چرخه معیوب نارضایتی-برخورد-انزوا: دی‌ماه نیز در نهایت در همان چرخه آشنای «اعتراض اقتصادی، پاسخ امنیتی، تشدید تحریم، تعمیق رکود» گرفتار آمد. این چرخه از دهه ۱۳۹۰ بارها تکرار شده و نظام تاکنون توانسته است با اتکا به برخورد و کنترل شدید از آن جان سالم به در ببرد بدون آنکه تغییری ساختاری در خود ایجاد کند.
- عدم شکل‌گیری آلترناتیو متشکل و برنامه‌دار: علیرغم گستردگی اعتراض هیچ نیروی سیاسی سازمان‌یافته، رهبری مشروع یا برنامه‌اصلاحی/انقلابی جایگزینی ظهور نکرد که بتواند انرژی اعتراضی را متمرکز و آن را به پروژه‌ای برای تغییر نظام تبدیل کند. فقدان این عنصر اعتراض را در دایره «فشار اجتماعی» نگاه داشته و از تبدیل آن به یک «گسست سیاسی» بازداشته است.

- انعطاف‌پذیری و تاب‌آوری نهادهای برخورد: نهادهای امنیتی-نظامی نظام بار دیگر کارآمدی خود را در مهار فیزیکی اعتراضات در کوتاه‌مدت نشان دادند. این نشان می‌دهد که ستون‌های اصلی حفظ نظم موجود هنوز توانایی خود را برای جلوگیری از یک فروپاشی فوری از دست نداده‌اند.

- بازتولید گفتمان سنتی «توطئه خارجی»: نظام موفق شد حداقل برای پایه‌های سخت‌تر خود بار دیگر از گفتمان قدیمی «دشمن خارجی» برای توجیه بحران و ایجاد انسداد استفاده کند. تداوم این گفتمان نشان از استمرار یک الگوی فکری و پاسخگویی در سطح نخبگان حاکم دارد.

از این منظر دی‌ماه ۱۴۰۴ اگرچه حادثه‌ترین و عمیق‌ترین حلقه این چرخه معیوب بود اما لزوماً حلقه آخر نبود. این دیدگاه دی‌ماه را نه به عنوان یک «گسست» بلکه به عنوان «اوج بحران درون پارادایم موجود» تفسیر می‌کند.

۴. سنتز تحلیلی: دی‌ماه ۱۴۰۴ به مثابه «گسست تدریجی» یا «بحران

ساختاری غیرقابل بازگشت»

حقیقت احتمالاً در میانه این دو دیدگاه و در قالب یک مفهوم سوم نهفته است: «گسست تدریجی» یا «بحران ساختاری غیرقابل بازگشت».

- دی‌ماه ۱۴۰۴ یک انقلاب ناگهانی یا سقوط فوری نظام نبود (پس یک گسست آنی رخ نداد).

- اما آنقدر عمیق و چندبعدی بود که پارادایم حکمرانی موجود را از درون تهی کرده و آن را در وضعیتی «نیمه‌جان» و «فاقد آینده‌سازی» قرار داد.

• به بیان دیگر دی‌ماه نشان داد که نظم قدیم دیگر قادر به تولید ثبات، رضایت و مشروعیت پایدار نیست (این عنصر گسست است) اما نظم جدیدی نیز هنوز متولد نشده است (این عنصر استمرار بن‌بست است). جامعه وارد فازی شده که می‌توان آن را «تعلیق تاریخی» نامید: یک دوره طولانی از بی‌ثباتی مزمّن، کشمکش‌های پراکنده و ناتوانی نظام در بازتولید خود به شیوه سابق.

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید به دقت هم به عنوان یک نقطه گسست و هم به عنوان نشانه‌ای از یک استمرار مخرب تفسیر کرد. این رویداد گسستی کیفی در رابطه دولت-ملت، فرهنگ سیاسی و قرارداد اجتماعی ایجاد کرد. با این حال استمرار الگوهای قدیمی برخورد و فقدان آلترناتیو مانع از تحقق فوری آن گسست در عرصه نهادی و نظامی شد. از این رو دی‌ماه نه پایان تاریخ بلکه آغاز یک دوره جدید و نامشخص از کشمکش بر سر بازتعریف ایران است. آینده به این پرسش بستگی دارد که کدام نیرو بتواند از این «تعلیق تاریخی» عبور کند: آیا ساختار فرسوده حکمرانی قادر به تطابق بنیادین و جذب مطالبات گسست‌خواه خواهد بود یا این که انرژی رها شده در دی‌ماه در موج‌های بعدی سرانجام صورت‌بندی سیاسی جدیدی را متولد خواهد کرد؟ دی‌ماه ۱۴۰۴ خود پاسخ نبود؛ بلکه پرسش‌گری بزرگ و تعیین‌کننده‌ای بود که تاریخ معاصر ایران را در برابر انتخاب‌هایی سرنوشت‌ساز قرار داد.

۵. تحلیل ساختاری: رصد تحول در بنیان‌های چهارگانه نظام

برای داوری درباره ماهیت «گسست‌گونه» دی‌ماه ۱۴۰۴ باید به جای تمرکز صرف بر رویدادهای خیابانی به تحولات عمیق‌تر در ساختارهای بنیادین حاکم بر جامعه و حکمرانی ایران نگاه کرد. این تحولات نشان می‌دهند که آیا صرفاً «میزان» نارضایتی

تغییر کرده یا «کیفیت» رابطه میان اجزای نظام دگرگون شده است. تحلیل در چهار محور کلان صورت می‌گیرد:

۱-۵. ساختار اقتصادی: از رانت-توزیع به رانت-بقا؛ فروپاشی قرارداد معیشتی

ساختار اقتصادی ایران پیش از دی‌ماه بر پایه یک قرارداد معیشتی نانوشته استوار بود: دولت با توزیع درآمدهای نفتی و یارانه‌های گسترده (آرد، بنزین، دارو) حداقل‌های رفاهی را تأمین و نارضایتی را مدیریت می‌کرد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد این ساختار به نقطه فروپاشی کارکردی رسیده است.

تغییر چیست؟ گذار از یک اقتصاد «رانت-توزیعی» که می‌توانست جمعیتی را سیر کند به یک اقتصاد «رانت-بقا» که تنها قادر به تغذیه شبکه‌های خاص حامی‌پرور و امنیتی‌سازی است. منابع ملی دیگر نه برای توسعه یا رفاه عمومی بلکه صرفاً برای تداوم فیزیکی نظام سیاسی و خرید وفاداری‌های کلیدی هزینه می‌شود. نتیجه فرسایش کامل طبقات متوسط و مستقل و تبدیل بخش بزرگی از جامعه به «جمعیتی مازاد» از نظر اقتصادی بود که چیزی برای از دست دادن ندارد.

شاخص عینی تغییر: تشدید بی‌سابقه تورم چندرقمی، سقوط مستمر ارزش پول ملی و بیکاری ساختاری جوانان تحصیل‌کرده نه به عنوان شوک‌های مقطعی بلکه به مثابه داده‌های پایدار و غیرقابل اصلاح در ذهن جامعه ثبت شد. اقتصاد از یک موضوع تخصصی به میدان اصلی نبرد سیاسی و هویتی تبدیل گشت.

۲-۵. ساختار اجتماعی: از جامعه طبقاتی به جامعه «شکاف‌زده» و ظهور کنشگر

شبکه‌ای

ساختار اجتماعی سنتی ایران متشکل از طبقات نسبتاً متمایز (عالی، متوسط، کارگر، فرودست) با علایق و کانال‌های بیان خاص خود بود. دی‌ماه آشکار ساخت که این ساختار در حال فروپاشی و جایگزینی با الگویی پیچیده‌تر است.

تغییر چیست؟ شکل‌گیری یک «جامعه شکاف‌زده» که در آن شکاف‌های موازی و عمیق نسلی، عقیدتی، جغرافیایی و جنسیتی مرزهای طبقاتی سنتی را درنور دیده و بر آن سوار شده‌اند. نتیجه زایش کنشگر اجتماعی جدیدی است: فردی که هویت خود را نه از تعلق طبقاتی که از موقعیت خود در تقاطع این شکاف‌ها (مثلاً جوان، تحصیل‌کرده، زن، ساکن حاشیه شهر) می‌گیرد. این کنشگر ذاتاً شبکه‌ای، سیال و بی‌اعتماد به نهادهای عمودی (احزاب، سندیکاها) است.

شاخص عینی تغییر: ماهیت اعتراضات دی‌ماه که در آن زنان پیشرو، دانشجویان، کارگران اخراجی، کسبه ورشکسته و حاشیه‌نشینان را می‌شد در کنار هم دید نه بر اساس یک برنامه حزبی که بر پایه احساس مشترک محرومیت و طردشدگی از نظم موجود. این ائتلاف افقی موقت بر مبنای تجربه زیسته مشترک ویژگی ساختار اجتماعی جدید است.

۳-۵. ساختار سیاسی: از بحران مشروعیت عملکردی به بحران مشروعیت وجودی

نظام سیاسی جمهوری اسلامی همواره با چالش مشروعیت روبرو بوده اما این چالش عمدتاً در سطح عملکرد (کارآمدی اقتصادی، فساد، آزادی‌ها) مطرح می‌شد. دی‌ماه نشان داد که بحران به سطحی کیفی‌تر رسیده است.

تغییر چیست؟ در گذار از «بحران مشروعیت عملکردی» به «بحران مشروعیت وجودی». پرسش جامعه دیگر این نیست که «چرا نظام بد کار می‌کند؟» بلکه این است که «اصولاً چرا چنین نظامی باید وجود داشته باشد؟». گفتمان اعتراض مستقیماً مبانی ایدئولوژیک و ساختار قدرت را هدف گرفت. این تعمیق بی‌اعتمادی از سطح «نظام‌گران» به سطح «نظام حکمرانی» است.

شاخص عینی تغییر: فراگیری و صراحت شعارهایی که کل ساختار نظام را نشانه می‌رفتند در تقابل با شعارهای دوره‌های پیشین که عمدتاً معطوف به جناح یا فردی خاص بودند. همچنین ناتوانی کامل گفتمان رسمی در ارائه روایتی اقناع‌کننده حتی برای بخش‌هایی از پایگاه سنتی خود.

۴-۵. ساختار امنیتی-کنترلی: از مهار متمرکز به مواجهه با هیدرای شبکه‌ای

ساختار امنیتی نظام بر الگوی شناسایی، رهگیری و خنثی‌سازی کانون‌های ثابت نارضایتی (رهبران، احزاب، تشکل‌ها) استوار بود. دی‌ماه کارآمدی این الگو را به چالش کشید.

تغییر چیست؟ ناکارآمدی مدل کنترل متمرکز در برابر الگوی اعتراض شبکه‌ای و خودجوش. نظام با یک «هیدرای اجتماعی» مواجه شد: برخورد یک کانون به ظهور چند کانون دیگر در نقاطی کاملاً غیرمنتظره می‌انجامید. قدرت دیگر متمرکز و قابل نشانه‌گیری نبود بلکه در شبکه‌ای توزیع شده بود. این امر هزینه مادی و سیاسی برخورد را به شکل تصاعدی افزایش داد.

شاخص عینی تغییر: نیاز نظام به قطع سراسری و طولانی‌مدت اینترنت به عنوان تنها ابزار مؤثر مهار موقت که خود نشانه‌ای از درماندگی در برابر منطق جدید کنش

جمعی است. همچنین گزارش‌های میدانی از تکرار الگوی اعتراض در شهرهای کوچک و مناطق دوردست به فاصله کوتاهی پس از برخورد در کلان‌شهرها.

جمع‌بندی تحلیلی: دگردیسی ساختاری بدون فروپاشی نهادی

آنچه در دی‌ماه ۱۴۰۴ تغییر کرد نه لزوماً نهادهای رسمی نظام که رابطه ارگانیک و منطق درونی حاکم بر این چهار ساختار بود:

- اقتصاد دیگر قادر به تولید وفاق نبود بلکه تولیدکننده بی‌امیدی مطلق شد.
- جامعه دیگر در قالب طبقات منفعل قابل مهار نبود بلکه به شبکه‌ای از کنشگران فعال و خشمگین بدل گشت.
- سیاست از حوزه چانه‌زنی بر سر منابع به عرصه نبرد بر سر حقانیت بنیادین انتقال یافت.
- امنیت از یک ابزار کارآمد کنترل به هزینه‌ای سنگین و بی‌ثبات‌کننده تبدیل شد.

این تغییرات یک «دگردیسی ساختاری» را نشان می‌دهند. نظام سیاسی از درون دگرگون شده پارادایم قبلی خود را از دست داده اما هنوز به پارادایم جدیدی نرسیده است. این تعریف دقیق یک وضعیت پیشا-گسست یا گسست در حال وقوع است. دی‌ماه ۱۴۰۴ لحظه‌ای بود که این دگردیسی ساختاری در گسترده‌ترین و عریان‌ترین شکل ممکن خود را به نمایش گذاشت. از این منظر تغییر رخ داده کیفی و تاریخی است؛ حتی اگر هنوز به سقوط ناگهانی یک رژیم منجر نشده باشد. این تحولات زمینه‌ساز هرگونه تکانه آینده خواهد بود.

۶. پایان یک دوره؟ آغاز یک دوره؟ در آستانه یک گذار تاریخی

پرسش از پایان یا آغاز در حقیقت پرسش از معنا و جهت تحولات ساختاری است که در بخش پیشین تشریح شد. آیا این تحولات آخرین نفس‌های یک نظم فرسوده است یا اولین زمزمه‌های نظامی که هنوز شکل نگرفته؟ پاسخ این پرسش تک‌بعدی نیست. سناریوی محتمل‌تر هم‌زمانی پایان یک دوره و آغاز دورانی نامشخص است؛ یک وضعیت «گذار» که ویژگی‌های متمایز خود را دارد.

۱-۶. پایان یک دوره: فروپاشی پارادایم حکمرانی موجود

دوره‌ای که دی‌ماه ۱۴۰۴ به پایان آن اشاره می‌کند دوره‌ای است که می‌توان آن را «پارادایم پساجنگی مبتنی بر رانت و بسیج ایدئولوژیک» نامید. این پارادایم پس از جنگ هشت‌ساله شکل گرفت و بر سه رکن استوار بود: اقتصاد سیاسی رانت‌محور (گردش ثروت و قدرت از طریق توزیع درآمدهای نفتی، یارانه‌های عمومی و انحصارهای دولتی-نیمه‌دولتی)، مشروعیت‌سازی دوگانه (عملکردی-ایدئولوژیک) و مدیریت اجتماعی از طریق امنیتی‌سازی و انسجام‌بخشی از بالا. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که این پارادایم دیگر کار نمی‌کند: اقتصاد رانت‌محور به جای وفاق فقر و خشم تولید می‌کند، مشروعیت عملکردی کاملاً فرسوده شده و مشروعیت ایدئولوژیک نیز برای نسل جدید بی‌معناست، امنیتی‌سازی دیگر اعتراض را مهار نمی‌کند بلکه آن را پخش و رادیکال‌تر می‌سازد. پس پایان یافتن چیست؟ پایان یافتن توانایی این نظام برای حکمرانی مؤثر، مشروعیت‌بخشی پایدار و تولید آینده‌ای قابل قبول برای اکثریت جامعه. نظام ممکن است بر جای خود باقی بماند اما دوره‌ای که در آن می‌توانست با ترکیب وعده رفاه و شعار ایدئولوژیک جامعه را (ولو با زور) مدیریت کند به سر آمده است. این پایان دوره «ثبات ناپایدار» است.

۲-۶. آغاز یک دوره: تولد وضعیت «تعلیق تاریخی» و کشمکش بر سر بازتعریف

اگر یک دوره به پایان رسیده دوره جدیدی آغاز شده است. اما این دوره جدید لزوماً دوره «ثبات جدید» یا «دموکراسی» نیست. به احتمال بسیار قوی دوره‌ای است که می‌توان آن را «تعلیق تاریخی» یا «گذار پرتلاطم» نامید. ویژگی‌های این دوره آغازین عبارتند از:

- نظام بی‌ثباتی مزمّن: جامعه وارد فازی می‌شود که در آن موج‌های متناوب نارضایتی، اعتراضات پراکنده، برخورد موقت و سکون شکننده به الگوی معمول تبدیل می‌شوند. نه انقلاب رخ می‌دهد نه اصلاحات عمیق. نظام در «حالت بقا» گیر می‌کند.
- جنگ تمام‌عیار بر سر روایت و هویت: از آنجا که نظم عینی فروپاشیده نبرد اصلی به عرصه معنا منتقل می‌شود. کشمکش بر سر این است که «ایران چیست؟»، «مشروعیت چیست؟»، «دشمن کیست؟». این نبرد در رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی، هنر و ادبیات با شدتی بی‌سابقه جریان خواهد داشت.
- تکثیر مراکز قدرت اجتماعی و بی‌مرز شدن کنش: قدرت سیاسی متمرکز می‌ماند اما قدرت اجتماعی در شبکه‌های غیرمتمرکز، جنبش‌های محلی، گروه‌های هویتی و حتی اشکال جدید نافرمانی مدنی (مانند نپرداختن قبض) پراکنده می‌شود. کنش سیاسی دیگر منحصر به صندوق رأی یا میدان انقلاب نیست.
- ابهام و گشوده بودن آینده: برخلاف دوره پیشین که جهت‌گیری کلان نظام با ابهام مشخص بود اکنون آینده کاملاً گشوده و نامشخص است. امکان

سناریوهای متعدد از فرسایش تدریجی و فروپاشی تا بازسازی استبدادی سخت‌تر یا حتی یک گذار غیرخطی به نظامی جدید به طور همزمان وجود دارد.

۳-۶. سنتز: دی‌ماه ۱۴۰۴ به مثابه «آستانه»

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ را باید به مثابه یک «آستانه» فهمید. لحظه‌ای که جامعه از یک طرف درگاهی را پشت سر گذاشت (دوره پارادایم فرسوده) و از طرف دیگر پا به فضایی ناهمگن و تاریک گذاشت (دوره تعلیق و بازتعریف).

- پایان یافتن قطعی‌تر است: نشانه‌های عینی پایان پارادایم قدیم (فروپاشی اقتصادی، گسست نسلی، بی‌اعتمادی مطلق) غیرقابل انکار و احتمالاً غیرقابل برگشت است.

- آغاز شدن مبهم و پرچالش است: آنچه آغاز شده یک فرایند طولانی، پیچیده و احتمالاً پرخشونت برای تولد یک نظم جدید است. این تولد ممکن است دهه‌ها به طول بینجامد و هیچ ضمانتی برای نتایج دموکراتیک یا کم‌هزینه آن وجود ندارد.

دی‌ماه ۱۴۰۴ هم پایان یک دوره است و هم آغاز یک دوره. پایان دوره‌ای است که حکمرانی در ایران بر اساس ترکیب رانت، ایدئولوژی و برخورد نسبتاً کارآمد ممکن بود. آغاز دوره‌ای است که در آن بحران ساختاری به وضعیتی دائمی و تعیین‌کننده تبدیل می‌شود و جامعه ایران ناگزیر وارد یک بازه زمانی طولانی از کشمکش، آزمون و خطا و نبرد بر سر تعریف هویت و آینده خود می‌گردد. آینده نه در انفجار یک شبه که در کشمکش روزمره بر سر این پرسش‌ها شکل خواهد گرفت: ثروت چگونه توزیع

شود؟ قدرت چگونه مشروعیت یابد؟ و ایران می‌خواهد چه باشد؟ دی‌ماه این سؤالات را از حاشیه به متن تاریخ پرتاب کرد. پاسخ دادن به آنها تاریخ چند دهه آینده ایران را خواهد ساخت.

۴-۶. دی‌ماه به‌عنوان «نقطه آغاز انتخاب تاریخی»

دی‌ماه ۱۴۰۴ را اگر صرفاً به مثابه یک اعتراض یا حتی یک نقطه عطف ببینیم از عمق تاریخی آن غافل شده‌ایم. این رویداد را باید به شکل دقیق‌تر به مثابه «نقطه آغاز یک انتخاب تاریخی» درک کرد. انتخاب تاریخی هنگامی پیش می‌آید که یک جامعه در یک چندراهی سرنوشت‌ساز قرار گیرد و مسیرهایی که پیش رو دارد نه صرفاً تفاوت‌هایی در سیاست‌گذاری بلکه تفاوت در نوع نظم سیاسی، اجتماعی و هویتی را رقم می‌زنند. دی‌ماه جامعه ایران را درست در مقابل چنین چندراهی‌ای قرار داد و آن را ناگزیر به انتخاب میان چند مسیر اساسی کرد.

۷. ماهیت «انتخاب تاریخی» پس از دی‌ماه

انتخابی که پس از دی‌ماه آغاز شده یک انتخابات انتخاباتی نیست. انتخابی است که در سطح نخبگان حاکم، نیروهای اجتماعی و در نهایت در پیکره جامعه جریان می‌یابد. این انتخاب حول یک پرسش بنیادین می‌چرخد: جامعه ایران چگونه قصد دارد از بحران ساختاری آشکارشده در دی‌ماه خارج شود؟ سه مسیر کلان در مقابل ایران قرار دارد که هر یک نمایانگر یک «انتخاب» متمایز هستند:

۱. انتخاب بازگشت به گذشته با قساوت بیشتر (انتخاب بقای سخت‌افزاری):

این مسیر انتخاب نخبگان حاکم برای دوام آوردن بر اساس پارادایم فرسوده

اما با حذف کامل مؤلفه‌های انعطاف‌پذیر و توسل تمام‌عیار به برخورد و انزوا

است. در این انتخاب حکمرانی کاملاً بر امنیت، تحکیم هویت ایدئولوژیک

بسته و اقتصاد جنگی معطوف به تأمین منابع نهادهای برخورد متمرکز می‌شود. هزینه این انتخاب تبدیل ایران به یک «دولت-پادگان» منزوی با جامعه‌ای فرودست و سرخورده است که هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کند اما بحران را به تعویق انداخته و آن را برای انفجاری بزرگ‌تر در آینده آماده می‌سازد.

۲. انتخاب اصلاح بنیادین و بازتعریف قرارداد اجتماعی (انتخاب گذار مسالمت‌آمیز): این مسیر انتخاب شجاعانه‌ای است که مستلزم بازگشت به درون و پذیرش ریشه‌های داخلی بحران است. در این انتخاب نظام به طور داوطلبانه یا تحت فشار اجتماعی فزاینده حاضر به بازتعریف رابطه خود با ملت می‌شود. این بازتعریف شامل تغییرات ساختاری در اقتصاد (کاهش رانت، شفافیت)، سیاست (گسترش آزادی‌های مدنی و مشارکت واقعی) و فرهنگ (پذیرش تکثر) است. این انتخاب نیازمند یک چانه‌زنی ملی و مصالحه تاریخی میان جناح‌های مختلف نظام و نیروهای اجتماعی است. نتیجه آن می‌تواند گذار تدریجی به یک نظم سیاسی بازتر و پاسخگوتر باشد.

۳. انتخاب فروپاشی خشونت‌بار و تولد از میان آشوب (انتخاب گسست انقلابی): این مسیر انتخاب نهایی نیروهای اجتماعی است اگر راه‌های اول و دوم مسدود تشخیص داده شوند. در این سناریو تنش‌ها تا حدی تشدید می‌شود که نظام موجود ظرفیت هرگونه انعطاف یا مهار را از دست می‌دهد و در هم می‌شکند. این گسست می‌تواند به شکل یک انقلاب، جنگ داخلی محدود یا فروپاشی نهادی رخ دهد. این انتخاب پرهزینه‌ترین و پرریسک‌ترین مسیر است چرا که هیچ تضمینی برای شکل‌گیری یک نظم بهتر و دموکراتیک‌تر

در پی آن وجود ندارد و می‌تواند به هرج و مرج، تجزیه یا استقرار یک دیکتاتوری جدید بینجامد.

۸. چرا دی‌ماه را «نقطه آغاز» این انتخاب می‌دانیم؟

تا پیش از دی‌ماه ۱۴۰۴ امکان داشت با وجود همه بحران‌ها این توهم وجود داشته باشد که می‌توان با اصلاحات تدریجی، وعده‌های اقتصادی یا برخورد کنترل‌شده وضع موجود را حفظ کرد. دی‌ماه این توهم را برای همیشه زدود. با آشکار شدن عمق شکاف و فراگیری خشم وضع موجود دیگر یک «گزینه» نبود. جامعه ناگهان خود را در وضعیتی دید که ادامه مسیر پیشین (مسیر ۱) به معنای حرکت آگاهانه به سوی فاجعه است. بنابراین دی‌ماه جامعه را از حالت «انفعال در بحران» به حالت «مجبوریت به انتخاب» سوق داد. از این لحظه به بعد هر اقدام یا عدم‌اقدام نخبگان و هر واکنش جامعه در واقع رای دادن به یکی از این مسیرها است. سکوت نیز خود یک انتخاب است (عمدتاً به نفع تداوم مسیر اول).

ویژگی‌های این انتخاب تاریخی:

- اجتناب‌ناپذیر است: نمی‌توان از آن طفره رفت. حتی تصمیم به «هیچ کاری نکردن» در عمل انتخاب مسیر اول (تشدید برخورد و انزوا) است.
- جمعی و طولانی‌مدت است: این انتخاب در یک روز یا یک انتخابات صورت نمی‌گیرد. فرآیندی است که در کنش‌ها و واکنش‌های متقابل نظام و جامعه در سال‌های آینده تجلی می‌یابد. هر موج اعتراضی، هر سیاست اقتصادی، هر تغییر در فضای رسانه‌ای بخشی از این فرآیند انتخاب است.

- هزینه‌دار و پرمخاطره است: هر سه مسیر پیش رو هزینه‌های گزاف مادی و انسانی خود را دارند. هیچ راه حل «ارزان» یا «بی‌خطری» وجود ندارد.
- نتایج آن برای دهه‌ها تعیین‌کننده خواهد بود: انتخابی که امروز جامعه ایران در حال انجام آن است چهره ایران در نیمه قرن حاضر را شکل خواهد داد. این انتخاب درباره نوع نظام، جایگاه بین‌المللی، ساختار اقتصادی و هویت جمعی ایرانیان تصمیم می‌گیرد.

بنابراین دی‌ماه ۱۴۰۴ را نباید پایان داستان خواند بلکه باید اولین سطر از فصل جدید و تعیین‌کننده‌ای در تاریخ ایران دانست. این رویداد جامعه را از خواب «تداوم» بیدار کرد و آن را در میدان انتخاب تاریخی قرار داد. آینده ایران دیگر محصول تقدیر یا صرفاً تصمیمات کوچک روزمره نیست بلکه محصول آگاهی، اراده و مبارزه جمعی برای انتخاب یکی از مسیرهای دشوار پیش روست. دی‌ماه پرسش را به روشن‌ترین شکل ممکن مطرح کرد: ایران به کجا می‌رود؟ اکنون نوبت پاسخ دادن است.

فصل نهم: سناریوهای آینده؛ از بازتولید تا تغییر ساختاری

دی‌ماه ۱۴۰۴ همچون زلزله‌ای سیاسی-اجتماعی، گسل‌های عمیق در ساختار ایران را آشکار کرد. اکنون پرسش اصلی این است: این ساختار لرزان، به کدام سو خواهد رفت؟ آینده یک خط واحد قطعی نیست، بلکه طیفی از احتمالات است که هر یک با وزن متفاوتی محتمل‌اند. این فصل سه سناریوی کلان را در قالب یک سه‌گانه راهبردی برای آینده ایران ترسیم می‌کند: ۱. بازتولید با اصلاحات جزئی، ۲. امنیتی‌تر شدن و تشدید بحران، و ۳. بازتعریف قرارداد اجتماعی. هر سناریو از ترکیب خاصی از تصمیمات نخبگان حاکم، واکنش نیروهای اجتماعی و تحولات منطقه‌ای-بین‌المللی ناشی می‌شود. تحلیل این سناریوها نه برای پیش‌گویی که برای فهم منطق گزینه‌های پیش‌رو و هزینه‌های هر یک است.

۱. سناریوی اول: بازتولید با اصلاحات جزئی

این سناریو محتمل‌ترین و کوتاه‌مدت‌ترین چشم‌انداز پیش‌روست. در این مسیر نظام حاکم با حفظ هسته سخت قدرت و ایدئولوژی خود تلاش می‌کند با اعمال اصلاحات محدود، جابه‌جایی در سطوح مدیریتی و افزایش مشروط توزیع رانت بحران را مدیریت و خود را بازتولید کند. هدف نه حل ریشه‌ای بحران که خریدن زمان، کاهش حرارت اعتراضات و بازگرداندن جامعه به حالت انفعال نسبی است.

۱-۱. مکانیسم اجرا و مؤلفه‌های کلیدی

اقتصاد: مدیریت رکود-تورمی با تزریق مقطعی منابع

- تمرکز بر کنترل قیمت‌های نمادین (مانند چند قلم کالای اساسی) برای ایجاد حس بهبود مقطعی.

- توزیع یارانه‌های نقدی هدمندتر اما ناکافی میان پایین‌ترین دهک‌ها به مثابه «ضربه‌گیر اجتماعی».
- وعده‌های مکرر درباره مبارزه با فساد و حمایت از تولید بدون ایجاد تغییر ساختاری در نظام بانکی، تجاری و انحصاری. نتیجه: اقتصاد در دام «رکود توأم با تورم مهارشده اما مزمن» باقی می‌ماند. بهبودی محسوس در معیشت اکثریت رخ نمی‌دهد اما از آستانه انفجار فاصله می‌گیرد.

سیاست: تغییر چهره‌ها بدون تغییر قواعد

- جابه‌جایی مدیران ارشد اقتصادی و اجرایی به عنوان «قربانیان تشریفاتی» برای آرام کردن افکار عمومی.
- گشایش بسیار محدود در فضای فرهنگی و رسانه‌ای (مانند اکران فیلم‌های منتقد یا کاهش فشار بر برخی شبکه‌های اجتماعی داخلی) به عنوان «شیر فشارشکن».
- تشدید گفتمان وحدت‌آفرین حول محورهای امنیت ملی و مقابله با دشمن خارجی برای منحرف کردن توجه از مشکلات داخلی. نتیجه: فضای سیاسی همچنان بسته اما کم‌تنش‌تر می‌شود. اعتراض از خیابان به حاشیه رانده می‌شود اما ریشه‌های نارضایتی دست‌نخورده باقی می‌مانند.

اجتماع و امنیت: مهار هوشمند و برخورد هدمند

- عبور از الگوی برخورد خام سراسری به «مدیریت نارضایتی» از طریق نظارت دیجیتال فشرده‌تر، بازداشت‌های پیشگیرانه چهره‌های مؤثر و اعمال فشار بر خانواده‌های معترضان.

- ارائه خدمات اجتماعی محدود و مشروط (مسکن مهر نوین، وام‌های کوچک) در مناطق حاشیه‌ای و کانون‌های بحران. نتیجه: جامعه وارد فازی از «خاموشی اجباری» می‌شود. انرژی اعتراضی نه محو که انباشته و به تعویق می‌افتد.

۱-۲. پیش‌ران‌های این سناریو

- اتحاد نخبگان حاکم بر سر بقا: ترس مشترک از آلترناتیوهای بدتر (فروپاشی یا انقلاب) جناح‌های مختلف را وادار به مصالحه موقت و حمایت از این رویکرد حداقلی می‌کند.
- فرسودگی اجتماعی موقت: جامعه پس از یک فوران بزرگ ممکن است دچار دوره‌ای از خستگی، یأس و انفعال شود که فضای مانور لازم برای نظام را فراهم آورد.
- تغییر مطلوب در محیط بین‌الملل: کاهش نسبی تنش‌های خارجی (مانند توافق هسته‌ای موقت یا کاهش تحریم‌ها) که منابع مالی و فضای تنفسی بیشتری در اختیار نظام قرار دهد.

۱-۳. پیامدها و محدودیت‌های این سناریو پیامدها:

- ثبات شکننده و کوتاه‌مدت: جامعه به ظاهر آرام اما در عمق همچنان آشفشانی خاموش است.
- تعمیق بی‌اعتمادی: اصلاحات نمایی و ناکافی هوشیاری و بی‌اعتمادی مردم را بیشتر می‌کند.

- از دست رفتن فرصت طلایی اصلاحات: این سناریو بحران را درمان نمی‌کند بلکه آن را مزمن‌تر و عمیق‌تر می‌سازد.

محدودیت ذاتی: این سناریو به یک مغالطه زمانی مبتنی است. گمان می‌برد می‌توان با همان منطق قدیم جامعه جدید را مدیریت کرد. اما بحران ساختاری ایران دیگر با توزیع رانت نفت قابل حل نیست. منابع مالی محدود، مطالبات فزاینده و هوشیاری جامعه عمر این سناریو را به طور ذاتی کوتاه می‌سازد. این راه‌حل در بهترین حالت یک مهلت ۲ تا ۵ ساله خریداری می‌کند نه بیشتر.

در مجموع سناریوی بازتولید با اصلاحات جزئی سناریوی «کمترین مقاومت» برای نظام است. این مسیر ایران را در یک دور باطل قرار می‌دهد: بحران => اصلاحات نمایشی و رانت‌توزیعی => آرامش موقت => انباشت بحران => فوران بزرگ‌تر. این سناریو نه آینده‌ای می‌سازد بلکه تنها پایان اجتناب‌ناپذیر را به تأخیر می‌اندازد و هزینه‌های آن را افزایش می‌دهد.

۲. سناریوی دوم: امنیتی‌تر شدن و تشدید بحران

این سناریو تصویری تیره‌تر و در عین حال بسیار محتمل را ترسیم می‌کند: مسیر بازتولید با اصلاحات جزئی ناکام می‌ماند و نظام در مواجهه با تداوم یا تشدید نارضایتی تنها سلاح باقیمانده در زرادخانه خود را برمی‌گزیند: امنیتی‌سازی تمام‌عیار و تشدید برخورد. این انتخاب نه یک پاسخ مقطعی که یک تغییر پارادایم در حکمرانی است. در این سناریو نظام آشکارا اولویت خود را از «حکمرانی اقتصادی-اجتماعی» (هرچند ناکارآمد) به «حکمرانی امنیتی-بقایی» تغییر می‌دهد. هدف دیگر مدیریت جامعه نیست بلکه کنترل فیزیکی آن و حذف هرگونه احتمال تغییر از طریق افزایش حداکثری هزینه اعتراض است.

مکانیسم اجرا و مؤلفه‌های کلیدی

نظام: از دولت به «کمیته بحران» و سلطه بی‌چون و چرای نهادهای امنیتی-نظامی

- اختیارات ویژه و فراقانونی به نهادهایی مانند سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات برای «برقراری نظم» اعطا می‌شود. خطوط قرمز سیاسی و اجتماعی به شدت جمع شده و هرگونه انتقاد حتی در چارچوب رسمی به مثابه «تهدید امنیتی» تعریف می‌گردد.

- حذف نسبی یا کامل جناح‌های به‌ظاهر اصلاح‌طلب یا اعتدالی از دایره تصمیم‌گیری. نظام به سمت یک نظام یکدست امنیتی-ایدئولوژیک حرکت می‌کند که در آن زبان تنها زبان «وفاداری مطلق و جنگ با دشمن» است.
- تصویب قوانین سخت‌گیرانه جدید در حوزه فضای مجازی، تشکلهای مدنی و فعالیت‌های فرهنگی با مجازات‌های سنگین.

اقتصاد: اقتصاد «جنگ داخلی» و تخصیص منابع به بخش امنیتی

- بودجه کشور به شدت از بخش‌های اجتماعی، فرهنگی و توسعه‌ای به سمت دستگاه‌های برخورد، اطلاعات و تبلیغات منتقل می‌شود. تولید سلاح‌های ضدشورش، گسترش نیروهای بسیج و تجهیز پلیس در اولویت قرار می‌گیرد.
- اقتصاد رسمی کوچک‌تر شده و اقتصادهای موازی تحت کنترل نهادهای امنیتی (از طریق انحصار در واردات، بازار سیاه ارز و کالاهای اساسی) گسترش می‌یابد. این نهادها برای تأمین منابع مالی خود بیش از پیش در اقتصاد رخنه می‌کنند.

- نتیجه: فقر مطلق گسترش یافته و شکاف طبقاتی به شکل هولناکی عمیق‌تر می‌شود. جامعه به دو بخش کوچک برخوردار از رانت و اکثریت عظیم محروم تقسیم می‌گردد.

اجتماع و فناوری: ایجاد یک «دولت بسته دیجیتال»

- قطع مکرر یا کاهش کیفیت دسترسی به اینترنت جهانی به یک هنجار دائمی تبدیل می‌شود. شبکه‌های ملی اطلاعات با فیلترینگ شدید و نظارت کامل جایگزین می‌شوند.
- نظارت انبوه با استفاده از فناوری‌های تشخیص چهره، رهگیری ارتباطات و پایش شبکه‌های اجتماعی به سطح بی‌سابقه‌ای ارتقا می‌یابد. هر شهروند به یک «مظنون بالقوه» تبدیل می‌شود.
- اجتماعی‌سازی برخورد از طریق ایجاد پایگاه‌های محلی بسیج، سیستم‌های گزارش‌دهی همسایه‌ها و فشار بر خانواده‌ها برای کنترل اعضای خود.

پیشران‌های این سناریو

- شکست اصلاحات جزئی و تشدید اعتراضات: اگر سناریوی اول نتواند جامعه را آرام کند نخبگان حاکم ممکن است به این جمع‌بندی برسند که تنها راه بقا مشت آهنین است.
- تشدید رقابت و تنش در درون نخبگان حاکم: در یک وضعیت بحرانی جناح‌های تندرو با اتهام «سستی» به جناح‌های دیگر می‌توانند فضا را به سمت رویکردی خشن‌تر پیش ببرند تا وفاداری خود را اثبات کنند.

- تحریک‌پذیری ناشی از بحران‌های خارجی: یک شوک خارجی بزرگ (مانند حمله نظامی به تاسیسات هسته‌ای یا ترور یک فرمانده ارشد) می‌تواند به بهانه‌ای برای اعلام «وضعیت فوق‌العاده» و استقرار کامل نظام امنیتی تبدیل شود.

پیامدها و دینامیک خودتخریبی این سناریو

این سناریو به هیچ وجه یک «راه حل» پایدار نیست بلکه یک مارپیچ خودتخریب‌گر با پیامدهای فاجعه‌بار است: پیامدهای داخلی:

- فرار سرمایه انسانی و مغزها: شدیدترین موج مهاجرت نخبگان، متخصصان و طبقه متوسط رخ خواهد داد که باقیمانده ظرفیت مدیریت کشور را نیز تحلیل می‌برد.
- رادیکال‌سازی متقابل جامعه: برخورد شدید می‌تواند بخشی از معترضان مسالمت‌جو را به سمت گزینه‌های رادیکال و خشونت‌آمیز سوق دهد. احتمال شکل‌گیری گروه‌های زیرزمینی مسلح یا اقدامات خشونت‌بار پراکنده افزایش می‌یابد.
- فروپاشی نهایی سرمایه اجتماعی: اعتماد به کلیت نابود شده و جامعه به توده‌ای از افراد منزوی، هراسان و بدبین تبدیل می‌شود که تنها انگیزه‌شان بقای فردی است.

پیامدهای بین‌المللی:

- انزوای مطلق و تحریم‌های فلج‌کننده: جامعه بین‌الملل با تحریم‌های بسیار شدیدتر و هدفمند علیه کل بخش امنیتی و نفتی ایران پاسخ خواهد داد.

- افزایش خطر درگیری منطقه‌ای: نظامی که در داخل در تنگناست ممکن است برای ایجاد وحدت مصنوعی یا انتقال بحران دست به ماجراجویی‌های خارجی پرخطرتر بزند.

محدودیت ذاتی و پایان احتمالی: این مدل حکمرانی به دلیل هزینه‌های نجومی مالی و انسانی ذاتاً ناپایدار است. اقتصاد از درون می‌پاشد، دستگاه برخورد خود تحت فشار مالی و فرسودگی نیروی انسانی قرار می‌گیرد و نارضایتی حتی در پایگاه‌های سنتی نظام رسوخ می‌کند. این سناریو می‌تواند به یکی از این دو سرانجام بینجامد: فروپاشی از درون (وقتی منابع مالی برای حفظ ماشین برخورد تمام شود نظام به شکل ناگهانی و آشوب‌زده فرومی‌ریزد) یا انفجار بزرگ اجتماعی (انباشت خشم در نهایت به فوری غیرقابل مهار منجر می‌شود که حتی دستگاه برخورد نیز نتواند در برابر آن بایستد).

در مجموع سناریوی امنیتی‌تر شدن یک مسیر به سوی ویرانی کنترل‌شده است. این انتخاب آینده ایران را نه به سمت ثبات که به سوی یک بحران عمیق‌تر، خشن‌تر و احتمالاً خونین‌تر سوق می‌دهد. این سناریو نشان می‌دهد که وقتی نظام توانایی جذب مطالبات و انعطاف را از دست بدهد ممکن است تنها گزینه‌اش تخریب کلیه ظرفیت‌های جامعه حتی به قیمت نابودی خود باشد.

۳. سناریوی سوم: بازتعریف قرارداد اجتماعی

این سناریو امیدبخش‌ترین چشم‌انداز در میان گزینه‌های پیش‌روست. برخلاف دو سناریوی پیشین که بر مبنای بقای نظام موجود (چه با نرمش و چه با زور) استوار بودند این سناریو مستلزم یک گذار پارادایمی است. در این مسیر جامعه ایران از طریق یک فرآیند دشوار و طولانی موفق می‌شود به یک توافق جدید درباره اصول بنیادین حکمرانی، توزیع منابع و هویت جمعی دست یابد. این سناریوی «خروج از

بحران» از طریق گفت‌وگو، مذاکره و بازآفرینی نظم سیاسی است نه از طریق فروپاشی یا برخورد. ماهیت این بازتعریف نه اعطای امتیاز از سوی نظام بلکه بازنگری رادیکال در مبانی مشروعیت قدرت است.

مکانیسم اجرا و مؤلفه‌های کلیدی: گذار تدریجی یا توافق بزرگ؟

تحقق این سناریو می‌تواند از دو مسیر به هم پیوسته صورت پذیرد:

- مسیر از پایین به بالا (فشار ساختاری و چانه‌زنی مدنی): نیروهای اجتماعی (تشکل‌های صنفی مستقل، جنبش‌های زنان و جوانان، نهادهای مدنی، روشنفکران و حتی بخش‌هایی از بخش خصوصی واقعی) از طریق کنش‌های مسالمت‌آمیز، نافرمانی مدنی هوشمند و ارائه برنامه‌های جایگزین به تدریج هزینه ادامه وضع موجود را برای نظام به حدی غیرقابل تحمل برسانند و آن را به میز مذاکره بکشانند. این مسیر نیازمند سطح بالایی از سازمان‌یافتگی، تاب‌آوری و وحدت استراتژیک در میان نیروهای تغییرخواه است.
- مسیر از بالا به پایین (اصلاحات رادیکال از درون): درون‌نخبگان حاکم یک جریان اصلاح‌طلب قوی و دارای پشتوانه نهادی (مثلاً در مجلس، قوه قضائیه یا حتی بخشی از نهادهای امنیتی) ظهور کند که به این جمع‌بندی برسد که بقای نظام در گرو تغییر بنیادین آن است. این جریان با پشتوانه بخشی از نیروهای اجتماعی دست به یک سری اصلاحات ساختاری شجاعانه و غیرقابل بازگشت در حوزه‌های کلیدی می‌زند.

مؤلفه‌های کلیدی این بازتعریف

۱. بازتعریف مشروعیت: از ایدئولوژی و انقلاب به رضایت و کارآمدی

- مبانی مشروعیت نظام از وفاداری ایدئولوژیک و سابقه انقلابی به توانایی پاسخگویی به نیازهای شهروندان، تضمین حقوق بنیادین و حکمرانی مبتنی بر قانون تغییر می‌یابد.

- نظام قانون به معنای واقعی کلمه مستقر شده و همه نهادهای افراد از جمله نهادهای فراقانونی تابع آن می‌شوند.

- انتخابات آزاد و منصفانه تبدیل به تنها مجرای مشروع‌سازی قدرت سیاسی می‌گردد.

۲. بازتعریف اقتصاد: از رانت به شفافیت و تولید

- نظام اقتصادی از انحصار و رانت دولتی-نیمه‌دولتی به شفافیت، رقابت و حمایت از تولید داخلی و کارآفرینی واقعی گذار می‌کند.

- مالیات‌ستانی عادلانه و شفاف جایگزین درآمدهای نفتی ناپایدار به عنوان ستون بودجه دولت می‌شود و رابطه‌ای مستقیم بین شهروند-مؤدی و دولت-خدمت‌رسان ایجاد می‌کند.

- استقلال بانک مرکزی و اتخاذ سیاست‌های پولی و مالی مبتنی بر علم اقتصاد (و نه ملاحظات سیاسی کوتاه‌مدت) در اولویت قرار می‌گیرد.

۳. بازتعریف حکمرانی: از تمرکز به تمرکززدایی و مشارکت

- ساختار حکمرانی از تمرکز شدید در تهران به تفویض اختیارات واقعی به استان‌ها و شهرداری‌ها حرکت می‌کند.

- جامعه مدنی مستقل و قدرتمند (سندیکاها، انجمن‌های صنفی، NGOها) به عنوان شریک و ناظر نظام به رسمیت شناخته شده و در فرآیند تصمیم‌گیری مشارکت داده می‌شوند.
- آزادی بیان، مطبوعات و تشکل به عنوان حق مسلم و ضامن سلامت جامعه پذیرفته می‌شود.

پیشران‌های بالقوه این سناریو

- فرسودگی کامل گزینه‌های دیگر: وقتی جامعه و بخشی از نخبگان به این درک برسند که ادامه مسیرهای بازتولید یا امنیتی‌سازی به فاجعه محض می‌انجامد ممکن است برای این گزینه دشوار اما نجات‌بخش بسیج شوند.
- ظهور یک رهبری کاریزماتیک و مصالحه‌گر: ظهور چهره‌ای درون ساختار نظام که دارای شجاعت، اعتماد و چشم‌انداز لازم برای هدایت این گذار باشد یا ظهور چهره‌ای فراجناحی در جامعه که بتواند اعتماد نیروهای مختلف را جلب کند.
- تغییر در توازن قوای منطقه‌ای و بین‌المللی: یک تغییر ژئوپلیتیک بزرگ (مانند کاهش شدید تنش با غرب یا تغییر در معادلات منطقه) که فضای مانور و منابع لازم برای تمرکز بر اصلاحات داخلی را فراهم آورد.

چالش‌ها، موانع و پیامدها چالش‌های عظیم:

- مقاومت نهادهای ذی‌نفع قدرتمند: نهادهای اقتصادی-امنیتی و جناح‌های تندرو که از وضع موجود سود می‌برند با تمام قوا در برابر هرگونه تغییر بنیادین مقاومت خواهند کرد.
- خطر آشوب و بی‌ثباتی در حین گذار: فرآیند انتقال قدرت و ثروت می‌تواند بسیار شکننده باشد و در معرض سوءاستفاده یا برهم‌خوردن قرار گیرد.
- سوءظن و بی‌اعتمادی عمیق: شکاف عمیق میان نظام و ملت ایجاد اعتماد لازم برای مذاکره را بسیار دشوار می‌سازد.

پیامدهای موفقیت:

- اگر این سناریو با موفقیت نسبی محقق شود ایران می‌تواند به ثباتی پایدار، مشروعیتی برآمده از رضایت شهروندان و کارآمدی اقتصادی دست یابد.
- جایگاه بین‌المللی ایران به عنوان یک بازیگر باثبات و قابل پیش‌بینی در منطقه احیا می‌شود.
- استعدادها و سرمایه‌های انسانی در خدمت توسعه ملی قرار گرفته و از فرار بازمی‌ایستند.

در مجموع سناریوی بازتعریف قرارداد اجتماعی یک آرمان‌شهر دور از دسترس نیست بلکه یک الزام تاریخی برای خروج از بن‌بست کنونی است. با این حال محقق ساختن آن نیازمند سطح بی‌سابقه‌ای از خرد جمعی، شجاعت، سازمان‌یافتگی و نیز مقداری بخت مساعد است. این سناریو نشان می‌دهد که آینده مطلوب ایران نه در تداوم وضع موجود و نه در فروپاشی خشن که در شجاعت بازاندیشی رادیکال در بنیان‌های

همزیستی سیاسی ریشه دارد. اگرچه این دشوارترین مسیر است اما تنها مسیری است که می‌تواند آینده‌ای واقعی و پایدار برای ایران بسازد.

۴. سناریوی چهارم: تغییر ساختاری (انقلاب یا فروپاشی)

این سناریو نقطه مقابل سناریوی بازتعریف قرارداد اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در این مسیر روندهای منفی آنقدر تشدید می‌شوند که نظم سیاسی موجود به طور کامل ظرفیت انعطاف، اصلاح و حتی برخورد مؤثر را از دست می‌دهد و دچار فروپاشی یا واژگونی خشونت‌بار می‌گردد. این تغییر نه یک اصلاح تدریجی که یک گسست ناگهانی و بنیادین در نظام سیاسی است که معمولاً به دو شکل رخ می‌دهد: انقلاب (تغییر از پایین با بسیج گسترده) یا فروپاشی (سقوط از درون به دلیل ناتوانی اداری-اقتصادی). این سناریو حاصل شکست کامل سه سناریوی پیشین است.

مکانیسم اجرا و محرک‌های شکل‌گیری این سناریو زمانی محتمل می‌شود که تمام مسیرهای دیگر به بن‌بست رسیده و یک یا چند عامل تشدیدکننده بحران نقطه اوج را ایجاد کنند:

- محرک‌های اقتصادی-معیشتی: تشدید ابرتورم، قحطی موضعی کالاهای اساسی مانند دارو و آرد، تعطیلی کامل سیستم بانکی یا قطع سراسری یارانه‌ها که حیات فیزیکی بخش بزرگی از جامعه را تهدید کند. در این حالت «نامیدی مطلق» به «عصیان برای بقا» تبدیل می‌شود.
- محرک‌های سیاسی-امنیتی: وقوع یک درگیری خونین گسترده در جریان یک اعتراض (مانند کشتار جمعی)، کودتای درونی در نهادهای نظامی یا

ظهور یک رهبری کارزماتیک فراجناحی در جامعه که بتواند خشم عمومی را متمرکز و هدایت کند.

- محرک‌های خارجی: یک شوک خارجی بزرگ مانند حمله نظامی محدود اما ویرانگر، تشدید شدید و ناگهانی تحریم‌ها به سطح تحریم کامل نفت یا سقوط متحدان منطقه‌ای کلیدی که سیستم را از حمایت بیرونی محروم کند.

- فرسایش نهادهای برخورد: وقتی بحران اقتصادی خود دستگاه‌های امنیتی و نظامی را چنان تحلیل ببرد که وفاداری نیروهای رده‌پایین (سربازان، سربازان وظیفه، پلیس محلی) سست شده یا این نهادها نتوانند به صورت هماهنگ عمل کنند.

مراحل احتمالی وقوع

۱. مرحله فروپاشی مشروعیت: جامعه و حتی بخش‌هایی از نخبگان حاکم دیگر هیچ اعتباری برای ساختار سیاسی قائل نباشند. نظام در انزوای کامل سیاسی قرار می‌گیرد.

۲. مرحله تشدید درگیری و سرریز: اعتراضات کوچک و محلی به سرعت و بدون امکان مهار به دیگر شهرها سرریز می‌کنند. شعارها به صراحت خواستار «سرنگونی» می‌شوند.

۳. مرحله تعیین سرنوشت نهادهای نظامی: واکنش ارتش و سپاه به عنوان بازیگران کلیدی تعیین‌کننده خواهد بود. ممکن است دچار انشقاق شوند

(بخشی با معترضان همراهی کند) یا به طور کامل در حمایت از نظام باقی بمانند که در آن صورت درگیری به سطحی خونین می‌رسد.

۴. مرحله فروپاشی نهادی: نهادهای اداری، دولتی و خدماتی از کار می‌افتند. هرج و مرج موقت در برخی مناطق حاکم می‌شود. یک خلأ قدرت به وجود می‌آید.

اشکال محتمل تغییر ساختاری

- شکل اول: انقلاب خیابانی (مردمی-مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار): بسیج گسترده و مداوم توده‌ها که نهادهای نظامی را وادار به عقب‌نشینی یا بی‌طرفی می‌کند و منجر به سقوط دولت مرکزی می‌گردد.
- شکل دوم: فروپاشی از درون: نظام نه توسط یک انقلاب سازمان‌یافته بلکه به دلیل ناتوانی در حکمرانی از هم می‌پاشد. شاهد خروج گروه‌های قومی از کنترل مرکز، اعلام خودمختاری مناطق یا تشکیل دولت‌های موقت محلی خواهیم بود. این شکل بسیار آشوب‌زده و خطرناک است.
- شکل سوم: کودتا یا تغییر از درون نخبگان: گروهی از نخبگان نظامی یا امنیتی (احتمالاً با حمایت خارجی) برای جلوگیری از هرج و مرج کامل دست به کودتا زده و دولت جدیدی تشکیل می‌دهند.

پیامدها و مخاطرات فاجعه‌بار پیامدهای این سناریو به شدت منفی و غیرقابل پیش‌بینی است:

- خشونت گسترده و جنگ داخلی: احتمال درگیری‌های فرقه‌ای، قومی یا ایدئولوژیک بسیار بالاست. ایران می‌تواند به صحنه یک جنگ داخلی تمام‌عیار با مداخلات خارجی تبدیل شود.
- فروپاشی دولت-ملت و خطر تجزیه: ساختار متمرکز ایران در صورت فروپاشی مرکز می‌تواند با خواست‌های جدایی‌طلبانه در برخی مناطق مواجه شود.
- هرج و مرج اقتصادی و انسانی: زیرساخت‌های حیاتی نابود شده، قحطی و بیماری شیوع یافته و موج عظیم آوارگان داخلی و خارجی ایجاد می‌شود.
- مداخله خارجی و از دست رفتن نظام ملی: قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی برای پر کردن خلأ قدرت، تأمین منافع خود یا کنترل آشوب به طور مستقیم مداخله خواهند کرد.
- ظهور نظم جدیدی بدتر: تاریخ نشان داده که فروپاشی نظام‌های پیچیده لزوماً به دموکراسی نمی‌انجامد بلکه اغلب به استقرار یک دیکتاتوری نظامی خشن‌تر، نظام مذهبی افراطی یا وضعیت قبیله‌ای مزمن منجر می‌شود.

جمع‌بندی: سناریوی قرمز

سناریوی تغییر ساختاری (فروپاشی/انقلاب) یک سناریوی قرمز یا بدترین حالت ممکن برای ایران محسوب می‌شود. این مسیر نه یک راه حل که یک فاجعه است. این سناریو نشان می‌دهد که اگر اصلاحات ساختاری (سناریوی سوم) به موقع و به درستی انجام نگردد و فشار برخورد (سناریوی دوم) نیز نتواند جامعه را به طور دائمی

مهار کند تله تاریخی که ایران در آن گرفتار آمده می‌تواند به سمت یک گرداب ویرانگر سوق یابد.

هدف از ترسیم این سناریو نه ترس‌افکنی که هشدار درباره عواقب اجتناب از انتخاب‌های دشوار است. این سناریو به وضوح نشان می‌دهد که هزینه اقدام برای بازتعریف قرارداد اجتماعی (هرچند دشوار) به مراتب کمتر از هزینه سکون و حرکت به سوی این پرتگاه است. آینده ایران در گرو درک این معادله حیاتی توسط نخبگان حاکم و نیروهای اجتماعی است.

۵. معیارهای تشخیص مسیر آینده

تشخیص این‌که ایران پس از دی‌ماه ۱۴۰۴ در کدام مسیر تاریخی حرکت می‌کند نه با شعارهای رسمی ممکن است و نه با فروکش کردن موقت اعتراضات خیابانی. مسیر آینده از خلال مجموعه‌ای از شاخص‌ها و نشانه‌های ساختاری قابل ردیابی است که در سطوح مختلف حکمرانی، جامعه و اقتصاد خود را نشان می‌دهند. این معیارها به‌مثابه «علائم حیاتی» یک نظم سیاسی-اجتماعی عمل می‌کنند و امکان تمایز میان بازتولید بحران، تعمیق امنیتی‌سازی یا حرکت به سوی بازتعریف قرارداد اجتماعی را فراهم می‌سازند.

نخستین معیار الگوی مواجهه نظام با مسئله اعتراض است. اگر اعتراض همچنان صرفاً به‌عنوان تهدید امنیتی تعریف شود و پاسخ غالب بر کنترل، بازداشت و مدیریت کوتاه‌مدت بحران متمرکز بماند می‌توان نتیجه گرفت که مسیر غالب امنیتی‌تر شدن و تعمیق شکاف دولت-جامعه است. در مقابل تغییر در زبان رسمی، پذیرش نسبی مسئولیت و به‌رسمیت‌شناختن اعتراض به‌عنوان بخشی از حیات اجتماعی نشانه‌ای

از تمایل به بازتعریف رابطه قدرت و جامعه خواهد بود. تفاوت این دو رویکرد نه در شدت برخورد که در «تعریف مسئله» نهفته است.

دومین معیار تحول در سیاست‌های اقتصادی و نحوه توزیع هزینه بحران است. اگر فشارهای تورمی، کسری بودجه و ناکارآمدی ساختاری همچنان به طبقات متوسط و فرودست منتقل شود و اصلاحات اقتصادی محدود به اقدامات مقطعی و مسکن‌گونه باقی بماند مسیر آینده به سمت بازتولید اعتراض‌های معیشتی-سیاسی حرکت خواهد کرد. در مقابل نشانه‌هایی مانند شفاف‌سازی نظام رانت، اصلاح واقعی سیاست‌های مالی و کاهش نابرابری‌های آشکار می‌تواند دلالت بر تلاش برای ترمیم پایه‌های اقتصادی قرارداد اجتماعی داشته باشد.

سومین معیار وضعیت اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی است. اعتماد متغیری است که به سرعت ساخته نمی‌شود اما به سرعت فرسوده می‌شود. استمرار بی‌اعتمادی به نهادهای رسمی، کاهش مشارکت سیاسی و گسترش بی‌تفاوتی یا رادیکالیسم اجتماعی علامت آن است که جامعه وارد مرحله «گسست خاموش» شده است؛ مرحله‌ای که در آن حتی غیبت اعتراض خیابانی نیز نشانه ثبات نیست. در مقابل افزایش مشارکت معنادار، شکل‌گیری گفت‌وگوهای واقعی و بازگشت نسبی امید به آینده از تغییر مسیر حکایت می‌کند.

چهارمین معیار تحول در میدان روایت و رسانه است. اگر روایت رسمی همچنان با تجربه زیسته مردم فاصله داشته باشد و رسانه‌های غیررسمی و خارجی به مرجع اصلی معنابخشی به وقایع تبدیل شوند شکاف روایتی تعمیق خواهد شد و امکان اجماع اجتماعی کاهش می‌یابد. اما اگر روایت رسمی به تدریج واقعیت‌های اجتماعی

را بازتاب دهد، خطاها را بپذیرد و از منطق تک‌صدایی فاصله بگیرد می‌توان آن را نشانه‌ای از حرکت به‌سوی حکمرانی انعطاف‌پذیرتر دانست.

پنجمین معیار نوع تعامل سیاست داخلی با فشارهای خارجی است. اگر فشار خارجی به‌عنوان ابزاری برای انسداد بیشتر فضای داخلی به‌کار گرفته شود نتیجه آن هم‌افزایی بحران‌های درونی و بیرونی خواهد بود. اما اگر سیاست داخلی بتواند با کاهش تنش‌های خارجی و کاستن از هزینه‌های بین‌المللی فضا را برای اصلاحات داخلی باز کند این امر نشانه‌ای از عقلانیت راهبردی و درک پیوند میان سیاست خارجی و ثبات اجتماعی خواهد بود.

در مجموع مسیر آینده ایران پس از دی‌ماه ۱۴۰۴ را نه یک رویداد واحد بلکه هم‌زمانی این معیارها مشخص می‌کند. امنیتی‌سازی مستمر، اصلاحات حداقلی و بی‌اعتمادی فزاینده نشانه‌های یک مسیر فرسایشی‌اند؛ در حالی که تغییر در تعریف اعتراض، اصلاحات اقتصادی معنادار، بازسازی اعتماد و ترمیم شکاف روایتی از امکان یک چرخش تاریخی خبر می‌دهند. دی‌ماه ۱۴۰۴ این امکان را پیش‌روی ایران گذاشت؛ معیارهای فوق نشان می‌دهند که آیا این امکان بالفعل خواهد شد یا به فرصتی از دست‌رفته بدل می‌گردد.

فصل دهم: راه درمان؛ بازسازی اعتماد و بازسازی حکمرانی

اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ بیش از آنکه صرفاً یک بحران امنیتی یا اقتصادی باشد، نشانه‌ی یک بیماری عمیق‌تر بود؛ بیماری‌ای که ریشه‌اش در «گسست اعتماد» میان جامعه و حکمرانی نهفته است. در چنین شرایطی راه درمان نه از مسیر برخورد صرف می‌گذرد و نه با اصلاحات سطحی و مقطعی حاصل می‌شود. درمان تنها زمانی ممکن است که مسئله به‌درستی تشخیص داده شود: مسئله بحران اعتماد و ناکارآمدی سازوکارهای حکمرانی است.

این بحران اعتماد پیش‌تر در اعتراضات ۱۴۰۱ نیز خود را نشان داده بود؛ اعتراضاتی که نه با محور معیشت بلکه با محور «هویت، پوشش و کرامت انسانی» شکل گرفتند. اگر دی‌ماه ۱۴۰۴ زبان اقتصادی اعتراض بود، ۱۴۰۱ زبان هویتی و کرامتی آن بود. این دو، دو صورت متفاوت از یک بیماری مشترک‌اند: فروپاشی اعتماد به سازوکارهای حکمرانی و بی‌اعتباری قرارداد اجتماعی موجود.

۱. بازسازی اعتماد؛ مسئله‌ای فراتر از تبلیغ و روایت

اعتماد اجتماعی با دستور، بخشنامه یا تبلیغات رسمی بازتولید نمی‌شود. اعتماد محصول تجربه زیسته مردم است. جامعه زمانی اعتماد می‌کند که میان «گفتار قدرت» و «عمل قدرت» فاصله‌ای نبیند. اعتراضات ۱۴۰۱ نشان داد که این فاصله تنها در حوزه اقتصاد نیست بلکه در حوزه عمیق‌تری به‌نام «کرامت» شکل گرفته است. در آن مقطع مسئله جامعه نه توزیع منابع بلکه به‌رسمیت شناخته‌شدن پوشش، سبک زندگی و حق انتخاب بود. از همین رو روایت‌سازی و تبلیغ نه‌تنها اعتماد ساخت بلکه شکاف را عمیق‌تر کرد؛ زیرا مسئله کرامت با اقتناع رسانه‌ای حل نمی‌شود.

دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که این فاصله به سطحی خطرناک رسیده است؛ به‌گونه‌ای که حتی روایت‌های رسمی دیگر توان اقناع بخش بزرگی از جامعه را ندارند.

بازسازی اعتماد مستلزم سه تغییر بنیادین است:

- نخست پذیرش خطا؛ حکمرانی‌ای که خطای خود را انکار می‌کند از نگاه جامعه فاقد صداقت است.
- دوم پاسخگویی واقعی؛ پاسخگویی نه به‌معنای توجیه بلکه به‌معنای توضیح شفاف تصمیم‌ها و پذیرش مسئولیت پیامدها.
- سوم قابل پیش‌بینی شدن رفتار نظام؛ جامعه‌ای که نتواند رفتار قدرت را پیش‌بینی کند به‌طور طبیعی بی‌اعتماد می‌شود.

۲. بازسازی حکمرانی؛ از مدیریت بحران به اصلاح ساختار

حکمرانی در ایران طی دهه‌های اخیر بیش از آنکه اصلاح ساختاری شود به مدیریت بحران عادت کرده است. هر بحران با مسکن‌های کوتاه‌مدت کنترل شده بدون آنکه ریشه‌های آن خشک شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که این الگو به نقطه فرسودگی رسیده است.

بازسازی حکمرانی به معنای تغییر در چند محور کلیدی است:

- نخست تغییر رابطه دولت با جامعه؛ از رابطه قیم‌آبانه به رابطه قراردادی.
- دوم تفکیک حوزه امنیت از حوزه سیاست و اقتصاد؛ امنیتی‌سازی مسائل اجتماعی شاید در کوتاه‌مدت کنترل ایجاد کند اما در بلندمدت خود به عامل ناامنی تبدیل می‌شود. تجربه اعتراضات ۱۴۰۱ شاهدی روشن بر این گزاره

است. امنیتی‌سازی یک اعتراض هویتی و اجتماعی نه تنها مسئله را حل نکرد بلکه آن را از سطح «مطالبه» به سطح «گسست عاطفی و نمادین» منتقل کرد. نتیجه آرامش ظاهری و بحران عمیق‌تر بود؛ بحرانی که در دی‌ماه ۱۴۰۴ با زبان اقتصاد دوباره سربرآورد.

- سوم تقویت نهادهای میانجی؛ جامعه بدون نهادهای مدنی، صنفی و حزبی مستقیماً به خیابان منتقل می‌شود.

۳. عدالت اقتصادی به عنوان پیش شرط ثبات سیاسی

هیچ بازسازی اعتمادی بدون اصلاح اقتصادی پایدار نیست. دی‌ماه ۱۴۰۴ نتیجه انباشت «فقر قابل پیش‌بینی» بود؛ فقری که نه محصول قحطی یا جنگ بلکه محصول تصمیم‌های سیاستی بود. جامعه فقر را تحمل می‌کند اما بی‌عدالتی را نه.

راه درمان اقتصادی نه در توزیع بیشتر یارانه بلکه در اصلاح ساختار رانت است. تا زمانی که اقتصاد ایران بر محور رانت، امتیاز و دسترسی نابرابر بچرخد هر سیاست حمایتی به جای درمان به مسکن تبدیل خواهد شد. عدالت اقتصادی یعنی شفافیت، رقابت واقعی و پایان دادن به اقتصاد امتیازی.

۴. بازتعریف امنیت؛ از «کنترل جامعه» به «امنیت جامعه»

در نگاه امنیتی سنتی اعتراض یک تهدید است؛ اما در نگاه امنیتی مدرن اعتراض یک «هشدار زودهنگام» محسوب می‌شود. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که نادیده گرفتن این هشدارها هزینه‌های امنیتی را در آینده افزایش می‌دهد.

بازتعریف امنیت به معنای تغییر پرسش اصلی است: به جای اینکه بپرسیم «چگونه اعتراض را کنترل کنیم؟» باید بپرسیم «چرا اعتراض شکل می‌گیرد؟». امنیت پایدار

زمانی شکل می‌گیرد که جامعه احساس کند دیده می‌شود، شنیده می‌شود و امکان اصلاح درون‌سیستمی وجود دارد.

۵. نسل جدید و ضرورت گفت‌وگوی نسلی

یکی از خطاهای راهبردی در مواجهه با اعتراضات دی‌ماه نادیده‌گرفتن شکاف نسلی بود. این شکاف نسلی پیش‌تر در اعتراضات ۱۴۰۱ با وضوح کامل آشکار شده بود. موضوع آن اعتراضات نه بازگشت به گذشته و نه صرفاً بهبود معیشت بلکه «حق زیستن به سبک انتخاب‌شده» بود. نسل جدید در ۱۴۰۱ نشان داد که مسئله‌اش بیش از آنکه سیاست رسمی باشد معنا، هویت و کرامت فردی است؛ و حکمرانی‌ای که این زبان را نفهمد قادر به گفت‌وگو نخواهد بود. نسل جدید مطالبه‌محور، شبکه‌ای و کم‌حوصله است؛ و حکمرانی‌ای که این تغییر را نفهمد دیر یا زود با بحران‌های عمیق‌تری مواجه خواهد شد.

راه درمان گفت‌وگوی نسلی واقعی است؛ نه گفت‌وگویی نمادین و فرمایشی. این گفت‌وگو نیازمند پذیرش تغییر ارزش‌ها و بازتعریف نقش دولت در زندگی شهروندان است.

۶. بازسازی قرارداد اجتماعی؛ نقطه‌ی اتصال درمان‌ها

در نهایت همه راه‌های درمان به یک نقطه ختم می‌شوند: بازسازی قرارداد اجتماعی. قرارداد اجتماعی موجود دیگر برای بخش بزرگی از جامعه معتبر نیست. مردم احساس می‌کنند هزینه می‌دهند اما سهمی از تصمیم‌گیری ندارند؛ تبعیت می‌کنند اما عدالت نمی‌بینند.

اعتراضات ۱۴۰۱ را می‌توان نخستین اعلام غیررسمی بی‌اعتباری این قرارداد دانست. در آن مقطع جامعه به‌وضوح اعلام کرد که اطاعت بدون کرامت و تبعیت بدون حق انتخاب دیگر پذیرفتنی نیست. دی‌ماه ۱۴۰۴ ادامه همان اعتراض بود؛ با این تفاوت که این‌بار زبان اعتراض از پوشش به نان و از هویت به معیشت منتقل شد.

بازسازی این قرارداد به معنای:

۱. تعریف دوباره حقوق و تکالیف

۲. تعریف دوباره نقش دولت و جامعه

۳. و تعریف دوباره مفهوم مشارکت سیاسی است

این بازسازی اگرچه پرهزینه و دشوار است اما هزینه‌اش به‌مراتب کمتر از تداوم وضعیت موجود است.

بنابراین بازسازی اعتماد و حکمرانی پروژه‌ای کوتاه‌مدت نیست؛ اما تنها مسیری است که می‌تواند جامعه را از چرخه اعتراض-برخورد-بازتولید بحران خارج کند. هر مسیر دیگری تنها زمان بحران بعدی را به تعویق می‌اندازد.

راه درمان اقتصادی: اصلاح ساختار، کنترل تورم، شفافیت

دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که اقتصاد دیگر صرفاً «زمینه اعتراض» نیست بلکه خود به «زبان اعتراض» تبدیل شده است. بخش بزرگی از شعارها، خشم‌ها و کنش‌های خیابانی ترجمان مستقیم فشارهای اقتصادی بود که سال‌ها بر زندگی روزمره مردم انباشته شده بود. این اعتراض نه علیه «فقر ناگهانی» بلکه علیه «فقر قابل‌پیش‌بینی» شکل گرفت؛ فقری که جامعه می‌دانست تداوم دارد و هیچ افقی برای خروج از آن

دیده نمی‌شود. از همین‌جا راه درمان اقتصادی آغاز می‌شود: از پذیرش این واقعیت که بحران اقتصادی در ایران مسئله‌ای صرفاً فنی یا مدیریتی نیست بلکه بحرانی اجتماعی، سیاسی و حتی امنیتی است.

اقتصاد ایران در آستانه یک انتخاب تاریخی قرار دارد: ادامه مسیر کنونی که بر رانت، نفت‌محوری و تورم مزمن استوار است یا گذار به اقتصادی شفاف، مولد و عادلانه. دی‌ماه ۱۴۰۴ به‌وضوح نشان داد که اقتصاد بیمار تنها معیشت را فرسوده نمی‌کند بلکه مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی را نیز به مخاطره می‌اندازد. راه درمان نه در مسکن‌های مقطعی بلکه در یک جراحی عمیق ساختاری نهفته است؛ جراحی‌ای که بر سه ستون به‌هم‌پیوسته بنا می‌شود: اصلاح ساختار، کنترل تورم و شفافیت.

نخستین و بنیادی‌ترین گام، اصلاح ساختار اقتصادی است. ساختار کنونی اقتصاد ایران بر محور رانت، دسترسی نابرابر و امتیازهای غیرشفاف شکل گرفته است. در چنین ساختاری حتی اگر رشد اقتصادی نیز رخ دهد به توزیع نابرابر ثروت و تعمیق شکاف طبقاتی می‌انجامد. اصلاح ساختار به معنای پایان دادن به اقتصاد امتیازی و حرکت به‌سوی اقتصاد رقابتی و مولد است؛ اقتصادی که در آن «دسترسی» جای خود را به «شایستگی» بدهد و دولت از توزیع‌کننده رانت به تنظیم‌گر قواعد منصفانه تبدیل شود.

گذار از اقتصاد رانتی به اقتصاد مولد مستلزم بازنگری جدی در سیاست‌های یارانه‌ای، خصوصی‌سازی و نظام بانکی است. یارانه‌های غیرهدفمند به‌ویژه در حوزه انرژی نه تنها عدالت ایجاد نکرده‌اند بلکه به اتلاف منابع و بازتولید نابرابری انجامیده‌اند. هدفمندسازی واقعی یارانه‌ها باید با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های تولیدی و حمایت هوشمند از دهک‌های پایین همراه شود. خصوصی‌سازی نیز تنها زمانی معنا

دارد که واقعی و شفاف باشد نه انتقال دارایی‌های عمومی به شبکه‌های نزدیک به قدرت. اصلاح نظام بانکی و هدایت نقدینگی از دلالتی و سوداگری به سمت تولید شرط حیاتی این گذار ساختاری است.

دومین رکن راه درمان کنترل پایدار تورم است. تورم در جامعه ایران صرفاً یک شاخص اقتصادی نیست؛ یک تجربه روزمره فرساینده و تحقیرآمیز است. تورم اعتماد را می‌فرساید، آینده را ناممکن می‌کند و جامعه را در وضعیت اضطراب دائمی قرار می‌دهد. بدون مهار تورم هیچ اصلاح اقتصادی‌ای از منظر اجتماعی قابل لمس نخواهد بود. کنترل تورم بیش از هر چیز به معنای اصلاح شیوه حکمرانی اقتصادی است.

مهار تورم مستلزم انضباط مالی دولت، استقلال واقعی سیاست پولی و پایان دادن به کسری‌های مزمن بودجه است. تا زمانی که دولت از مسیر خلق پول و استقراض پنهان هزینه‌های خود را تأمین می‌کند تورم مهارشدنی نخواهد بود. ثبات در سیاست ارزی، حذف رانت‌های ارزی و مدیریت شفاف انتظارات تورمی از دیگر پیش‌شرط‌های کنترل تورم است. تورم مزمن در نهایت نشانه ناتوانی سیاست در تصمیم‌گیری‌های سخت اما ضروری است.

سومین ضلع این مثلث شفافیت است؛ عنصری که بدون آن هیچ اصلاحی پایدار نخواهد شد. جامعه‌ای که نمی‌داند منابع چگونه تولید و توزیع می‌شوند به‌طور طبیعی بی‌اعتماد می‌شود. شفافیت نه یک شعار اخلاقی بلکه یک ضرورت امنیتی است. در غیاب شفافیت شایعه جایگزین اطلاع و اعتراض جایگزین گفت‌وگو می‌شود.

شفافیت در بودجه، نظام بانکی، قراردادهای کلان، خصوصی‌سازی‌ها و سیاست‌های حمایتی شرط لازم بازسازی اعتماد اقتصادی است. افشای اطلاعات، تقویت نهادهای نظارتی مستقل و حمایت از رسانه‌های تحقیقی نه تهدید ثبات بلکه تضمین‌کننده

آن است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که فساد پنهان بسیار پرهزینه‌تر از شفافیت آشکار است.

در کنار این سه محور یک نکته کلیدی نباید نادیده گرفته شود: سیاست‌های حمایتی بدون اصلاح ساختار درمان نیستند بلکه صرفاً بحران را به تعویق می‌اندازند. جامعه بیش از «کمک نقدی» به «فرصت پایدار» نیاز دارد؛ فرصتی برای کار، تولید، پیشرفت و احساس عدالت. اگر این فرصت‌ها ایجاد نشوند هر سیاست حمایتی تنها مسکنی موقت خواهد بود.

در نهایت راه درمان اقتصادی تنها زمانی موفق خواهد بود که مردم آن را در زندگی روزمره خود لمس کنند. اصلاحات اقتصادی اگر در سفره، شغل و آینده قابل تصور مردم دیده نشوند از نظر اجتماعی بی‌اثر خواهند ماند. دی‌ماه ۱۴۰۴ به‌وضوح نشان داد که اقتصاد دیگر یک حوزه تکنوکراتیک نیست؛ اقتصاد به مسئله مرکزی سیاست، مشروعیت و امنیت در ایران تبدیل شده است.

راه درمان اجتماعی: بازسازی جامعه مدنی و احیای مشارکت

دی‌ماه ۱۴۰۴ آشکار کرد که بحران جامعه ایران پیش از آنکه بحران نان باشد بحران صداست. جامعه نه فقط از فشار معیشت بلکه از حذف شدن از فرآیند تصمیم‌گیری به خشم آمده بود. خشم اجتماعی محصول فقر صرف نیست؛ محصول «بی‌اثری» است. جایی که فرد می‌بیند زندگی‌اش متأثر می‌شود اما صدایش شنیده نمی‌شود. در چنین وضعیتی اعتراض خیابانی از انتخاب به اجبار تبدیل می‌شود.

راه درمان اجتماعی از همین نقطه آغاز می‌شود: بازسازی جامعه مدنی به‌عنوان ستون فقرات ثبات اجتماعی. جامعه مدنی شبکه میانجی میان دولت و مردم است؛ شبکه‌ای

از تشکل‌ها، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و نهادهای داوطلبانه که انرژی اجتماعی را پیش از آنکه به انفجار برسد به گفت‌وگو و مطالبه نهادی تبدیل می‌کند. تضعیف این شبکه جامعه را به توده‌ای بی‌واسطه در برابر قدرت بدل می‌کند؛ و این دقیقاً لحظه‌ای است که سیاست امنیتی می‌شود.

اعتراضات دی‌ماه نشان داد که بخش بزرگی از جامعه نماینده‌ای برای انتقال مطالبات خود ندارد. تشکل‌های صنفی، دانشجویی، حرفه‌ای و محلی یا به رسمیت شناخته نشده‌اند یا به قدری تضعیف شده‌اند که کارکرد میانجی‌گری خود را از دست داده‌اند. در غیاب نمایندگی اجتماعی خیابان نقش نماینده را ایفا می‌کند؛ نماینده‌ای پرهزینه، ناپایدار و مستعد رادیکال‌شدن. بازسازی جامعه مدنی به معنای بازگرداندن این نمایندگی از خیابان به نهاد است.

این بازسازی بدون امنیتی‌زدایی از کنش مدنی ممکن نیست. تشکل‌های مستقل نه تهدید بلکه «سامانه هشدار زودهنگام» جامعه‌اند. آنها پیش از آنکه نارضایتی به بحران امنیتی بدل شود نشانه‌ها را آشکار می‌کنند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد دولت‌هایی که جامعه مدنی را به رسمیت شناخته‌اند بحران‌ها را پیش از انفجار مدیریت کرده‌اند؛ و دولت‌هایی که آن را برخورد کرده‌اند با اعتراض‌های ناگهانی و پرهزینه مواجه شده‌اند.

مشارکت اجتماعی ضلع دوم این راه درمان است. مشارکت صرفاً رأی‌دادن در بازه‌های چندساله نیست؛ مشارکت حضور مستمر شهروند در فرآیند تصمیم‌سازی است. جامعه‌ای که فقط برای تأیید دعوت می‌شود و نه برای مشورت به تدریج اعتماد خود را از دست می‌دهد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نتیجه همین انباشت بی‌اعتمادی بود. احیای

مشارکت مستلزم تغییر نسبت دولت با جامعه است: گذار از منطق «کنترل» به منطق «گفت‌وگو».

در این چارچوب تقویت نهادهای محلی و صنفی حیاتی است. شوراهای شهر و روستا اگر از نهادهای تشریفاتی به بازیگران واقعی محلی تبدیل شوند می‌توانند بخشی از فشار اجتماعی را جذب و مدیریت کنند. بودجه‌ریزی مشارکتی، نظارت عمومی بر پروژه‌ها و گفت‌وگوی مستقیم مدیران با گروه‌های اجتماعی ابزارهای عملی این تغییرند. مشارکت زمانی معنا پیدا می‌کند که شهروند اثر کنش خود را ببیند.

از منظر جامعه‌شناختی مشارکت اجتماعی کارکردی دوگانه دارد: هم خشم را تخلیه می‌کند و هم سرمایه اجتماعی می‌سازد. جامعه‌ای که امکان مشارکت دارد کمتر به خشونت و رادیکالیسم گرایش پیدا می‌کند؛ زیرا احساس دیده‌شدن و اثرگذاری می‌کند. در مقابل حذف مشارکت خشم را متراکم و اعتراض را ناگزیر به خیابان منتقل می‌کند.

در نهایت راه درمان اجتماعی بدون به‌رسمیت‌شناختن تنوع جامعه ممکن نیست. ایران جامعه‌ای متکثر است؛ نسلی، قومی، فکری و فرهنگی. این تنوع اگر حذف شود به شکاف بدل می‌شود؛ و اگر مدیریت شود به سرمایه ملی. گفت‌وگوی اجتماعی نه نشانه ضعف بلکه نشانه بلوغ حکمرانی است.

دی‌ماه ۱۴۰۴ هشدار داد که جامعه بدون مشارکت دیر یا زود خود را به خیابان تحمیل می‌کند. بازسازی جامعه مدنی و احیای مشارکت امتیاز دادن به جامعه نیست؛ شرط بقا و ثبات حکمرانی است. جامعه‌ای که راه گفت‌وگو دارد بحران را پیش از انفجار حل می‌کند؛ و جامعه‌ای که این راه را بسته است درب‌های تاریخ را با فریاد باز می‌کند.

راه درمان سیاسی: بازسازی نهادها و اصلاحات سیاسی

دی‌ماه ۱۴۰۴ بیش از هر چیز بحران «کارآمدی سیاست» را آشکار کرد. اعتراض‌ها تنها متوجه تصمیم‌های خاص نبودند؛ متوجه سازوکاری بودند که در آن سیاست از حل مسئله ناتوان شده و نهادها از نمایندگی جامعه فاصله گرفته بودند. در چنین وضعیتی سیاست نه ابزار تنظیم تعارض بلکه خود به منبع تعارض تبدیل می‌شود. از این رو راه درمان سیاسی ناگزیر از بازسازی نهادها و اصلاحات سیاسی آغاز می‌شود.

بازسازی نهادها به معنای احیای نقش واقعی آنها در تصمیم‌گیری و نظارت است. نهادهایی که کارکرد خود را از دست می‌دهند به پوسته‌هایی بی‌اثر تبدیل می‌شوند و جامعه آنها را جدی نمی‌گیرد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که فاصله میان نهادهای رسمی و مطالبات اجتماعی به حدی رسیده که بخش بزرگی از جامعه سیاست رسمی را بی‌ربط به زندگی خود می‌داند. این بی‌ربطی خطرناک‌ترین شکل بی‌اعتمادی سیاسی است. اصلاحات سیاسی در این چارچوب نه به معنای تغییرات نمایشی بلکه به معنای بازگشت رقابت، پاسخگویی و امکان گردش نخبگان است. نظام سیاسی‌ای که در آن رقابت محدود شود و امکان اصلاح درونی کاهش یابد به تدریج به سمت انباشت بحران حرکت می‌کند. اصلاحات سیاسی راهی است برای بازگرداندن انرژی اجتماعی به درون ساختار پیش از آنکه این انرژی در خیابان تخلیه شود.

در این معنا بحران دی‌ماه ۱۴۰۴ را می‌توان به‌عنوان یک بحران اعتماد سیاسی و یک پیام تاریخی تلقی کرد: حکمرانی باید از «کنترل» به «اعتماد» گذار کند. این گذار نیازمند جراحی درونی در ساختار سیاسی است؛ نه برای تغییر ایدئولوژیک بلکه برای بازگرداندن اتکای نهادها به مردم و کارآمدسازی آنها برای مدیریت جامعه پیچیده ایران.

الف) بازسازی نهادها از طریق پاسخگویی: تبدیل نهادهای قدرتمدار به نهادهای خدمت‌گزار بسیاری از نهادهای نظامی در چشم مردم از کارویژه اصلی خود فاصله گرفته و به ابزارهایی برای تحکیم قدرت گروهی خاص یا کنترل جامعه تبدیل شده‌اند. بازسازی به معنای بازگشت به فلسفه وجودی قانونی و مردمی این نهادهاست. در این مسیر شفاف‌سازی و نظارت بر نهادهای فراقوه‌ای و موازی ضروری است؛ نهادهایی که باید شرح وظایف و نقشه راه خود را به‌طور عمومی منتشر کنند، منابع مالی و عملکردشان زیر نظر مجلس و دیوان محاسبات قرار گیرد و حوزه‌های غیرقابل نقد به نهادهای پاسخگو تبدیل شوند.

ب) اصلاحات سیاسی برای نمایندگی واقعی: گشودن فضای سیاسی سیستم سیاسی باید ظرفیت جذب، هضم و پاسخگویی به تنوع و تحولات جامعه را داشته باشد. انسداد سیاسی نارضایتی را انباشته و آن را به خیابان منتقل می‌کند. اصلاحات سیاسی باید زمینه‌ساز بازگشت «فضای رقابت» و «امنیت انتقاد» شود. در این چارچوب بازتعریف رابطه قدرت و قانون و تضمین امنیت «انتقاد سازنده» از ضرورت‌های اساسی است. انتقاد باید از مسیرهای قانونی و مدنی قابل بیان باشد نه اینکه با برچسب‌زنی و برخورد مواجه شود.

اصلاحات سیاسی همچنین مستلزم بازتعریف نقش احزاب و تشکلهاست. بازگشایی فضای حزبی و تسهیل تشکیل و فعالیت احزاب نه تهدید بلکه ابزار سامان‌دهی مشارکت سیاسی و تربیت کادرهای مدیریتی است. تمرکززدایی واقعی و توانمندسازی مدیریت‌های محلی نیز از دیگر محورهای ضروری است؛ زیرا واگذاری اختیارات بیشتر به شوراها و مدیریت‌های محلی ضمن پاسخگویی بهتر به نیازهای

مناطق فشار بر مرکز را کاهش داده و آزمایشگاه‌های سیاست‌گذاری نوآورانه ایجاد می‌کند.

ج) تقویت نظام قانون و استقلال قوه قضائیه یکی از محورهای اصلی اصلاحات سیاسی بازتعریف رابطه قدرت و قانون است. قانون زمانی مشروعیت می‌آورد که برای همه یکسان اجرا شود و امکان اصلاح آن وجود داشته باشد. در غیاب نظام قانون سیاست به امر سلیقه‌ای تبدیل می‌شود و جامعه به سمت بی‌اعتمادی و نافرمانی سوق می‌یابد. دی‌ماه ۱۴۰۴ را می‌توان واکنشی به همین احساس تبعیض نهادی دانست.

هیچ نهادی به اندازه یک قوه قضائیه مستقل، بی‌طرف، کارآمد و عادل نمی‌تواند اعتماد عمومی را بازسازی کند. عدالت زیربنای هر اصلاح سیاسی است. استقلال ساختاری و مالی قوه قضائیه، مبارزه بی‌امان و فراقشری با فساد، اصلاح قوانین کیفری با رویکرد حقوق بشری و شفافیت در فرآیندهای قضائی از جمله اقداماتی است که می‌تواند قوه قضائیه را به ملجأ امید تبدیل کند.

د) بازسازی اعتماد از طریق انتخابات و تصمیم‌سازی بازسازی نهادها همچنین مستلزم بازگرداندن اعتماد به فرآیندهای انتخاباتی و تصمیم‌سازی است. مشارکت سیاسی زمانی معنا دارد که شهروند احساس کند رأی و نظر او تأثیرگذار است. اگر این احساس از بین برود سیاست به امری بی‌معنا تبدیل می‌شود و جامعه راه‌های غیررسمی را جایگزین می‌کند. اعتراض در چنین شرایطی نه انتخاب بلکه اجبار است. بنابراین راه درمان سیاسی جسارت اعتراف به کاستی‌های ساختاری و پذیرش ضرورت اصلاحات نهادی است.

هدف نه تضعیف نظام بلکه تقویت مشروعیت و کارآمدی آن از طریق پایبندی بی‌چون‌وچرا به قانون، شفافیت و پاسخگویی است. از منظر امنیتی اصلاحات سیاسی

نه تهدید بلکه ابزار پیشگیری از بحران است؛ زیرا تجربه تاریخی نشان داده است که نظام‌هایی که مسیر اصلاح را مسدود می‌کنند ناچارند هزینه‌های امنیتی بیشتری بپردازند. حکمرانی که نتواند یا نخواهد با جامعه خود گفت‌وگو کند و نهادهایش را با تحولات اجتماعی هم‌گام سازد محکوم به مواجهه‌های پرهزینه‌تر در آینده است. اصلاح سیاسی سرمایه‌گذاری برای بقا و عزت نظام است.

پیشنهادهای عملی و قابل اجرا

دی‌ماه ۱۴۰۴ بیش از هر چیز نشان داد که جامعه ایران پیش از آنکه دچار «کمبود رفاه» باشد دچار «کمبود امکان بیان» است. خشم اجتماعی نه تنها محصول فقر اقتصادی بلکه زاده حذف از فرآیند تصمیم‌گیری و بی‌اثر شدن کنش اجتماعی بود؛ جامعه‌ای که راه‌های رسمی مشارکت در آن بسته یا کم‌اثر شده ناگزیر اعتراض خیابانی را به‌عنوان آخرین ابزار بیان انتخاب می‌کند. این تجربه به‌وضوح نشان داد که در غیاب نهادهای میانجی و فضای گفت‌وگو خیابان به میدان «نماینده‌گری» تبدیل می‌شود؛ نمایندگی‌ای که هزینه‌اش هم برای مردم و هم برای نظام سنگین است.

راه درمان اجتماعی از بازسازی جامعه مدنی آغاز می‌شود؛ نه به‌عنوان یک پروژه تزئینی بلکه به‌عنوان ستون فقرات ثبات اجتماعی. جامعه مدنی شبکه میانجی میان دولت و مردم است؛ شبکه‌ای از نهادها، تشکلات، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و گروه‌های داوطلبانه که میان دولت و جامعه پل می‌زند و وقتی این پل فرو می‌ریزد شکاف مستقیم میان مردم و قدرت ایجاد می‌شود و به‌سرعت امنیتی می‌شود. بازسازی جامعه مدنی پیش‌شرط کاهش تنش اجتماعی است و در این مسیر به‌رسمیت شناختن تشکلات صنفی، حرفه‌ای، دانشجویی و محلی ضروری است؛

زیرا اعتراضات دی‌ماه نشان داد بخش بزرگی از جامعه نماینده‌ای برای انتقال مطالبات خود ندارد و در غیاب نمایندگی اجتماعی خیابان به نماینده تبدیل می‌شود.

مشارکت اجتماعی ضلع دوم این راه درمان است. مشارکت صرفاً به معنای حضور در انتخابات نیست؛ بلکه به معنای حضور مستمر شهروند در فرآیند تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری است. جامعه‌ای که تنها هر چند سال یک‌بار دعوت به مشارکت می‌شود اما در زندگی روزمره شنیده نمی‌شود به تدریج اعتماد خود را از دست می‌دهد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نتیجه همین گسست تدریجی بود. احیای مشارکت نیازمند تغییر نسبت دولت با جامعه است؛ دولت باید از موضع «کنترل جامعه» به موضع «گفت‌وگو با جامعه» حرکت کند. این تغییر نه نشانه ضعف بلکه نشانه بلوغ حکمرانی است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد دولت‌هایی که جامعه مدنی را به رسمیت شناخته‌اند توانسته‌اند بحران‌ها را پیش از انفجار مهار کنند.

از منظر جامعه‌شناختی مشارکت اجتماعی کارکردی دوگانه دارد: هم فشار اجتماعی را تخلیه می‌کند و هم سرمایه اجتماعی تولید می‌کند. جامعه‌ای که مشارکت دارد کمتر مستعد خشونت و رادیکالیسم است؛ زیرا احساس می‌کند دیده می‌شود و اثر دارد. در مقابل حذف مشارکت خشم را انباشته و اعتراض را رادیکال می‌کند. بنابراین بازسازی جامعه مدنی و مشارکت نه یک امتیاز به جامعه بلکه یک ضرورت برای بقای حکمرانی است. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که جامعه بدون مشارکت دیر یا زود خود را به خیابان تحمیل می‌کند؛ اما جامعه دارای مشارکت بحران را به گفت‌وگو تبدیل می‌کند.

با این حال تحلیل بحران و ترسیم راه‌حل‌های کلان اگر به اقدامات ملموس و گام‌های عملی ترجمه نشود به حرفی بی‌اثر تبدیل می‌شود. از این رو پیشنهادهای عملی و

قابل اجرا باید در قالب بسته‌ای روشن، دارای زمان‌بندی، مسئول مشخص و قابل نظارت عمومی طراحی شوند؛ بسته‌ای که بر سه اصل استوار باشد: اولویت‌بندی، امکان‌سنجی سیاسی نسبی و تمرکز بر «پیروزی‌های سریع» برای ایجاد تکانه مثبت در فضای بی‌اعتمادی.

در این بسته نخستین محور «بسته اضطراری معیشتی و شفافیت» است که در ۱۰۰ روز اول اجرا می‌شود. هدف این مرحله مهار فوری آسیب‌های اجتماعی عمیق و ارائه نماد امید است. پیشنهادهایی مانند طرح سبد کالای دیجیتال برای دهک‌های پایین و افشای فوری دارایی‌های مسئولان کلیدی نه تنها بار اقتصادی را کاهش می‌دهد بلکه نشانه اراده نظام برای شفافیت و پاسخگویی است. دومین محور «پروژه ملی مهار تورم» در افق یک‌ساله است؛ زیرا کنترل تورم بدون یک میثاق اجتماعی میان دولت، بانک مرکزی و مجلس عملاً ناممکن است. این میثاق با تعیین اهداف مشخص و گزارش‌دهی هفتگی می‌تواند اعتماد عمومی را به مدیریت اقتصادی بازگرداند.

محور سوم «خانه‌های گفت‌وگوی ملی» است که با شروع فوری و استمرار دائم کانال‌های غیررسمی اما مؤثر برای شنیدن صداهای مختلف ایجاد می‌کند. این خانه‌ها با میزبانی شخصیت‌های بی‌طرف و دعوت از نمایندگان طیف‌های مختلف می‌توانند شکاف میان جامعه و قدرت را کم کنند و «شکاف گفت‌وگو» را به «فضای تعامل» تبدیل کنند. محور چهارم «طرح ملی مهار فساد» در افق دو ساله هدفش ایجاد یک پیروزی نمادین و بازدارنده در مبارزه با فساد است؛ زیرا اعتماد عمومی بدون احساس عدالت و برخورد با فساد قابل بازسازی نیست.

محور پنجم «آزادسازی فضای رسانه‌ای» در برنامه شش‌ماهه به کاهش تنش از طریق تنفس فضای عمومی کمک می‌کند. صدور مجوز برای رسانه‌های جدید و سهم‌بندی

مناظره در صداوسیما می‌تواند به ایجاد فضای گفتگو و کاهش انحصار روایت کمک کند. ششمین محور «تقویت مدیریت‌های محلی» در افق یک‌ساله با تمرکززدایی و افزایش پاسخگویی به بازگرداندن اعتماد به ساختارهای محلی و کاهش فشار بر مرکز کمک می‌کند.

نکته پایانی این بسته عملیاتی این است که اجرای حتی دو یا سه مورد از آنها با صداقت می‌تواند «نقطه عطف اعتمادسازی» باشد. هزینه این اصلاحات به مراتب کمتر از هزینه ادامه روند فعلی و مواجهه با بحران‌های آتی است. کلید موفقیت نه در کمال طرح‌ها که در اراده سیاسی برای آغاز صادقانه آنهاست؛ زیرا بازسازی جامعه مدنی و مشارکت همان‌قدر که برای مردم ضرورت دارد برای بقا و مشروعیت حکمرانی نیز ضروری است.

پیام نهایی: دی‌ماه ۱۴۰۴ پایان نیست بلکه نقطه آغاز یک انتخاب

تاریخی است

دی‌ماه ۱۴۰۴ را نمی‌توان صرفاً به‌مثابه یک حادثه مقطعی یا انفجار احساسی گذرا فهمید. این اعتراض‌ها نه ناگهانی بودند و نه بی‌ریشه؛ بلکه برآمده از انباشت طولانی بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بودند که در یک لحظه تاریخی به سطح آمدند. دی‌ماه پایان یک دوره نادیده‌گرفتن نشانه‌ها بود اما لزوماً پایان مسیر نیست. آنچه این مقطع را تاریخی می‌کند «امکان انتخاب» است؛ انتخابی که هم پیش‌روی نظام قرار دارد و هم پیش‌روی جامعه.

یکی از این نشانه‌های نادیده‌گرفته‌شده اعتراضات ۱۴۰۱ بود؛ اعتراضاتی با موضوع کرامت، هویت و حق انتخاب. ناتوانی در فهم موضوع آن اعتراض‌ها باعث شد بحران به‌جای حل تغییر شکل دهد و در دی‌ماه ۱۴۰۴ با چهره‌ای اقتصادی بازگردد. تاریخ

نشان می‌دهد بحران‌هایی که در سطح معنا و کرامت حل نشوند دیر یا زود در سطح معیشت و امنیت بازتولید می‌شوند.

دی‌ماه ۱۴۰۴ لحظه‌ای بود که شکاف میان جامعه و قدرت به‌وضوح دیده شد. این شکاف نه با انکار ترمیم می‌شود و نه با برخورد پایدار می‌ماند. تاریخ نشان داده است که نظام‌هایی که بحران‌های اجتماعی را صرفاً امنیتی می‌فهمند در نهایت با بحران‌های بزرگ‌تری مواجه می‌شوند. در مقابل نظام‌هایی که اعتراض را به‌عنوان پیام اجتماعی تلقی می‌کنند شانس بازسازی مشروعیت خود را دارند. از منظر جامعه‌شناختی دی‌ماه نشانه بلوغ یک مطالبه جمعی بود: مطالبه دیده‌شدن، شنیده‌شدن و مشارکت در سرنوشت. این مطالبه الزاماً رادیکال نیست اما اگر نادیده گرفته شود می‌تواند رادیکال شود. جامعه‌ای که راه‌های رسمی بیان را از دست بدهد راه‌های غیررسمی خلق می‌کند؛ چرخه‌ای که تاریخ بارها درباره آن هشدار داده است.

از منظر اجتماعی دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که جامعه ایران پیش از آنکه دچار «کمبود رفاه» باشد دچار «کمبود امکان بیان» است. بخش بزرگی از خشم اجتماعی نه فقط از فقر اقتصادی بلکه از حذف‌شدن از فرآیند تصمیم‌گیری و بی‌اثرشدن کنش اجتماعی زاده شد. جامعه‌ای که راه‌های رسمی مشارکت در آن بسته یا کم‌اثر می‌شود ناگزیر اعتراض خیابانی را به‌عنوان آخرین ابزار بیان انتخاب می‌کند. بازسازی جامعه مدنی ستون فقرات ثبات اجتماعی است؛ شبکه‌ای از نهادها، تشکله‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و گروه‌های داوطلبانه که میان دولت و جامعه پل می‌زند و وقتی این پل فرو می‌ریزد شکاف مستقیم میان مردم و قدرت ایجاد می‌شود و به‌سرعت امنیتی می‌شود. بازسازی جامعه مدنی و احیای مشارکت اجتماعی پیش‌شرط کاهش تنش است و نیازمند به‌رسمیت‌شناختن تشکلهای صنفی، حرفه‌ای، دانشجویی و محلی و

بازتعریف رابطه دولت با جامعه است؛ دولتی که از موضع «کنترل» به موضع «گفت‌وگو» حرکت کند.

از منظر سیاسی دی‌ماه ۱۴۰۴ یک آزمون بود: آزمون توان سیاست برای اصلاح خود. سیاست یا می‌تواند خود را بازسازی کند و تعارض را مدیریت کند یا با تعویق بحران هزینه‌های آینده را افزایش دهد. هیچ نظام سیاسی‌ای با حذف جامعه پایدار نمانده و هیچ جامعه‌ای بدون حدی از اعتماد به نهادها به ثبات نرسیده است. بازسازی نهادها، احیای پاسخگویی، شفافیت و تبدیل نهادهای قدرتمدار به نهادهای خدمت‌گزار هم‌زمان با بازسازی جامعه مدنی محورهای کلیدی این اصلاح هستند. مشارکت فعال شهروندان، عدالت اجتماعی، نظام قانون و شفافیت سرمایه اصلی بازسازی اعتمادند. دی‌ماه به‌مثابه «آینه تمام‌نما» بود؛ نمایانگر ناکامی‌ها در تحقق عدالت اجتماعی، اقتصاد مقاومتی، تمدن اسلامی و حفظ کرامت انسانی. انکار این تصویر انکار واقعیت است. اکنون کشور در یک دو راهی سرنوشت‌ساز قرار دارد:

مسیر اول: فراموشی و برخوردهای کنترل‌شده این مسیر مدیریت علائم بحران با ابزارهای امنیتی و اقتصادی مقطعی است؛ در کوتاه‌مدت شاید آرامش ظاهری ایجاد کند اما در بلندمدت بحران را عمیق‌تر و جامعه را بی‌اعتمادتر می‌سازد.

مسیر دوم: شجاعت اصلاح و بازسازی اعتماد این مسیر پذیرش دی‌ماه به‌عنوان هشدار و آغاز بازاندیشی در حکمرانی است؛ مسیری پرهزینه اما پایدار مبتنی بر گفت‌وگو، اصلاح، شفافیت و بازسازی اعتماد اجتماعی. اقداماتی مانند تبدیل اقتصاد رانتی به اقتصاد مولد، نهادهای قدرتمدار به خدمت‌گزار و جامعه منفعل به مشارکت‌جو تنها راه بازسازی آینده و تضمین بقای نظام بر پایه رضایت مردم است.

فراخوانی به همه کنشگران صحنه ایران روشن است:

- به نظام: شجاعت اصلاح نشانه قدرت است نه ضعف. بازسازی اعتماد مقتدرانه‌ترین اقدام امنیتی است.

- به مردم و نخبگان: انرژی اعتراض را به فعالیت مدنی، مطالبه‌گری قانونمند و ارائه طرح‌های جایگزین تبدیل کنید؛ مشارکت هوشمندانه تضمین‌کننده تغییر است.

نقطه آغاز: یک تصمیم ساده اما دشوار یک تصمیم برای گوش دادن واقعی؛ یک تصمیم برای شنیدن صدای کارگر، مادر، دانشجو و بازنشسته بدون حاشیه و قضاوت. این تصمیم نخستین سنگ بنای پل اعتماد و آغاز یک بیداری جمعی است.

دی‌ماه ۱۴۰۴ پایان نیست؛ زنگ بیداری است. این صدا می‌تواند ما را به سوی یک خواب عمیق‌تر از غفلت سوق دهد یا آغاز یک بیداری جمعی باشد. آینده ایران نه در تقدیر نوشته شده که در انتخاب امروز ما نهفته است. آیا شجاعت این انتخاب را داریم؟

پایان نه، بلکه آغاز راه

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۸). جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی در ایران. تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۴). جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران. تهران: نشر نی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۹). عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران. تهران: فرزانه روز.
- مقصودی، مجتبی (۱۴۰۰). تحلیل اعتراضات اجتماعی در ایران معاصر. فصلنامه پژوهش سیاسی.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۷). امنیت ملی و مدیریت بحران‌های اجتماعی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- احمدی، حمید (۱۳۹۸). امنیتی‌سازی و پیامدهای اجتماعی آن در ایران. فصلنامه سیاست.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (گزارش‌های مختلف ۱۳۹۶-۱۴۰۲). ریشه‌های نارضایتی اجتماعی و راهکارهای حکمرانی.
- شکرخواه، یونس (۱۳۹۶). ارتباطات، افکار عمومی و رسانه‌های نوین. تهران: همشهری.

- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۸). زندگی روزمره و سیاست در ایران. تهران: نشر ثالث.
- ابوالحسنی، محمد (۱۴۰۰). جنگ روایت‌ها و افکار عمومی. تهران: دانشگاه امام صادق.
- خرم، منوچهر (۱۳۹۹). سیاست خارجی و امنیت ملی ایران. تهران: وزارت خارجه.

منابع انگلیسی

- Tilly, Charles & Tarrow, Sidney (2015). Contentious Politics. Oxford University Press.
- Snow, David et al. (2019). The Wiley Blackwell Companion to Social Movements. Wiley-Blackwell.
- Gurr, Ted Robert (1970). Why Men Rebel. Princeton University Press.
- Castells, Manuel (2012). Networks of Outrage and Hope. Polity Press.
- Buzan, Barry, Wæver, Ole (1998). Security: A New Framework for Analysis. Lynne Rienner.
- Vakil, Sanam (2023). Iran's Domestic Politics and Regional Strategy. Chatham House.
- Alfoneh, Ali (2018). Iran Unveiled. AEI Press.

- International Crisis Group (Reports on Iran, 2017–2024).
- RAND Corporation (Various reports on Iran, protests, and information warfare).
- World Bank. Iran Economic Monitor (Latest Issue).
- UNDP. Human Development Reports – Iran (2025).